ترجمه سفرنامه دکتر ژرژ شونفورت ترجمه رضای غفاری کاشانی دارای دوازده صفحه نقاشی از مسعود غفاری کاشانی در ۱۲۹۲

۳۲
۳

۹۹۹۷
۷۸۹۱۹

ترجمه سفرنامه دکتر ژرژ شونفورت ترجمه
رضای غفاری کاشانی دارای دوازده صفحه
نقاشی از مسعود غفاری کاشانی در ۱۲۹۲

۷۵۰

بسم الله الرحمن الرحیم

بقیه تفصیل رساله سیاحت مسیو دکتر لیوینگستون در ممالک مرکزی جنوب سیاحت

شده افریقا از سنه ۱۸۶۶ الی سنه ۱۸۷۳ مسیحی ترجمه کمترین جان نثار

رضا قلی ترجمه غفاری کاشانی معمور شده بعمل ...

در کار جهان پناه مسعود غفاری کاشانی

جزو چهارم از سیاحت

دکتر لیوینگستون

مدتهای مدید قبل از آنکه سیاحت کشیشهای محمد علی پاشا راه دخول در ولایات غیر معروفه را باز

نمایند و انگلیسها قسمتی از سودان واقع از سرحدات اسلام با نظرف دراقی جغرافیا منمود و کرنا بنند

ستاره پرون ازحد و رد کم نور اخبار موروثه اسم کیفی از آن نواحی مستوره را باهالی

نوپی اموخته بود و از آن اسم خلق فرض میکردند جامع و کمترین صفات وحشی گری که مجال

توهم متصرفه بتواند در صفحه خیال خود تصور زند وحشیان که باسم حوش کنیا منیا معروف

بودند از ابات رسوم زندگی نسبت جرو انسان هم با نهایت ... و با کمترین خلق علامات اصل

و مبداء خود را انکار داشته اند ... مستور بسیار از اصل و نسب ان ... قدری ...

در کار ... نیل کل ساخته بود که امروز در اروپا بشد ... که در فونیا ... جات ... برقه

نمود شد ... مسیو ... سلام ... از جمله مقصدهای ... قدیمه محبوب بشد و در اروپا فوراً ان

در اسکال ... از قبیل ... و ... و ... قرار میداوند اکر مسافرین را ...

... که از ... که حقیقت حال را بطور صحیح ... آن

... اند ... اند و بطوریکه ... آن ... و حال ... آن ... حال

... که از ... و ... ... چند ... از ...

... شد ... از ... آورد ... که از ... منفعدی ... آن ... ان نمود

که در سنه ۱۸۵۷ یک ... این ... در آن ... بود قدری ... ان ... ب

... و ... جغرافیا ... این دم ... بکه ... در ... بود که ... ان

کار ... بود که ... دریند ... ممکن ... تفتیش در صفحات ... و

و ... جلد اول ... در ... کم کردن دم ... نسبت ... در

... و ... و ... که ... معاملات ... از ... ۲ ... ما ...

... ک ... و ... و اطلاعات ... ۱۸۶۱ ... که ... و ...

بسم الله الرحمن الرحیم

ترجمه تفصیل رسائل سیاحت مسیو دکتر [illegible] در ممالک افریقای [illegible]

شده، افریقا از سنه ۱۸۵۰ الی سنه ۱۸۶۴ [illegible] ترجمه کمترین جان نثار

رضاقلی مترجم [illegible] دارالترجمه [illegible]

در کارخانه [illegible]

[illegible]

[illegible]

در تماشای [illegible] که کتاب یکشنبه [illegible] محمد علی پاشا [illegible] و در وجوهات غیر معروف [illegible]

[illegible] از سودان واقع [illegible] اسلام با طرف [illegible] جغرافیا [illegible]

[illegible] و کم [illegible] اخبار [illegible] اسم [illegible] از آن [illegible]

[illegible] و از آن اسم [illegible] جامع [illegible] صفات [illegible]

[illegible] خیال [illegible] که [illegible] معروف

بوده از [illegible] که [illegible] صفات اصل

و همراه خود را نگاه داشته اند. از رسیدن به سرچشمه اصل نیل [illegible] قدری در اوقات

در کنار رود نیل محل ساخته بود که امروز در اروپا [illegible] احتمال کلی برده که در [illegible] خیالات [illegible]

[illegible] شده، [illegible] از جمله [illegible] قدیمه [illegible] و در اروپا [illegible]

از سلک مخلوقات موهومی از قبیل عفریت و جن و دیو و غیره قرار میداده اند اگر مسافرین [illegible]

و سیر که از ممالک [illegible] حقیقت حال را بطور صریح و یقین بگفته [illegible] آن را

دیده اند و بچشمهای خود دیده اند و بطوریکه [illegible] دانش [illegible] و حال بیدا [illegible] سبب آن [illegible]

به [illegible] که از [illegible] در [illegible] تا چند [illegible]

[illegible] شد، همان [illegible] آورده که از [illegible] آن [illegible] نمود

که در سنه ۱۸۱۸ [illegible] این اسباب [illegible] در آن [illegible] قدری [illegible]

[illegible] جغرافیا [illegible] این دم [illegible] نیام نیام [illegible] شده، بود که [illegible]

[illegible] شده بود که [illegible] مملکت و تفتیش در صفحات [illegible]

[illegible] اول [illegible] در هر حال با وجود کم کردن دم نیام نیام [illegible]

[illegible] که [illegible] معاملات [illegible]

[illegible] ممکن [illegible] غیر معروف و این [illegible] اروپا [illegible]

[illegible]

درجنس انها بجز داشتن یک گوشه نقاب که این طایفه دارند و در حجاب داشت و سبب جنگ
قسمی از نواحی مسکونه این طایفه فرق الکلیه نیاید یاک از هر خطر بری پیاگجیا بود که مدت پنج ماه
در میان نیام نیام های غربی زیست نمود بسیار خوشبختم شمارم خود را که بتفصیل زمانه او را نصیب
وغیر نیز از جانب خود توانستم اماده کردم از برای معرفی کردن این طایفه مفید در اطلاع که دارد رسوبات
طوایف شمالی انها آگاهی حاصل ساخته ام برای علامات مخصوصه که مابه تشخیص انهاست از
دیگران که زیاد در یاکمتر واضح نه طوایف مختلفه ایشان را همین سبب نیام نیام ها محسوب داشته
از جنس دیگران همان هوا ای نفسانیه همان عیش و عشرت ها و همان الام را دارند که ما
داریم اسمی که بواسطه آن انها را میشناسیم نیام نیام باید لفظ شود از زبان دینکا برون
آمده و معنی خورنده میباشد بلکه معنی پرخور و مطلقه کلمات این لقب بواسطه کسانی بانها داده شده است
که انها را آدم خوار دانسته اند و از زنه و نوبیها که این اسم را اصطلاح کرده اند این اسم با خیال آدم خواری
انها چنان پیوسته بیک دیگرند که این اسم را طوایف دیگر نیز گاهی میدهند که هیچ مناسبتی با طایفه مذکوره
که شباهت میانشان در ادای گوشت ان اما خود نیام نیام ها خود را زاندی میخوانند و هریکی از طوایف
همجوار انها را بیک اسمی مخصوص میخوانند چنانکه دینکا ها از شول مونیانیان میخوانند و گاهی میاقیانیا
و طوایف دیوزا اماذیاکا و میتو ها رشرنه هاکا راکا و گل ها گوندا و موسنوگو ها

بابو مکرا عمده ترین خاک انها بنا بر همین پنجمین درجه عرض شمالی واقع است اگر یک خط خیالی
از مشرق بمغرب فقط صوابی کشیده فرض نمایند آن خط متوازی خواهد بود با جلگه رود نیل را از دریاچه
چاند جدا میسازد سوم مولا سبب ذوادگر نواحی شمالی این مملکت را در این ناحیه که چند رشته از
کهسار منقسم میکنند از قراری که احتمال میتوانم داد از جانب شرق محدود است به بسیاری مجاری رهیج و بناریجو
مذکور میشود که در تحت تصرف سی و نیح حکمران غیر مطیع است و از سمت مغرب بطور صحیح نمیدانم و بعقیده ام باکاب
در هر حال بنا بر مشخصات رسانده فوتیهاکویا از پنج الی شش درجه در طول است و بنابراین چهل و دو هزار میل
مربع وسعت دارد اگر نفوس مملکت را که در زمان نواحی سیاحت شده معلوم میکند و در زیر سلاح اورنده شمار شده
وقت مقبره را هم از آن قیاس نمایند که مناسب بقدر باید اقلا چهار کرور جمعیت داشته باشد بی پرسیدن که فرزندی و پس از
سیاحت مملکت غزال و انقدر طوایف مختلفه مخلوط در هم آن سرزمین یک نوخت و دلچسب واقع طایفه نیام نیام ها گردد
و مستعجب کمتر از اختلاطی که در انها سید اطوار انها بقدری متفاوت از دیگرانند که در میان جمعیت
زیاده از صد هزار شخص معلوم میشد و آن اطوار بیک مقام دلچسبی است که بطور وضوح میدید فایده هرکه از
اهل مملکت تا او قت دیده در روم در جه واقع است چشمهای بادامی بزرگ انها که گوشه خارجش قدری
برکشیده است و ناچار از ابرو های مخم بتصور مانند میباشند در نهایت درشتی و صاف زیاده که انها را
انفعال داده علامت وحشت غیر عادی بکار سرخ و دائم میگرداند بسبب داکه در انها متواند بود و در زندی

جنس یک حالت مداقت پهلو غش مخلوط هیبانیک دماغ راست دهن ساده در همه طول و یک دان
که زوایایش از محاذی پرهای دماغ گذشته دلبهای ضخیم و گونها پر و یک چانه گرد و گلجهای سازنده صورت را
کوهمیانه و درست بنام نیا مهارا سربت گرد دهن و از جمله حیوانات اهم جنس وزرع باید محسوب شان دانست
کس انوه و جعد انها در حقیقت موی سیاه است ولا چندی آن خارق عادت است منتظم تصویرها اقه
زیاد و ردی شده رنگه است و گاهی با پهن تر از کمر او تحته است عموما اندامشان چاق و فربه است و بندرست
قوت عضو در انها ظاهر است چشمان از عامه اهالی اورو پا کشیده و رنگ وزرع در نتیجه صدکلی و شح چند
زمین قدری بود که از انها ارزاره گرفتم سر و سینه طویل است نسبت قد با و این واسطه یک کیفیت مخصوص از حرکت
انها ظاهر است ولا بدون اینکه خللی در جلدی و جایکاه انها باشد چنانکه در رقص حربه که بنام خانم امی کشند
دیده میشود رنگ صورتها نسبت مانند رنگ بنگ یا میباشد رنگ شکلات در حال تجنبه را انجا ظاهر آورده
بس قهوه قرمز رنگ بهان براقه جام و از آن ظاهر است در زنده زنان رنگ جلد الوان مختلفه تمایز میشد
ولا درتن همه یکی است یک رنگ است مانند کاری بسیار متفاوت از رنگ منفرقه نوبیا که از حواشی
انتوپیا یا کوشیت میباشند عادت شمن فرزند در این طایفه تخته ای خال کرفته تب کب از نقاط کهنه
نظم و قاعده بعد های سه یا چهار و پیشانه تخفیفها دگونها دارند و عدده بر آن در روی شکم صورتها
بر ترکیب خارج نقش کرده شبیه نشان رنگ انداز و از برای زینت پشه و اسطه خال کوبا ترکیب نوار و خطوط

تشبیه و چپ و راست در سینه و بازوها نقش میکشند در اندام انها هیچ نقشت صدی نیست مگر آنکه و نهایی
جلو خود را با پارچه که در همه نواحی افریقا متداول است با بوها ساینده برنز میکنند از برای آنکه
بهتر بر اندامشان بچسبد و در جنگ حربه تخت تر نوانند و لیکن پارچه از پوست درخت ابخری مخصوص آن مملکت
گاهی چیز لباس استعمال میشود ولا این لباس بهتر انهاست عموما لباسر انها از یک پوست حیوانات بوجه آن
که متصل به کمر اطراف کفل را بترکیبی غریب میپوشاند بهترین جلدهای مختلف الوان از برای این کار بکار
میرود و پوستهای زینت (۲) و کلب کرزا (۳) از انجمله بسیار پسندیده اند دم سیاه دراز
کلب کرزا اغلب زینت بخش سایر جلدها نیز میشود در فصل باران از برای پیرون آمدن مردان یک پیش بند
جلد در گردن میاویزند که تا نیمه ساق را میپوشاند این پیش بند که بخوبی بدن را از حرارت سرد
نباتات محفوظ میدارد مرکب است از پوستهای غزالان و حیوانات جنس جیراف قسم غزال و این استعمال
هشت اثری خوش در نظر کهنه پوست غزالها که سیاه پیچیده با سبد و مثل خطوط سفید زایه از جهد مثلث شش
از روی متن سیاه رنگ بطرزی بسیار خوش نما است پس برای زینتی لطایف لباس را و شانه و صید بکشند
بقسمی که گاهی از پاها بکلی عریان میماند شش انگه از جمله قسم بروز داشت پوشیدن سر از پوست حیوانات
مخصوص زینت و خطوط و انهاست غلاف پ را دیدم که کلاهی از پوست سیرو ال (۴) در سر
داشت و چنبهای طرایف آن در نهایت شیخ در روی شانه او افتاده بود طرز داد در سر بوالهنجاق

زیاد بسیار محکم و درشت که دارای بسیار سرش فرد که پیوسته بود و خود آن سنجاقها هم بواسطه
حلقه های شلال دار کوچک از پوست دم قمی از موش درختی که در علم طبیعی سیر پر سیور
لکوم بر تویس نامیده می شود زینت داده شده بود اغلب اوقات یک پشانه پوش از پوست
زینت مخصوص پادشاهی است روسا و خانواده انها تنها حق استعمال این پوست قشنگ را
دارند نه همین از این پوست را در ملبوس بکار می برند بلکه از آن پسرهای خود را استر می نمایند بواسطه
یک پا پوست جنگ مخصوص پوست است که در این مملکت قیمتی فراخور دارد و یک لقب عمده دارد و پوستهای
سایر حیوانات بیک ارزانی نمی توانند بیاشند از برای حوزده خرجهای خود از گشتن چند حلقه برنج
به پارچه های بسیار کوچک حوزد تجواره برای خود ساخته بودم و این حوزده پارچه های حلقه برنج
خواستم از برای پوست حیوانات حاصل نمایند این واسطه یک پوست لوطر (۱) بسیار خوب از
برایم بسیصد دینار تمام شده بود و پوستهای زینت هر یک صد دینار و پوستهای گلف گرگ ارزانی یک
کمتر از صد دینار زاید از پوستهای در سیرت وشکانه دکار کالای دماگموث (۲) هیچ نبود
پوستهای انواع غزالها از قبیل میاذکا و سکرنتا که از آن دکری میخوم دو انرک با موی بلند
از برای رخ آورده دیا وجود خوبی از وصف بردن انها بقیمه بسیار نازل یه تعجب است که این شعبه
تجارت را اهالی خارطوم بکلی چشم پوشیده اند و چنان می نماید که هیچ آگاه نیستند از منافعی که می توانند

وز آن جمله است حاصل چند جا که سابقاً مذکور شد تمام تمام با شباهت [illegible] از برای ترتیب
گیسوان آن جماعت چند دراین باب ما را منظور بود زیرا که [illegible] از قوم مذکور [illegible] سر زنان جزیره
هیچ قسم ترتیب و نظم نیست از انواع [illegible] لونها و غیره و این آقایان در سر موی اهتمام
کرده باشند موی سر را از جلو [illegible] قسم جمع نمایند و عقب [illegible] بر خلاف آن قسم مینمایند [illegible] در جلو پیشانی [illegible]
و قسمی ظاهر میشود [illegible] رنگ [illegible] و از موی دو جانب سر جدا شده عقب رفته و در پشت سر [illegible]
و در دو جانب سر موها را [illegible] در هم پیچیده [illegible] رنگ برنگهای [illegible] بسته اند و در شقیقه ها
حلقه ها [illegible] بزرگ [illegible] بوجود آمده و از آن [illegible] اطراف گردن آویخته و از آن
جمله سه چهار [illegible] در روی سینه [illegible] آویخته است زنان [illegible] همین قسم [illegible] مینمایند و در ترتیب
و نظم [illegible] که آن نظم [illegible] آن دیگران [illegible] غریب ترین
ترتیب موی سر را که دیدم آن است که در صفحه [illegible] مسطور است و در مرد [illegible]
که ذکر آن آمده بود [illegible] شباهت [illegible] در وقت [illegible]
بالکل [illegible] بوده است و آن مرکب است [illegible] از [illegible] سر [illegible] آن از
موی سر [illegible] آن شخص [illegible] جدا شده [illegible] آن کلاه
که در اطرافش [illegible] این کلاه را مانند [illegible]



عمل کمترین خانه زاد جان نثار مسعود
یحیی ۱۲۹۲
غفاری



عمل کمترین خانه زاد جان نثار محمد
۱۲۶۳
غفاری

و از آن نجار رسید حاصل پیوند چنانکه سابقاً مذکور شد بتمام و تمام با نهایت دقت روا از برای ترتیب
گیسوان آنجا سعید بیند در این باب ما را منظور میدارند زیرا که سهل ترین کار نظم مقارنه سر زنان میباشد
هیچ قسم ترتیب و نظمی نیست از انواع بافتنها و گرهها و لوله‌ها و غیره را این اقایان در سر خود اشخاص
نکرده باشند موی سر را از جلو بطرف پیشانی تقسیم مینمایند و عقب از ابر خلاف آن تقسیم مینمایند بطوریکه در جلو پیشانی یک
دو گیسو ظاهر میشود و هر یک شکل خیشوم دیگر از موی دو جانب سر جدا شده بعقب رفته در پشت سر جمع میشود
و در دو جانب سر نیز لوله‌ها و در هم پیچیده شده بطوریکه هر یک رنگهای قرمزه را همراه بسته اند در حقیقه ها
حلقه‌ها با هر یک که چیزی بوجود آمده و از آن لوله‌ها با قیطانهای پشمی را اطراف کردن آویخته و از آن
جمله سه چهار لوله بلندتر و در روی سینه باش تنها آویخته است زنان موی خود را بهمین قسم تقسیم مینمایند و ما ترتیب
و نظمی سفر بان سید بیند که آن نظم و لوله‌های آویخته و خوشه‌های پیچ در پیچ آن دیگران را انداز ند غریب ترین
ترتیب موی سر را که دیدم آن است که در صفحه وسط دوازده تود دو منظر سطور است و در مردان است
که از کیف آمده بودند و نهایت شباهت را بهان دارد که لوتنگستان در وقت اولین سفرش در چاه
بالفعل دیده بوده است و آن مرکب است از یک کلاه که مانند هاله در دور سر قرار دارد و شعاعهای آن از
موی سر خود آن شخص میباشد سوا که نغمه یا قیطانهای نازک میبندند و از دو سر جدا شده به دوره آن کلاه
که در اطرافش فرموده‌های زیاد و اسطفر ال آن و جلعد بوسته این کلاه ها مانند هر شب در وقت خواب

از سر بر داشته میشود هر روز صبح باید رفت ریاها یان ترتیب و نظم را ملاحظه نماید کلاه در استعمال غیر
دائمی ایشان واقع است و این یک سبوئیت از کلاه بزرگ کلاه رسمی فرنگیان که شاپو نامند میشود
و دایره آن کناره و فوق آن مسطح است و چنانچه رسم باشد از یک دسته پر طیور و اسباب تجمل این
کلاه بر سنجاقهای بزرگ میباشد از آهن یا از برنج و مس یا از شاخهای کرگدن که انتها منتهی شده است به یک
هلال یا یک کلوله یا یک بادام یا یک چنگال منشعب یا غیره و ذوات ایشان حلقه را سوراخ کرده و برنج
کشیده بر موی سر است بجای مروارید زینت چشم نمایند یا اتفاق یک رشته یا رگ از برنج باشد و این
هر دو یک زینت معتبری از برای ایشان میباشد و ذوات ایشان قرز بعضی از جواهرات کشیده و در نخ برنج
یک سبب زینت ایشان است و این ذوات مانند مرجان میباشد یا پارچه های شیرهای بزرگ و ذوات الملک
شیرتر از شیده مانند گردن بند استعمال میشود و این گردن بند سفید در روی جلد سیاه اثری در نظر
خوش دارد اما آلات اسبابها زینت شیشه در نزد ایشان خیلی نامرغوب تر است و در نزد سایر طوایف
همجوار و ایشان شیشه آبی آسمانی رنگ که مانند بلور مانند میشوند منحصر بجنسی است از شیشه که در بازار رفتار [illegible]
عزیز داد و دارد و غالبا اسباب زینت کمر ایشان مهره میباشد بنام [illegible] بنام [illegible]
میباشد [illegible] باش این لفظ را که توپیها اقتباس کرده اند [illegible]
مانند مضراب در کار زار بر خصم می اندازند و این اسم مخصوص است از برای یک حربه پرنده از چوب

بر

که مانند تیغ شمشیر پهن است و دو سر تیز دارد و بویرانگ نیز نام دارد و با آن طیور و خرگوش و سایر حیوانات
خورد را شکار میکنند و دیگر این حربه بجای چوب از آهن است که [illegible] طر و مباش بنام تمام ها از
آهن است و ترکیبات مختلفه دارد و غالبا مرکب است از چندین تیغ برنده و سر تیز و ترکیبات مختلفه
وصل برکیدیگر سلاحهای ایشان تقریبا همین ترکیبات و در نزد کلهای دریای چاد خصوصا در طوایف مازگی
و فرنگو نیز دیده میشود و در نزد [illegible] بنام تیا مهاطر و مباک هیئه باسر متفق است و در عقب آن او تخته پیر ایشان
با فنه ثبت از رمانک (۱) و بقدری است که وقت اندام را میپوشاند و ترکیب آن ضعیف طویل است
و عموما در روی آن اشکال خارج و با نقوش دیگر برنگ سیاه و سفید منقش است بقدری که سبک است
محکم است و همچو جنگجوهای از وصف بردن وارنده اش را مانع نیست که برابطه آن جست و خیزها
اسلحه بر آن خصم را رد میکند از خود که همیشه مراقب است که بر پای او نزند کمان و تیر کمانه قدری فروغ
تنگ میباشد در بنام بنام [illegible] ولی ایشان در عرض کار رو و حربه نوک شمشیر میباشد و از
طایفه [illegible] که از ایشان در صنعت آهنگری [illegible] از این جنگها الکمی و سلاح [illegible]
نیزه [illegible] دست [illegible] و در اطراف کمر [illegible]
جانور و دُم چندین حیوانات مختلفه او تخته و سینه زینت یافته از دو نهایت بسیار سفید که معدن نگار
دکار رزار است و کیسوان او تخته در روی شانه و چشمهای درشت و نگاه شراره [illegible] در زیر ابرو ها نخیم

(۱) [illegible]

با دهان نیم باز و دندانهای صدف رنگ مانند گرگ تراشیده پیش می‌آید دافع است که چه اثر
باید بکند در خیالات موحشه ژنبها طایفه پشاریها و جمیع اعراب کنار نیل را دیده‌ام و خط دهان
حبشیها را در لباس جنگ برده‌ام و از جایها وحوش برگشی بوار های پاگاد ا عجب کرده‌ام ولی
در هیچ جای از آفاق ملتی ندیده‌ام که به درجه بنام نیامها برازند که از برای نگار و جنگ داشته باشد
سایر طوایف نظر بسیار رو ر بنمایند از داشتن این سهولت و برازنده که هیبت که هر وقت انها با آب
شخص است اوشی دارند نجیبانه و بنا تیلانه که هر گز از انها حالت نجیبه انها را بدون هیچ شبهه
و ترتیب داخل بیرون تش خانه میتوان کرد و حرکات و طرز انها از هیچ جهت از بازیگران بسیار قابل
عادی کم نیست اگر نگار شغل حقیقی انهاست نه چنان باید داشت زراعت برانها بیگانه است
ولی اهمال زراعت تکلیف نان و شغل کار فلکهای مردان است مردان آن از میوه جات و ریشه
جات مأکول و قارچ که در جنگل جمیع بنمایند بخانه می‌آورند و با مشغول هیچ کاری که متعلق به
خوراک عیال خویشان باشد نمی‌شوند که مهیا ساختن شکار این را نیز ذهن کنیم که کمی رغبت حاکی
اعراب و زیادتی و پر حاصل و در درجه کمال اغلب اراضی زراعت را بسیار سهل نموده و حاصل لازم زندگی
انسان بقدر وافر است که در دیدنش کافی است از این کرا کانا که قسمی از بذرهاست و تا از وقت
بمقدار بسیار کم دیده بودم علاوه زراعت بنام بنام ها میشد و در نزد این طایفه بزرگ و داغیر

معروف است و ثروت بمقدار کم یافت میشود چنانکه در حبش در اینجا از این اسباب یک شراب بسیار
مطبوعی است که شبیه بشراب جو است مریسه می‌نویسها که قسمی از شراب است با خمیر انقلاب یافته بزرگ ریخته
میشود طایفه ماکوری نیز از برای ساختن پذیل که شراب انهاست از همین خمیر ذرت به سه هند و با هیچ یک
از این مشروبات بهتر از خمیر در آب حل کرده ترشیده نیست برای مصر نیز با وجودیکه از گندم بیارند
سبقه‌تر از این کردار ذرت و حال آنکه شراب از این طوریکه بنام بنا مهایب رند نهایت خوب را دارد
که اسم شراب جو را بر دارد و این شراب است صاف و قرمز سیاه رنگ که با از این تنبر شده مانند گندم سفوف خورده
بدون انکه هیچ شئی دیگر طعمی دارد قدری تلخ که هیچ دخیل انگور نیست و این تلخی واسطه داخل کردن یک مقدار
شمهی است از پوست آن بذر و بعد پس از زینی مخصوص که بان بوت میدهند زیرا که آن پوست را در حالت
طبیعی داخل این نمایند یک طعم ریسه را که در بان میدهد بمقداریکه از این شراب در این مملکت استعمال
میشود بسیار زیاده است و از همین میتوان قیاس کرد که عموما هر خانه را ته بذر آن است یکی از انها جلو
است از از این تنبر شده و تهیه ساختن شراب ننگ (۲) بانات (۳) کلگار (۴) و انیام (۵) در این ملک
کشته میشوند و حاصل زیاد میدهند در ایالات شرقیه مملکت درخت بابان (۶) بسیار کمیاب است دیابف ترش
حادث است از قبیله [illegible] شدن میوه جزء [illegible] اما مملکت [illegible] در نواحی زیر چهارمین درجه
عرض شمالی و [illegible] در این مملکت نیست ولی از قراریکه [illegible] در [illegible] بسیار زیاد میشود

(۲) [illegible] نباتی است
و ریشه آن [illegible] است
(۳) [illegible] نباتی است
و [illegible] نیست
(۴) [illegible]
(۵) [illegible]
(۶) بابان میوه ایست که
[illegible]

نیام نیام‌ها چنین گفته‌اند از جمله جمیع سلاطین مملکت غزال نیام نیام‌ها منحصر طایفه میباشند که در
زبان خود لفظی دارند که معنی ترتون و بربری را شامل است و آن لفظ گونده، و قسمی دیگر از ترتون
که در جمیع طوایف اهجور اسم دارد و در نزد ایشان غیر معروف است چنانچه این طایفه ایشان را جبرو برکی
مخصوص دارند و این یک گروه از کل قدری طولانی بدون ند و لولو مانند همه سیاه جلوان
که رابطه با اهل اسلام ندارند نیام نیام‌ها نیز عادت خوابیدن تنباکو را ندارند میتوان گفت نیام نیام‌ها
را حیوانات جانگیر از جمله حیوانات و این طایفه یافت می‌شود که مرغ و سگ و سگهای ایشان از جمله
که زبان فرانسه شیبن کمیناسند که معنی اللفظ یک رگ است و ... زنگ گاه که در فارسی معروف است
این سگها کوتاه قد و کم برجسته‌اند و گوشهای راست و بزرگ دارند و چشم کوتاه و صاف دارند
کوتاه و پیچیده و پشت شکوارشان عمر ما مانند پشت دایره بسیار براق میباشد در گردن اغلب تا تند
طوق سفید دوزه ایشان که باریک است از یکی شانه با بهن برجسته پیچها بر فرخجسته پاهای ایشان کوتاه است
و دات و معلوم میشود این سگها را هیچ شباهت بسگهای ... که طرز ... نامیده میشوند و نقوش قدیم مصری
صورت ایشان را از برای ما باقی داشته و افریقای لیدن ایشان هرگز ثابت نشده است مانند غیب
سگها نواحی سیدرکان نیام نیام‌ها چنین انگشت پاهای عقب را ندارند چنانکه در سگهای ما هست در گردن
ایشان یک زنگ از چوب ... از برای سهولت پیدا کردن ایشان در علف زارهای بلند مانند حاشان

بسیار چاق و فربه میباشند و صاحبان ایشان نهایت سعی و مراقبت را در فربه شدن ایشان دارند
زیرا که گوشت ایشان در نزد این طایفه از هر گوشتی پسندیده‌تر است در نزد نیام نیام‌ها بز و گاو مطلقا
معروف نیست مگر گاهی شنیدن با آنکه روابط تاخت و تاز در قبایل میطو و بوکرزکا و نیز از برای
ایشان گاهی اتفاق است با تقریب و قیاس اصطلاحا که بعضی گوسفند و گاو و اسب و خر را شامل شد در زبان
این طایفه نیست و گویا در نزد ایشان این حیوانات از جمله حیوانات موهومی محسوب میشوند با آنکه بعضی
خورش‌ها دارند با دقت ترتیب میدهند عموما نیام نیام‌ها مانند جمیع طوایف مملکت غزال دیگرها
اشتها در خوراک متکلف پسندیده نیستند بهترین خورشها که این طایفه دارند خورشی است بعضی چوریه مانند چیزی
است که با زرت نارسیده درست میکنند و قاعده ساختن آن این است که دانه‌های زرت را کوفته
از جلدش بیرون می‌آورند و آب را گرم میکنند و هر وقت که میخواهد بجوشد مغز زرت را که مانند خمیری است و
بترکیب کوفته‌های کوچک کرده‌اند در آن آب انداخته آهسته بهم میزنند و از وقتیکه از چند دقیقه جوش
جوشانید و پس از آن بسرعت بهم میزنند که نه گرد و قوام بیاید خلاصه آنکه نیام نیام‌ها بشدت گوشت
خوارنده‌اند و این گوشت است که تکمیل اغذیه آلات ایشان میباشد گوشت گوشت منحصر بلفظ است که
در وقت گمگ از دهان ایشان جاری میشود چه در وقت غضب چه در وقت سیری حرارش این مرضی و دافع
است که در هر مملکت در فصلی که انواع شکارها زیاده و بهتر است همه خلق بخیال و میل شکار کردن میرفتند

و با این حالت در اوقات معینه خلق را حاصل شود از برای ثبوت اینکه در هر ولایت چه قسم خوراک
برگزیده و پسندیده تر است بهترین شاهد اسم آن خوراک است که زیادتر در افواه خلق جاری است شاهد
بر این قول اینکه در طایفه نیگ نیگ ها که عمده شغلشان زراعت است اسم برنج مصدر فعل خوردن است
و در نیام نیام ها لفظ گوشت با این فعل چون با هم در یک معنی اسم گوشت همیشه مترادف لفظ خوردن
است هر که از نیام نیام ها اسیر کرده جنت آدم خواری ها نهاده اند و این نسبت و اتهام ثابت
میشود بر کسانی که کشت و جمع آوری مراد در استخوان سرشان در ما طرار اند در اینجا هم مانند همه قاعده
کلیه را لابد یک استثنایی است اشخاص که از عرب ها نیمه و تاقیب را که در جانب غرب راه نیل
و اتفقند سیاحت کرده مرا گفته که هرگز واقعه ندیده اند که دلیل بر چنین عادت باشد در صاکرها
که در مدت دو سال از ۱۸۶۳ تا ۱۸۶۵ در میان این طایفه بوده زیاده از یک دفعه آدم خواری
از ایشان ندیده است و آن یک دفعه هم جسد دشمنی بوده است که در جنگ کشته شده بود و قاتلین آن عرف
در دریای عطش انتقام کشیده تشنه خون او ان را از هم دریده خورده بودند ولی خود هم میتوانم روایتی
بقلم آورم که یکی از انجمه و وانل میباشد نهایت نفرت را حتی در خیال خوردن گوشت انسان میدانم
و حال اینکه همیشه در کار روزانه دیگرات موقعشان در دست که اگر چنان میل داشته باشند منظورشان بهم میرسید
با وجود اینها بنا بر آنچه شنیده ام و خصوصا آنچه دیده ام بطور یقین می گویم که نیام نیام ها آدم خوارند

قادر از آنکه [illegible] این صفت را از خود ستوده اند و خود اظهار می‌دارند [illegible] مردمان [illegible] خود کرده

بسیار زنند و آن را سبب غرور و جلادت خود می‌شمارند و در اسباب جنگ را با استخوان سر [illegible]

می‌شود که انها را از [illegible] که کشتگان را خورده اند و [illegible] در میان این طایفه یک [illegible]

است که به هر دو [illegible] خرید و فروش می‌شود از قراری که مذکور می‌شود [illegible] از [illegible]

با وجود این حرف که بسیاری از مردم مرا در این باب اطمینان داده اند هرگز نتوانستم که این قول را باور

[illegible] که شنیده ام در مدت جنگ جمیع خلق هر کس که باشند [illegible] مردمان پیر که ضعیف [illegible]

[illegible] ایشان می‌کنند [illegible] واقعه [illegible] و [illegible] می‌برد خوراکی [illegible] می‌باشد

که در میان انها زنها [illegible] در جنگ [illegible] کار [illegible] شرح کنند [illegible]

طایفه [illegible] که [illegible] هشتم [illegible]

در عقب کاروان [illegible] آمده [illegible] است [illegible]

[illegible] این قول را [illegible]

و نیام‌نیام [illegible] از این صفت [illegible] که در میان [illegible]

[illegible] برای خوردن [illegible] طایفه [illegible]

گوشت [illegible] که [illegible] آدم [illegible]



عمل کمترین خانه زاد جان نثار مسعود غفاری تصویر
۱۲۹۲
جنگیان نیام نیام

و باز اگر بخواهند این صفت را از خود مستور بدارند از دندانهای مردمان ماکول خود که در بند
بسیار رنده وار را اسباب غرور و جلالت خود میشمارند در اسباب بنگاه آنها استخوان سر آدم مرتب
میشود که انها را از هم دریده گوشتشان را خورده اند و روغن و چربیشان در میان این طایفه یکی از اشیا
است که همه روزه خرید و فروش میشود از قراری که مذکور میشود خوردن این چربی بمقدار زیادی سستی بار در دل
با وجود این سخن که بسیاری از مردم مرا از این باب مطمئن داده اند هرگز نتوانستم تصدیق این قول را بنمایم
در آورم از قراری که شنیده ام در مدت جنگ جمیع خلق بهرسن که باشند خصوصا مردمان پیر که ضعف پیری بخود
لنگ شان بکنند ماکول واقعه و نیز میگویند که در شهرها صاحب و بیکس میرد خوراک اهل خانه آن قبیله میشود
که در میان انها زندگی کرده است خلاصه هر مرده که در مملکت ما و در زیر کار و شرع کشنده کان مرافقه در این
طایفه‌ها آن نیست بحر و یا را احساس میباید که ما کور دیدیم توبیها بطور صریح مرا گفتند که بنگ ها که از خشکی
در عقب کاروان میمیرند از جای خود در آمده ماکول میکردند احمد که جوان است مجرب و چاره اظهار داشت که من
خود دیدم سنگهای قبور را برداشتند و قبور را شکافتند و مرده گان را بردند این قول را نمیخواهم باور نمایم
ولیکن ناچار هم نمیتوانم از این صفت خود تجات تکذیب کنند و اقرار بکنند که در میان انها مرده که از ناخوشی جلدی
مرده باشد از برای خوردن خوب است و لیکن در این طایفه مردمانی هم یافت میشوند که چنان نفرت از اکل
گوشت انسان دارند که در خوراک یک ظرف هم با طایفه خود که آدم خوارش دانند هم طرف نمیشوند و از خوراک



عمل کمترین خانه زاد جان نثار مسعود غفاری تصویر
جنگیان نیام نیام

که او دست زده باشد و آن خورش هر چه باشد محال است که ایشان بخورند سبب چنین نجوم و این امر را توفیق
شد طوایفی را ما شناسانده که در قوم خواری ایشان شکی نیست و ملایچ و لیانیت از برای انکه معمول بودن
این قسم خوراک خواه بواسطه قدیم بودن این رسم و خواه بسبب کمیاب بودن گوشت نفوذ را که مانند
شدن این رسم زیاده از حد کرده است حاصل میشود بیم کم نماید از جمله افریقیه نشینها در باب آدم خواری طایفه
فان و ساکن کابن میباشند از قرار که معلوم میشود بزرگترین مردی میباشد از طایفه نیام نیام مانند این طایفه
مرده های خود را بخورند و شواهد زیاد است که آن طایفه نیز مرده های خود را از قبر در آورده صرف غذا
مینمایند بنا بشهادت خود ایشان فانها که با این نیز میباشد میشود از شمال شرقی مملکت آمده اند و در انها
رسومی میبینیم که دلیل است بر روابط و شباهت بسیار نزدیک آن طایفه به نیام نیام ها این طوایف هر دو
دندانهای جلو خود را مانند کنگره سر تیز می تراشند هر دو لباسهایشان از پوست اشجار است و هر دو از شرح جمیع
قد و اندام خود را رنگ میکنند و پوست پلنگ در نزد هر دو طایفه علامت مخصوص سلاطین است مردان هر دو
طایفه را در نظم گیسوان مراقبت مساوی است و بلندی موی ایشان از جمله خوارق است و عادت داشتن
انها باغچه های بلند است هر دو طایفه را رنگ جلد یکی میباشد و رقص کوتاه کردن یکی است در هر دو طایفه را
موعد عیش ادا اطوار است و خلاصه هر دو را شکل نگار است و در نیام نیام ایچ شهر و ده باشد نشود
در بیشه پیکتاش مرگ زیاده از رنگ جانوران بادیه بسته جانوران است و پراکنده و در میان زراعت و در جاهای

وسیع و در جاهائی که بتوان هم طرز عمارت مانند گذشته است و اما در خرده خروشش تفاوت هست شمالها طوایف
بر انکه با جهار گوشه مانندشان سر تیز و چند تر از خانه های طوایف دیگر و تنگ میباشد بلهار افزایش
زیاد از دیوارها بگذرد و در روی پایه های چوبین سوار است و باین واسطه که انها در فصل باران
از صدمه باران و رطوبت محفوظ مینمایند بقدری فاصله خانه های کوچک دارند که بام که جنانشند و بر روی
پایه ای از گل که قد سوار است و فضا صحرای از زمین را در روی طره مانند در اطراف در آورده و درب کوچک
این خانه در بالای این طره باز است و این خانه است که پسران جوان که تازه بمعنی رواج
بشاشان محفوظ و ایمن از شر حیوانات بخوابند و انها را و شتم کمک رویه طایفه با خانه های رعایا
تفاوت دیگر ندارد و کمتر بزرگ بودن و متعدد بودن خانه است جمیع رو ساکه زمام حکمرانی را در دست
دارند بدون استثنا پیه مانیده میشوند و اقتدار انها عبارت است از اختیار صلح و جنگ و جهار
نمودن جنگ جمیع مردانه را که لایق نیزه در دست گرفتن باشند و قتل مقصرین و اجب القتل نیز بعهده انها است
داخل انها بنا بر قرار دادی ضعف شبرای او کوشش نیل است که در اثبات او گشته باشند علاوه برای جهت
انها ثبت که وزرا امین او را که انها حاصل میشود که بنده کان با زنان عدیده انها بیک رند در نواحی شرید که
بیع و شرای عبید برقرار است یک قسمت بات از جوانان و هر جنس داده میشود که رئیس هزار فوره ها
منفرد شده و یک قسمت فقیه انها را باسم رفع خسارت بکوشان آن فرد حقان میدهد با انکه حکمران

نیام نیام ها حتی به اسباب جلال ظاهری وارد اقتدار سلطان کمتر از سایر رؤسای آنجا
و ارباب ریاسان قدرت آن ندارند که بدون اذن رئیس جنگ با طوایف هم جوار نمایند یا قبول متارکه
کنند یا دست از سلاح کشند در ظاهر هیچ علامت بزرگی و حکمرانی ندارند که هیئت تسلط و اقتدار سلطنت
که بواسطه هیئت بزرگ و حرکات نجیبانه خود میتوانند مقابله به بزرگترین سلاطین نمایند و هر که از انها
و در دل رعایا شان است از حد وصف بیرون است حکایت میکنند از برای اینکه اقتدار خود را در قلب رعیت
که مخصوص خود ساخته اند بلحاظ خلق آورند خود را در یک قفس چون مانند ظاهری سازند و کنده در میان
خلق انداخته که را پیش خود کشنده بدست خود تقبیل می نمایند پسر بزرگ تقبیل ریاست پدر را دارد شیوه
دیگر برادران که حکمرانی بهای او میباشند هریک در بلوکی فرستاده شده حکمرانی سپاه و نظم نگاه چنان
با اهانت و هو که قسمی از حاصل نکار که از پیش معین شده حق اهانت اغلب میشود که یکی از انها بنای
سرکشی و بی اطاعتی را میگذارد و در این حالت سایر برادران امداد و حمایت از برادر بزرگتر میکنند و یک
هر که رئیس همیشه اسباب جنگ داخله میشود شرارت آن تمام میگردد که بواسطه قتل سر آن یا ضعف سایرین
از جمله سی و پنج نفر رئیس که در یک خاک چهل و هشت هزار میل مربع وسعت در وقت سفر ما آنجا حکمرانی
میکردند یک عددی بسیار مختصر میتوانستند لقب پادشاهی در خود قرار دهند چیز غریب با اینکه رشادت در جنگ
جنگ در همه نیام نیامها عام است بندرت اتفاق می افتد که خود رؤسای سپاه را بجنگ برند در وقت

جنگ عوض اینکه او خود همراه سپاه باشد در اطراف منزل خود گردش میکند و خاطر در اینکه اگر شکست
بشکست وارد آید عیال و خزانه اش را برداشته به اطلاق زاری گریزد که احدی نتواند با آنجا جو
و یا در میان علفهای بلند پنهان کند در هنگامیکه انها در آن قطار و غرق دریای وهم و هراس هستند اسم انها
و فرار و جنگل انها در رخ مانند حوحو لکان زعوره نقالان اروبان سربازان انها در نیزه
و طره و نیاش بخصم میاندازند در میان یورش و هجوم که بخصم میخواهند ببرند جنگیان خود را بیک حمله
از خصم نکشند که واهمه زیان و صدمه را از انداز ند و از وقت اولین برادر که زخمی کرم آیند به بیانید د
واغلب در روی لانه های مورچه میبرند که چهار الی پنج ذرع ارتفاع دارند و در آنجا هرکار از انها که
میتوانند از فرط اجتناب زخمها دکه حاصل شود تا مدت یک ساعت نسبت بخصم میکوشند در وقت
مراجعت چون وارد شدیم با سپاهیان دو آنگ حلال توهم تجربه و کاملا این تجربه را حاصل
نمودیم در عقب یک خرابه که مارا خطاب میکردند شنیدیم مخلوط با انواع فحشها میگفتند یک نفر ترک زنده از اینجا
بیرون نخواهد رفت و در میان فحشهای شان کرات این کلمه را تکرار میکردند که ترکها در دیگ ترکها در دیگ
و دو قرن که ظلم و غضب شان بالا درجه رسیده تا گفتن این کلمه را که منتهای وحشت شان است مانند
دیوانگان هم آهنگ تکرار میکردند که گوشت گوشت با هم یک جزو واقعه که بعد از این مذکور میشود
شده است همین قدر میگوییم که این جنگ منتج غریب با اسلام شد و در خاک متفرقه دو آنگ رسیدیم

که در سر چند تکه چیز اویخته به درخت جذب توجه ما را نمود و آنها یک خوشه زرت بود و یک دم خروس
و یک عدد تیر کمان فورا ترجمان ما معنی این علامات را که رسول معروف سبت ها اینجا طرح آورده
فهمیده و بر ما حالی کرد که هر که است یک خوشه زرت یا یک مرغ کند از و بضرب تیر مقتول خواهد شد
و این علامات همه معنی بوده بدون اینکه احدی از ما دست تعدی دراز کند روز دیگر آن طایفه بر سر ما هجوم
آورده شدند و در ابتدای بر جمعی از خانه عموما در جلو درب مخروطی و قبا آنکامینی عمارت حاکم یک
طبل بزرگ که ساق درخت قوی میباشد میانش خالی بر روی چهار پایه سوار است و تو دره های
طبل را انحنات تند درست است و این واسطه در وقت زدن طبل به آهنگ صدا از آن بیرون میآید
و نظاره که از امیر خند رسم خبر از آن معلوم میشود که از برای جنگ است و یا از برای رقص یا از
برای عید و جشن مخصوص اگر این صدا از دربار باشد ملک بلند شده بخنده دقیقه فاصله در جمیع دهکده ها تکرار
آن اعلام از طبلها بلند میشود و بقدری بزرگ فعر محو یک بیرحمی جرئت امر محو میشوند زیبا و تر اعلام از برای
تک زبلی است که واقعه پیاسیب از سابق مذکور داشتیم علاوه بر تک رجوع که سرطوایف نیز
میکنند تمام تمام ها رسم و قاعده یک ها را ایک رمزند دام سکسترانند یا آنکه چاله های بزرگ
حفر کنند و روی آنها را با شاخ و برگ درخت میپوشانند که دیگر اگر فیلها بیاید بزرگ محکم رشته های
کلفت که در زمین در نهایت استحکام نصب است و حاصل میکنند و در آنها گره های کش قرار داده

در زیر علف پنهان میسازند و پای فیل در آنها بتخی گیر میکند از طیور حضوصا چلیپاذ که مرغ است و وحشی
بقلون و دمی دارد مانند کلنگ کتاه واقع ده و بال و پرش خاکستری رنگ است و شاخی بزرگ شبیه کج
بینی سر منتهی ختم شده در روی پیشانی دارد و دراج زیاد در کنار رودخانه ها یافت میشود و از برای گرفتن
این طیور تمام تمام ها دام آن فوری دکوئیف تند بعرض بذرها که در همه جا در اطراف دام یافت تند خورده
های یک قسم گیاهی دوای فیثا تند که ریشه دارد از جنس چغندر و زردک و زعفران و در صحراهای پر آب حصه
حضور در باهای آن لاله های ارزه سبز میشود و بقدری این نبات از برای فریب زرگذرده و پسندیده شده است
که بحمد از آن در این ترتیبه کاسه زال ها نیز یافت نمیشود چرا که در این خانها مخصوص همان کار از آن آمده حتمیه
میدارند قابلیت است تمام تمام ها وسیله خوب آنها در صنعت آهنگری و ظرف سازی و سبد بافی و کیلر
سازی و تنگ بافی که در اعمال معماری بکار میبرند معلوم میشود صنعت کوزه گری به درجه عالی رسانیده
اند خمهای بزرگ در نهایت صافی و خوش ترکیبی و قلیانهای قشنگ میسازند نهایت استادی را از نقوش
چیقهای خود بکار میبرند بعضی از نباتات و اشجار که چوب نرم و سفید دارند اسباب منقش سنده ها و تخته
نشیمن و کاسه و اوکهای بسیار بزرگ از برای آنها میشوند اسبابهای ظریفه و ظروف چند دیدم که نهایت
استادی از نقوش منقوش آنها بکار رفته بود و در حقیقت از جمله کارهای صنعت کاران تمیز اشتند محررش نیم
چون تمام تمام ها چیقها سر باز نه و باید هر یک ببرد و یک ظرف جایش دیگ کارد و در منزل خود داشته



عمل کمترین خانه‌زاد جان‌نثار مسعود غفاری
صورت جنگلیان طایفه نیام نیام

ایشان ساختن اسلحه آهنگران را زیاد و تر شوق دارند و نیزه‌های ایشان مرابطه رو دانه‌ها که در نوک نیزه
قرار میدهند با نیزه‌های بلند عادت دارند کاردهای ایشان و اکثر خلاف جاری میدهند که گویا دو تیغه است
هیچ کارد و شمشیر و سرنیزه ایشان زهری دارند و از برای جاری کردن خون که شباهت اسلحه جنگ ها دارد
ندارند علاوه اینکه هر یکی از سایر طوایف دارای رسمی مخصوص است که فوراً میتوان شناخت که در چه طایفه
ساخته شده است و در این طایفه اخطار است از برای تعارف که با اختلاف میتوان گفت هر مردی که
در خارج خانه ملاقات میکنند همین که دیگری را تعریف میکنند و آن که این است مو تیلین تیله دارد
داخل خانه یکی دیگر با یکدیگر مو کنند و با لفظ مو کنیان را تعریف مینمایند و بجای خدا حافظ میگویند
مینا یا تیوه و در این کلمات بسته‌ها را نیز شبیه لبوی یکدیگر دارند که انگشتهای وسطی را با یکدیگر قلاب داده
هم انداخته و هر یک انگشت را جدا میشکند و در این ضمن یک قسم کلماتی بکار میکنند و یک طوری سر را
حرکت میدهند که اما اردو پا آن حرکت دلگاهی از روی نفرت خواهند پنداشت زنان اینها
چنانچه سابقاً ذکر کرده‌ایم در نهایت خود دارند و در پرستش هر که تعارف کنند که با ایشان تقدم
خود عروسی را وصلت جرگه بسته بگذشت داماد است در اینجا پدر دختر از روی عنف و بی تکلیف سر خود او را
از داماد میگیرد چنانکه در همه جا در افریقا قرار است بعضی اکولیک بنام نیام نیام هایی برای زن گرفتن مجبور اینها را
میل خود را بحاکم جوک بکند و حاکم فوراً زن فرو خورد حالت را فتح میکند با اینکه این قسم عمل عادی و



عمل کمترین خانه زادان ابوالحسن مستوفی غفاری
صورت چنگیان طایفه نیام نیام

در ساختن همه [illegible] را [illegible] مشغول دارند [illegible] که [illegible]

فرو [illegible] با نیزه‌های [illegible] تفاوت دارند [illegible] که [illegible]

هیچ کار [illegible] ایشان [illegible] دارند از برای [illegible] کردن [illegible] که [illegible] است [illegible]

[illegible] طوایف [illegible] مخصوص است که [illegible]

[illegible] در این طایفه [illegible] از [illegible] می‌توان گفت [illegible]

در خارج خانه [illegible] میکنند [illegible] و آن که این است [illegible]

داخل خانه [illegible] یکدیگر [illegible] حافظ [illegible]

[illegible] در این [illegible]

هم [illegible] در این [illegible]

حرکت [illegible] که [illegible] و آن حرکت [illegible] از روی نفرت [illegible]

[illegible] در نهایت [illegible]

[illegible] در اینجا [illegible]

[illegible] در [illegible] افریقا [illegible] نیام نیام [illegible]

[illegible]

زن سفید و جرید و رشته مو است بقدری محکم است و پاس داری ناموس چنان سخت است که بر خلاف
ناموس را عقوبت قتل است اطفال بهترین شاید محبوب میشوند از برای والدین و جهات بر خیال بین زن
مادر اطفال حق بزرگی احترام از بابا و از شوهر خود دارد و هرگز دیده میشود آن را از او دریغ نمیدارد
بندرت جشن و در عروسیها بر پا میشود تازه عروس را بدون سیکوته در ارکه های بیاز جشیانه و بعضی متعلقات کم
لوک و جمعی زیاد و یا کم سفید و بمنزل تازه اش میبرند و پس از آن یک نفر از شاهی میدهند که به حفار حق
زنان و آن مجلس شراکت دارند با آنکه رسم است زراعت زمین و طبخ و ترتیب اغذیه و ریسمان ریسی شعار
بعضی ترتیب مو و کلاه و نقوش بدن تکلیف زنان است در هوای خوش بخت مملکت اطفال را نو خوب
زیاد و لازم نیست هرگز از دایه خود دور شوند که آنها را دایه در یک کوله پارچه از یک پارچه کتان بسیار
محکم در پشت دارند از برای عیش و مشغولیات تمام بنام بازی چابکانه دارند که در همه
طوایف افریقا معروف و معمول است همه طوایف مملکت غزال از آن حظ میبرند خود نوبها
که از اما کف لا ینتهی نهایت لذت از آن میبرند چیز غریب که این بازی را اختصاص نیز میدهند که در بیست
سال قبل یک دو عملک سیاهان جنوب داخل شده اند که این بازی از برای نوبها مانند کیستان است
که در افریقای مرکزی که وطن جمیع آنهاست از برای آنها جاده کار مانده است با آنکه ما کفالا
در طایفه ممبتو تو غیر معروف مینماید در نزد همه طوایف آنجا در امام ساحل دریای اطلانتیک متداول است

طایفه پل در نهایت رغبت تا مدت مدید خود را مشغول این بازی که اوری میخوانند و یک سوت
کلا در حساب دانه لازم دارد و بلف ها را مانند تنگ ها نیز اوقات صرف آن مینمایند همچنین طایفه ملاح
که فیما بین در یا چهار چاد و سراسر کن می‌بینند حرکت و قول عابه یک چیزی با این اختصار دیگر
اعتبار یک دلیل است از برای اتحاد و قدیمی جمیع طوایف و ملل افریقا با یکدیگر و اگر در همه طوایف
نباشد در طوایف قرنی جمله خواهد بود اگر رجوع بجلد چهاردهم و صفحه ۲۲۷ [illegible] ۱۸۱ تورو نشد
نایند شبیهی از کنفو بنام بنام خوانده اید که بنا بشرح سیولئران مصور شده است سیاح میگوید که
این یک جوانه خوش رنگ خوش اندام که هیچ رنگ سیاه [illegible] طایفه پل را اینجا طی آورد
و تعجب نخواهم شد که اگر رجوع بهمین جلد این طایفه غرب بنام بنام نایند که خویش رد نیکی
فیما بین این طایفه بهم حکم از آن نیکری غرب با ظاهر میسازند و آنکه عبارت است از یک پارچه
طویل از چوب که در میان دو خط متوازی دو ردیف خانهای کوچک مدور دارد چنانکه در صورت
چهاردهم صفحه ۲۱۵ نقشه است در وسطش شانزده چال در این تخته قرار دارد و در نقوش بنام بنام ؟
همچه چال است هریک از بازیکنان را ۲۴ عدد ریزه سنگ است که باید بتهبه از یک کیسه تخته
دیگرش برد و در جائیکه تخته مقدور نشود چالها را بهمان ترتیب در زمین حفر میکنند و بنام ها یک
اسباب مشغولیات و حظ دیگر نیز دارند انها را مسقعت است و این شغل و شوق را حظ عادات است

بر

(۱) ماندلین قسمی از ساز است و در مصر ظاهر [illegible] که [illegible] را انجا [illegible]

دیل و طالب موسیقی از ماندلین (۱) ها رخو صدا انگچ ان سواز ... برای خود انها بیرون
می آورند که انها را در یک ستی کاملی فرو میبرد و ده که این طایفه صرف زدن این ساز نشاط نماید
با خیال تو آرام شنیدن اش پاکش یا بگوید که یک بنام بنام آمدت بیست چهار ساعت ساز خود را خواهد
زد بدون آنکه آن را لک آن رها کند در جائیکه خوردن و آشامیدن را فراموش خواهد کرد با وجود
آنکه شدت اشتها و حرص این طایفه را در اکل میدانم بیا کنم ما را در این باب محق میشمارم این ساز
برگزیده هم بچنگ شبیه است و هم بماندلین بنا به ترتیب سیم و در قوه شبیه است بچنگ و بجای کاسه نزدیک به
ماندلین است از روی قانون کامل صحیح ساخته شده نوع آهنگ و مقام این ساز را از نغمات
رده های آن روابط گوش کشیده میشود گاهی از نخ های نباتات و گاهی از موی دم زرافه
آوازها بنگر از این ساز بیرون می آورند بسیار یکسان و یک نواخته و مشکل است بتوان یک
ترانه یکنواخت با آهنگ ها و مقامات موسیقی مطابق از آن معلوم کرد و هرکه ان ساز را میزند
کم بهر ای آوازی حکایت کنند و با صوت بسیار حزین اگرچه بسیار نالان و حشت [illegible]
و ما عرکرات [illegible] را دیده ام که ساعت یکدیگر واده ساز را میزده اند و حرکت سر را
با آن ساز مطابق میکرده اند و هر دو در دریای بیخودی غرق بوده اند در این طایفه اشخاص هستند
که منحصر شغلشان زدن این ساز است و یکی از دجزای انها را در صفحه ۳۵۶ جلد [illegible]

ساخته ام این حرانند کمان غیر نقیم پیشه جنس ترکیبات غریبه و صورتهای نحوه میباشند سر را از پر
طیور پوشیده اند و اندام را از پارچه‌های انواع چوبها و ریشه و پارهای ابریکش [illegible] و جلد
لاک پشت و منقار قراخوش و ناخن انواع مرغهای شکاری و دندان انواع حیوانات و خلاصه هر چیزی
که با عقیده ایشان سحر است آویخته اند محض آنکه اشخاص اهل طلسم [illegible] ابتدا
نمیکنند گذارش بودن سحرهای [illegible] و حوادث و هر که از گزارش می کنند که [illegible] زبان حق
خطاب کنند و پرتوی از شهادت او در حق خود استدعا نمایند از این قبیل اشخاص بکثرت جزء اختلاف
رتبه در بلاد افریقا یافت میشوند باکثر دیار فرنگیان که باین نواحی گذر کرده اند این اشخاص را
بلقب [illegible] سلطان ولایت کرده [illegible] قوم ایشان را [illegible] معتقد میباشند
و این لقب ایشان را سزاوار تر است و خود نام بیانها که نهایت [illegible] ایشان اظهار [illegible]
لقب زنان فاحشه را چنانکه [illegible] افریقا [illegible] ترتیب شده
ساخته اند ایشان [illegible] زبان [illegible] است که افریقائی‌های نواحی شمال خط
استوا خصوصا طوایف [illegible] یک حرف میزنند از حیثیت مجموعه الفاظ این زبان محدود است با کلمات
دارد که اختلافات بسیار در طرز بیان ایشان [illegible] یک شخص [illegible]
شده [illegible] از حلق بیرون [illegible] و در الفاظ یک کیفیت مخصوص [illegible] بسیار تفاوت از آنکه در زبان [illegible]

اهل انگلتره کوچک [illegible]

میباشد فعلهای شان را چون مشتقات صیغه‌ئیت زبانشان بجوی خود از کلمات مشتقه بسیار فقیر است
و زبان [illegible] اکثر در زبان ایشان حروف با صدا کم است و حروف بیصدا زیاد و طرز
بیانشان بسیار غلط است مانند جمیع السنه قدیمه زبان [illegible] لفظ دارند که هر خیال را
به بیان آورند [illegible] بسیاری از مترجمین لفظ خدا را [illegible] ترجمه میکردند که معنی آن پرستش کننده
است یعنی کسیکه برق را بجوی می آورد و بعضی دیگر به لفظ [illegible] که معنی کلمه رسول است در [illegible]
[illegible] فرستاده خدا یا [illegible] که در زبان [illegible] فرستاده است [illegible]
ملکت [illegible] لفظ که از آن دین و مذهب ظاهر شود [illegible] زبان [illegible] لفظ دارند
که دائما در حالت پرستش استعمال می کنند بطرز [illegible] که در نوبه‌ها میخوانند و [illegible] پس از التفات بر آن
کلمه میبینند که در حقیقت آن لفظ که بت میباشد راجع است به [illegible]
هر کار بعمل آن [illegible] و از برای این کار کرسی کوچکی دارند مانند آنکه زنان در روی آن می‌نشینند [illegible]
چوب درخت [illegible] که درختی است از [illegible] و سطح آن کرسی بسیار صاف و صیقلی [illegible]
باید در اول [illegible] از همان چوب بریده اند [illegible] سطح و بسیار صاف
میباشد [illegible] قطره آب در روی آن کرسی چکانیده و با آن سر صاف و سطح آن چوب
بطرزیکه رنده بر روی تخته کشند بر روی آن سطح صیقلی میسانند اگر آن پارچه چوب [illegible]

کرسی نباید، میشود آن کار بخیر به انجام میپذیرد و اگر در روی آن کرکند انجام آن کار احتمالی است و اگر
آن جوجه صاف بیک دیگر ملتصق شوند منجمین بیت نقره مجوف نمیتوانند بنا باصطلاح اعتقادی ایشان آن پارچه
چوب را از آن کرسی جدا نمایند آن کار محال خواهد بود که بانجام رسد و آن حرکت پارچه چوب بر روی کرسی
بر تو نامیده میشود یقین الفعل که عبارت توسیها را اسم است از این لفظ مشتق گردیده است بنا بر این آن شش
پارچه چوب بر روی کرسی عبارت مذهبی در نزد بنام بنام ها وکرات از بنام بنام ها استعمال لفظ را
نمود که معنی عبادت و نماز را شامل باشد همیشه ایشان لفظ [illegible] است با حرکت شبیه بزدن [illegible]
چوب بنام بنام الکس امور باین فال دیگر نیز دارند که از این معتبر تر میدانند و در جنگ پیش [illegible]
باشند یک آدمی را که در یک چوب قرمز [illegible] که باکبرها نام دارد بر اندام مرغ میمالند اگر آن مرغ از آن
مرد آن جنگ پرخطر و خون ریز خواهد بود و اگر آن مرغ زنده ماند آن فتح یقینی است یک قسم دیگر از [illegible]
بسته را در آتید بر دون یک خروس است [illegible] و فرو بردن آن است [illegible] و آب [illegible]
شده و پس از آن خروس را [illegible] اگر خروس [illegible] آن امر را انجام [illegible]
بخت یقینی است و اگر خروس [illegible] باید آن کار را انکار کرد که به بدبختی تمام خواهد شد [illegible]
اقدام بجنگ خواهند کرد قبل از آنکه از آن فال مشورت نمایند و پس از دیدن آن فال نهایت اطمینان
قلب را دارند و [illegible] دشمن [illegible]

و ... در [illegible] جنگ را ابتدا کنند روغن [illegible] بیک مرغ مالید و آن مرغ بمرد و [illegible]
جوشت جنگ [illegible] را [illegible] بسیار [illegible] شده بودیم از پیدا شدن او که شنیدیم از آن [illegible] است
و [illegible] بنام بنام را که پس از آن دیدیم گفتند مرغ [illegible] از روغن [illegible] مرده است و [illegible]
دیگر [illegible] که [illegible] از برای [illegible] و [illegible]
فال [illegible] جنگ [illegible] تمام شدن [illegible] این [illegible] از برای که کار [illegible]
[illegible] در [illegible] آن [illegible] اعتقادات [illegible]
و همه طوایف این [illegible] عام است در بنام بنام [illegible] این طایفه همه جنگلها را جای موجودات
میدانند که لاینقطع در صدد اذیت انسان هستند و در صداهای حرکات [illegible] تکلمات
[illegible] آن خلقها [illegible] چنانکه مذهب اعتقادات [illegible] که در آن [illegible] و مانند [illegible]
[illegible] در آن [illegible] و [illegible] دارند [illegible] که در آن [illegible] آمده [illegible]
مانند [illegible] جمیع [illegible] را [illegible] از موجودات [illegible] حال [illegible] مشرق زمین
[illegible] دارند [illegible] واقف [illegible] اند [illegible] است خصوص [illegible]
اعتقادات [illegible] زمین است و در حقیقه میتوان [illegible] جغرافیا [illegible]
[illegible] در باب [illegible] دفن و کفن و عزا داری [illegible] کار را که یک بنام بنام از مرگ یک خویش [illegible]

بر

بیگانه بر این مرسی پرسش است آن مرتبه‌های با نظم دیگر آن یافته ولی آن صفحات ترتیب یافته بود
منحصر به عیش و طرور آنها چه رحمانه بیاد دیرینه عمو ما سر مرده را با پرهای طیور زینت میدهند و با [illegible]
جنس پوست حیوانات رنگ شده و [illegible] قرمز میپوشانند خلاصه اگر از لباس و زینت جلد [illegible]
سازند اگر مرده از اشخاص معتبر است او را در روی کرسی که دارند کشیش و در روی آن می‌نشانند و الا در
تابوت میخوابانند که یکی ساقه است از درخت که پایش را خالی کرده اند مانند تنگ یا تنبان جام جام با نیز
یک جانب پیش وارد که باید مرده را رو با آن قبله خوابانند تفاوت که بت تمام تمام با روی زن را
بسوی مغرب بگردانند و صورت مرد را بجانب شرق و حال آنکه تنگ با صورت مرد بجانب شمال است
و روی زن بطرف جنوب است بیک این طوایف خاک را روی مرده انها سنگینی بکند و از یک جا که [illegible] پهلوی
قبر حفر بکنند مرده قرار بگیرد و [illegible] بر این در یک سبدی بسیار سخت و محکم گذاشته شده و اند که خاک بر بدن
آن نرسد و در این در بالای قبر طاقی بسازند که بهمان کم [illegible] زندگان حاضر با حظ
عدم مراقبت یا اخراق سالانه مفقود میگردد

ترجمه جزو یازدهم متضمن سیاحت دکتر [illegible] در حدود مرکز افریقا

[illegible] که بخاک او داخل شدیم در نهایت [illegible] منظره [illegible] آب رهای [illegible] شیرهای بود [illegible]
[illegible] که این نوایی [illegible] خود را [illegible] کند [illegible] برفتیم [illegible]

بر

سالیم این پیشبینی وقوع بود که عبدالصمد این ملک می آید بسبب سنفت که شاه را محرک بود از
برای خوب پذیرائی نمودن او یک محبت قلبی حقیقی نیز افزوده بود که موزا از برای این شخص
کنیز زی داشت و یک عهد برادری بهم بواسطه تعویض خون با او متحدش ساخته بود در نهایت
مدید بود که ملاقات یکدیگر را نکرده بودند سالی گذشته حکمرانی و نظم امور این را عبدالصمد بعهده برادرش
عبدالفتاح گذارده بود که یک نفر از متعصب ترین مسلمانان است و سلوک مغرورانه با کبر خود شدت
شده و از آنجا دیده بود این مرد زاهد و مقدس چون مجالست کفار [illegible] میدانست هیچ سیاهی را اجازه
نمیداشت که از ده قدم فاصله نزدیکتر با و شود و در این ملک نه کسی شناخته بود و نه اشخاص معتبر [illegible]
[illegible] احدی جمیع زنان حرم پادشاه را اگر دیده یا ندیده بود الا عبدالصمد که هر یک با خلعتی
[illegible] او خودش [illegible] بود و از آنکه بخواهد [illegible] را منفصل سازد [illegible] لباس [illegible] آورده
بود [illegible] او را دیده بودند که [illegible] در سر [illegible]
نشسته از خوبیهای عجیب این زینب نقل میکرد و یا از شجاعت و [illegible] از خوردن گوشت [illegible]
بنابراین اگر پادشاه [illegible] شده بود است که آخر که [illegible] خواهد آمد و اگر [illegible] در کنار
رود خانه منتظر بود که بر ما مبارک باد [illegible] احدی [illegible]
بود و بعض [illegible] عبدالصمد مواظبت و نظم و ترتیب [illegible] جلوس [illegible] را در عهده تا پایان خود گذارده

بر

بتجهیز تمام از برای رفتن بملاقات پادشاه و بعد از نهار خود که او روانه گردید اغلب آن چیزها
قابهای بسیار بزرگ بس بود که در این گوشه گره خاک بضیب و قیمتی عالی‌تر دارند تا استعمال از برای
میران قابها را از آلات موزیکان پادشاه قرار میدهند ملاقات آن روز طولانی شد و ما
در منزل خود قرار گرفته بودیم و شب از آن که بود قسیکه عبدالصمد مشعوف و مسرور و سازهای گرفته [illegible]
در ترتیب [illegible] در جلوش نوازنده که و بقدر چندین هزار [illegible] محمول [illegible]
پادشاه فورا مهیا ساخته بودند و در جشن مراجعت کرد ملا خبر داد که از برای فردا موعود در رفتن بحضور
پادشاه بباشیم و محض احترام من بار عام در دربار خواهد بود و لازم نیست که بگویم با چه قدر بیصبری و شوق در
تماشای آن شب را بخواب رفتیم ۲۲ ماه مارس سنه ۱۸۷۰ روزها و کارها بر یافتن شده مدتها طول
قبل از بیدار شدن من عبدالصمد بملاقات پادشاه رفته بود بمحض برخاستن از بستر خواب پرده درب
خیمه‌ام را برچیده بجای خلاف عادت در خلق دیدم جمعیتی زیاد و از هر گوشه بیرون می‌آید دسته‌دسته
منعقده باطراف میدویدند و گاه بگاه صدای شلیک توپ میرسید [illegible] در سر معبرهای دربار [illegible]
[illegible] چیان فیل را میبرند و در [illegible] از زور [illegible] از برای دادن [illegible]
فرو رفتن تیرهای عبدالصمد و قرار داد با او در باب آنکه لازمش بود [illegible] از بی صبری [illegible]
از برای وقت حاضر شده می‌کشیدم و لذا دل از طرف گذشته بود [illegible] آمد و ملا خبر داد که ترتیبات بانجام رسید

گرفته و ایم [illegible]
[illegible] طولانی [illegible]
که [illegible] داره تمام [illegible]
و در [illegible]
[illegible]
[illegible]

و حال می‌توانم بنا بر رفتن کنم دادم عبدالصمد قرار داد [illegible] سپاهیش را رخصت داده که مرا همراه و اسباب
جلال و شوکت بنده و شیپورچیان خود را حاکم کرده بود که ملا با نوای نقاره‌ای بزرگ داخل دربار نمایند و من
از برای این روز و سمت قبای سیاه خود را در بر کرده بودم و چگونه فهمیدم که [illegible]
[illegible] زنجیر ساعت را بر کنار نهادم که در زمان [illegible] اسباب زینت طلا نباشد راه را [illegible]
با وقار بر رفتم و باتفاق سه نوجوان منصب [illegible] که سلاح مرا حامل بودند [illegible] از تفنگهای
و طپانچه‌ها و شش لوله و یک چهار [illegible] شخص نیز بود که حامل [illegible] بود و در عقب انها خدام [illegible]
[illegible] پیاده [illegible] با لباسهای عید خود با یک سفیدی [illegible] هیچ [illegible] در حالت [illegible] احترام [illegible]
[illegible] از آن [illegible] راه [illegible] از برای پادشاه [illegible]
آورده بودم بقدر دو ساعت لازم آمد از برای رفتن تا بدربار [illegible] راه ما را به ته دره شجری برد
که در آن نهر [illegible] پس از آن [illegible] شد که دره [illegible]
و پس از [illegible] پوشیده از اشجار [illegible] داخل یک حیاط بسیار وسیع شدیم [illegible]
[illegible] دایره از هر [illegible] خانه و مسکن [illegible] که زمین [illegible] از برای [illegible]
و از شاخ و برگ درخت تازه [illegible] پوشیده بود [illegible] و از آن شاخ و برگها [illegible] ساخته بودند
که [illegible] خانه را نیز چون [illegible] و لهذا همه راه را با پای [illegible] آمدیم اگر پادشاه باختیار خود بودی



عمل خانه زاد حاجی مسعود غفاری
کاشانی
۱۲۹۳

بره

بیچه باین خیال نمی افتاد و این گوشت را نگرد و این خیال را جلد بعد ما در افتاد که بود چرا که سبد است
به قدر زحمت و زمان طویل بچه بیرون آوردن جوجه که ساقش با بندکش بسته می شد از برای من لازم
بشد و این اشکال را خواسته بود از من در رفاید و آن جوجه با قفس خیر محدود در این کره دنیا کشتهش و آن
یافت می شد بنا بر این الحال دیگر تشویش با جمیع این ملاحظات و به اسباب آن شد که بهانه ای چگونه
بطور یقین مجزا به ان من فرض کرده و پاهای جوجه را در بسته پیدا اشتند از یک قسم شاخی از جنس شاخ بود
و کیا بب این ظن و احتمال مومی سپوزن بود که اما این نوعی شبیه به چشم زرش نکرده و رنگ شان طلایی باز
های نگاری بعد های بهاری را نوشته شده و از جایکه از برای این ما هجوم مبادرت از برای ما کمال دهم
کوچک را بی باریک بان جانب عمارت بیرون از صف بزرگ و از جانب مقابل باز و در ورود عمارت یک
از مقربین در گاه که مامور بود جهان بینک اقای گرچه که قدری بعد دیدم در نظم اسباب عیش او زینت میکرد
این محل محترم است نگاه کرده در حالت سکوت داخل آن اطاق و تسلیم شد و در آن اطاق بقدر یکصد نفر از مشرف
را دیدم مانند اینکه از برای نوازیدن هم آهنگ نشسته بنا بر درجه شان قرار داشتند هر یک از انها در لباس
رسمی بزرگ سبع بوده نشسته در یک سند که از غزل خدام انها حاضر ساخته بودند در آن سر دیگر اطاق سند
پادشاه قرار داشت و ما در روی یک حصیر برای این سند ها را هیچ نقاره و ما مانند بیدار سیاه زرین منقوش بیک
پارچه از چوب لوار برشته شاخی چون سر پایه و صاحب وش نه چند بار زده و بر هیچ انها بر آن پارچه چوب



عمل خانه‌زاد جان‌نثار مسعود غفاری
کاشانی
۱۲۹۳

هو

بجهت این خیال اتفاق در این کرات را میکرد و این خیال را جناب حضرت را اتفاق کرده بود چرا که مدت
به قدر رحمت و زمان طویل بجهة بیرون آوردن چیزیکه در نفس با ندکش بسته می‌شده از برای من لازم
بشد و این انتقال را خواسته بود از این مو رفاید و آن چیزیکه با قبض عمر محدود در این کره دنیا کشش و آن
رفت می‌شد بنای سیاه البطن ... شود با جمیع این ملاحظات ... اسباب آن ... که ابتدای چیزیکه
بطور یقین عجز ... این فرض کرده و پاهای ... بسته شده ... قسم ... از جنس شاخ بود
و کتاب این جنس احتمال ... بود که ... این نوع ... شبیه ... ریشش ... و ... ملتفت
این ... عمارات ... نوشته ... و جایکه ... از اینها ... بجهة ...
کوچک ... یک ... جانب عمارت ... بزرگ ... جانب ... نزدیک
از ... که ... بجهة ... ریشش ... یکی
این ... است ... حالت ... آن ... آن ... از
... دم ... از برای ... آنکه شبیه ... قرار ... از ... در ...
... داشته ... غلام ... آن ... اطاق ...
پادشاه ... روی یک ... این ... سند ...
پارچه از چوب ... چوب ... آن پارچه چوب

متصل بجایی بشره دست انداز سنه ها بود و این آن شکل کرسی مانند ایشان از کل بنیان ساخته

کون و حلقه جات سیمین با قوت ملمع مزین بود خواهش کردم سنه ها را در چند قدم فاصله بسته ها

پادشاه جای داده رفته در روی سنه ها خود قرار گرفتم و خدام دیگر اما هم بجای در عقبم صف زده بودند

واغلب اظهار اشتیاق بود که تواند اسباب جرأت ایشان شود را این اشخاص بزرگ پادشاهی باین جلال

و اقتدار ندیده بودند باین سبب شرف ازادی داده کرده بودند چنانکه بعد اقرار کردند که نمیتوانستیم خودرا

منع از لرزیدن نمائیم بخیال اینکه اگر پادشاه ایشان دیگر دهکده ما را بسنگ بکشند پادشاه که در بازار

دیده ویشرا با لباس فرنگی بود سعوات خود را با همه جلالش بجا نیاید در اوقات و بواسطه زنانش مشغول

روغن و زینت سر و اندام زنان بود و این زیب و زیور کون طلا نا شده و نمیتوانستم با احتمال هم طرح

تفصیل بچه ها را بنظرم جلوه داشت یاد داشت تمام اطاق بخوبی خود قابل توجه بود اطاق مسی و گزاره ده دیگ

بخوبی طولش بود و شاید ده ذرع و نیم و یکی سدس عرضش بود و سیزده ذرع و مکشف بر جستگاه طاق داشت چون

تازه با تمام رسیده بود بواسطه تازگی مصالح قدری تازه و براق بود و آن برای آن روغن بود که در یک

آن زده بودند در زمینه که آن یک اطاق دیگر برپا بود از این بزرگتر و ما از همه جانب بسته و روشنایی

نداشت مگر بواسطه منافذ کوچک در این سبب کمتر شایسته مجلس جشن و ضیافت بود و اگر ملاحظه بکنند که در

چه موضعی اداره شده است خاک داتق است میتوانستند این اطاقهای قیصریه مانند را از جمله هنر و جمیع اشیاء حیرت انگیز

بر

بناهای دنیا محسوب دارند برای بودن یان سنگ نمیدانم چه مصالحی خواهند نوشت بکار رود بقدر
کفایت سنگ و محکم بجهة بلند ساختن طاقی چنان وسیع که بتواند در مقابل طوفانها و کوه با ایستادگی دارای حالک
نمودیک بطور استوار طور دارند جرم آن نماید ترد و ردیف ستون چوب در نهایت صاف و مستقیم این طاق را
که ما در آن بودیم برپا داشت و ستوان بلندی سقف مرکب بود از عددی چند و شمار را از ساق سیاه رنگ
در نهایت صاف برگ درخت را تاب و غلیظ که برگهای درشت دراز و بکش در رخش طول را مانند
و زمین آن را از رنگ گل سرخ از آنجا فرش صاف تراشیده ترا فقر کرده بودند در هر جانب اطاق
دیواری بقدر جثه لب طاق که جمیع زمین رسیده برپا بود ولی بقدر فاصله کنار که فیما بین سر دیوار
و طاق بقدر فاصله بود که بسهولت را گشاده و هوا و جمل اطاق می‌شد و در بیرون اطاق از دو جای
از خلق کثیری که برآن دیوار تکیه با نگاههای حیرت‌زده که مانند حیوانات سبع از دور ربطه الدارند
نگران بودند فراشان زیبا و چوبها در دست داطراف اطاق دائم در گوش و آن وحشیان را بی
تار اندند و در وقت لزوم بقدر امکان و قوه از شیرینی ضرب آن چوبها بنداق ابنها بخت بندند بر طفل
کو جرئت داخل شدن اطاق را بکوشند و عقوبتی سخت نمیدید و مدتی یک ساعت بود محو این تماشا بودیم
که ناگهان صداهای وحشت‌زده شنیده شد و ساز که از وقت آنکه کسی گذرده بود فورا در چندان ناشه در داخل آنکه
کوکبه و اجلال سلطنت که اینک برسد ولی سهوری که بود هنوز ... زینت کرده بود و خود را آمکنید کرده بود

بر

همین قدر در نزدیک بجلو اطاق در سمتی و سعی قرار داشتم تیرهای چند بر زمین استوار کرده بودند و قریب بقدر
کفایت محکم شد بواسطه تیرهای دیگر سرهای آنها را بر یکدیگر وصل نموده و بر این منجنیق بقدر یکصد عدد
نیزه و مضراب مس خالص با انواع ترکیبات و اندازه به ترتیب و نظم وصل نموده این ردیفهای
اسلحه فلز سرخ و شعشعه و لمعات آنها که بواسطه آفتاب چون خرمنی از نور با فونا رنگ بجلوه آورده بود
در حقیقت شکوهی چه اندازه از برای اجلال ملوکانه گردیده ظهور این شکوه بیت مملکتی بحد و صف
در حقیقت ملوکانه بود و از حد آنچه میتوانست از این قبیل دستگاه در چنین ملکی موجود ... و بقدر
ایدکه نشسته بود زینت و اسباب جلال تکمیل شد پادشاه از حرم بیرون آمد فراشان و جمله جات
حاجب و خلوتیان و کارگزاران معتبر دربار هر یک بجهة شغل و کار خود جا گرفته بودن گرفتند
و از دحام خلق از درب عمارت هجوم آورده حکم بسکوت خلق کرده شیپورچیان از صدای شیپور
های شیرین خود هوا را مملو ساختند و ناقوسها را ترنم آوردند و کوکبه سلطنت با وقار و آهستگی تمام
نزدیک شد و پادشاه از راه شن بخرامانه تخت تا بنیر خواهی را از چپ و راست نظری انداخت ساعات
وحشی و عجیب و لایق بتماشای او در جنس و کیفیت و لباس و زینت خود بقدر یک فوج زنانش در عقب
مانند قیصری سیاه می‌آمد بدون آنکه مرا بیک نظری منظور سازد خود را بر روی مسند انداخته مانند صورت
مقوا اند بدون هیچ حرکت و چون لاک پشت بسوی تخم خود چشمهایش را بر زمین بدوخت عبد الصمد



عمل کمترین خانه‌زاد جان نثار مسعود غفاری
صورت شاه لونور ۱۳۰۱

با آنکه سلطنت طی شده بود در جانب دیگر تخت مقابل من نشست و او نیز خانم موقع وقت ملبس در لباس
معتبر و پرشکوه یا از راه سلیقه نادرت کرده بود خلاصه آنکه شوق تماشای خود را معمور سازم و بقدر
بیان صورت و هیأت عجیب این پادشاه را که میگویند خوراکش از گوشت آدم است تماشا کنم به حلقه‌ها
و زنجیر و آویزهای مس که بر سر و سینه و دستهایش را غرق زینت کرده چنان برق برق میزند که از برای
ما و گلستان و اسباب مطبخ های پاکیزه را بخاطر می‌آورد و لیکن بیان هیأت عجیب و مضحک خود را آنجا با جلوه کرده بود
هیچ الفت و اسباب زینت خارجه را لایق زیب اندام پادشاه و حکم او نمیدانند تنها باسم مملکت دریاهای
گیسوان بافته و پیچیده پادشاه یک کلاهی است که نیم ذرعش طول است این کلاه که به ترکیب لوله سر و ته
یکی میماند و به قیه بسیار ریزه از منجوق است و در اطراف پوشیده از رشته ردیف پر طوطی با رنگ قرمز
در نهایت شفافی و بالای آن یک دسته انبوهی از همین پر آویز است یک تخته سنگی ترکیب هلال در پیشانی
او نصب است که مانند پیش روی کلاه خود فرنگ پیش آمده است بهم اندام پادشاه سیاه رنگی و براق با یک
روغن الجه است که رنگ قرمز قدیمی اطاقهای بیشتر از این دارای آلاو لباسش را با دیگران فقط و تمایز کرده
لطافت فوق العاده مرکب است از دو پارچه پوست درختی که درخت انجیرش میخوانند و ملایم شباهت به ظهور
انجیر ایران دارد و در نهایت قوی و براق میشود در اطراف کمر چین های بسیار خوش اندام حاصل میشود
بیک دوره حاشیه کمر جلیقه و شلوار دیده میشد طناب مانند رشته‌ها از چرم گاو بواسطه کمربند بسیار زرشت



عمل کمترین خانه‌زاد جان‌نثار مسعود غفاری
صورت شاه مونزا ۱۲۹۲

دیگر که سلطنت ملی مشتمل بود در جانب دیگر تخت تصاحب من نشسته و او نیز با موقع وقت طلبس و لباس
منبر و پرشکوه یا از راه‌های ارادت کرده بود علاوه اکنون شوق تماشای خود را اظهار لازم و فقدر
بعد صورت و هیأت عجیب این پادشاه که بنده خود را کشش از گوشت آن است تماشا کنم با برخلط
و دیگر داده و زنان رسیس که در پیشه و دستهای پیس را عرق ریخت کرده چنان برق برق میزند که از برای
ما و گلستان در امید بیت صلح دارای پادشاه کرده تماشای آن آمد ما اصلی هیأت عزت و حکمی خود را آنجا جلوه کرده
هیچ الف و آداب زرین هیأت خارجه لا لاق زیبا اندام پادشاه و قدم او توقیفا تند بنا بر اسم ملک در دارای
کیسوان با قیه و پیچیده و پوشیده یک کلاهی است که نیم در عرش طول اینان کلاه که به رنگ لال سرخ و سرخ
که نساده و غیب ریزه از آن است در اطراف پوشیده و از آن ردیف پر طوطی ارگان و قرمز
در نهایت انتظار و بالای آن یک دسته انبوهی از این پر آویز است یک شخص سرخ رنگ مثال شلیله
او معیب است که مانند پیش رو شد کلاه خود را پیش آمده است به اندام با اطلس سیاه و ارغوانی در راه و که
روغن الماس است که رنگ قرمز قدری اطاقهای مشرق را با جامه آکنده خوش ارا دیگران قد و زینت که رکب
اطاق فوق العاده مرکب است از دو پارچه پوست درختی که درخت انجیرش میخوانند و طلع هیچ شباهت به جامهای
انجیر ایران ندارد و در نهایت قوی و نازک میشود و در اطراف کمر چین با زیبا خوش ایشان مانعی ندارد
بیک و عده جای کمر جلیه قه و شلوار جا شد طناب مانند رشته‌ها از چرم گاو و در خط گرمی بسیار زینت

و سرهای آن رشته‌ها را پس از بستن بر دو کمر او بخته در جلو دو ... یک کلوله از نقره ... است از همین
شال است که منحصر بپایه اتصال آن لباس است در کمر این پوست را چنان لطیف و نرم عمل آورده که مانند
شال‌ها ... قدم جبین پادشاه را در گوش یک گوهر بندی است از شمشه ... بزرگ شمع دور
بازوی ... بسته است پوشیده در حلقه‌های ... چه عجب زینت است برنج لوله غلاف چوبه
را بجا طوری آورده که در پهلوی ... قرار ... هند ... پادشاه پوشیده و از یک
مفتول پیچ ضخیم ... حلقه کلفت براق ... چرم آن که از پوست ببر ... (۱) ساخته اند ...
بافته ... در بالای ساق ... از پاهای پادشاه قرار دارد ... چوب ... پادشاه ... که شبیه
به ... است ... هلال ... تماماً ... خلاصه این جهات
و ترکیب این پادشاه مقتدر ... این سلطان بزرگ که ... از جمله سلاطین ... بنظر می‌آید و همان که
از آن در جغرافیا معروف است در نظر من جلوه‌گر آمد این شبیه ... نمایش ... بزرگ ...
خود ... هیچ چیزی نیست که از ملل دیگر ... کرده باشد یا ... از اروپا یا مشرق زمین در آن
این مرد ... تقریباً چهل ساله طویل القامه و باریک اندام و لاغر ... که گویا ... در
اندامش فرو برده باشند یا اعضا و جوارحش خشک شده باشد با آنکه اجزاء صورتش خوب است و لاغر
... است که ... صورت ... است که ...

(۱) ... ...

و دل تنگ از وطن برنشستیم رخ او خوب بود است ریش داشت و قدری کفایت نمود و با غرابت ادا
بسینه عقیق زیبا با دهان و لبان ضخیم و بیرون آمده جنس سیاه نشسته با محافظین حرکت نمایند و از نه و چون کلمه
نام نکنند از چشمهای او دانش و شرکای شرارت و فتن است و جمیع شهوات حیوانی از او ظهور و بروز دارد
و در اطراف لب او یک گیس است که هیچ یک از مجبور تا ندیده ام یک خطی از افراط بیل و حرص در علم
و قوه و یک نقش طبیعی و در عقیده مادری از آن ظاهر است که از آن نباید چنین ظاهر شود که از جهت در خلاف
طبیعت هیچ علامت مردانگی از این صورت پیدا نیست تا دست وجه موزون انگشت و بجانب مردم قبول
انها رنگ جبه لباس تنگ و سیاه پوشیده است که این اولین دفعه است به شهر او آمده و هرگز مانند او ندیده
است در نزدیک تخت از دو جانب دو میز کوچک نهاده و در روی آنها جوز کلاه و دیوان حکم چیره
از آورده با یک جا دادند و دقت مستور در زیر دستمالها از پوست درخت انجیر که نقشش با بقا موجی
رفت پادشاه به دفعات مکرر از آن ماکولات غیر ذائقه سیداد گاه گاه به بهانه اکل سجواده
به چند مشهد را از زمین بلند ساخت و نظر پنهان با بو رنج انداخت تا یک نظری خود انجا بانی تنقیح عهد
ساخت نهایت تعجب را داشتم از ادای که رجوی شد و با خود گفتم از کجا این مرد از قیافه وحشی خوانت چامل
نماید خود داری و این قلعه رشتی خود را جانب نماید گفتم داد گذاشت و چند بی سؤال از فرمود که مترجم دربار جلیل
به زبان تمام تمام ترجمه میکرد و مترجم مخدوم مترجب و سؤالات بی مأخذ با معنی کلی که از نظر فرم درین سفر ما متعلق

به مملکت و وطن من گفت که با هیچ چیز پادشاه و را نمیتوان شرب زد حتی در دیده نهانی خیر الهی که از او
کردم همین قدر با حفظ داری ظاهر ساخت از هیچ تعجب نشان که یا یک قاعده تا پذیری است از برای روش سلوک
او خدام تحفه و هدایای را که من از برای او آورده بودم در پایش نثار کردند و انها مرکب بودند از یک توپ
ماهوت سبز و یک ساعت و یک جعبه جهان نما و یک قاب انفیه و یک گلدان چینی و یک ظرف قاب که تنوره و اینه
قلم رفت و گلدان چینی را شرابهای چند داشتند علاوه بر آن یک جعبه بسته شده شیرینیهای گرانبها معلوم کردن استعمال
شیرهای دارو و یک کتاب دم طلاء و یک آینه بسیار کوچک جائش صورت را درشت بکند و از جانب دیگر
خورد و غلطیده ریزشته مروارید به طول و بزرگی بین زیاد و از یک هزار دانه شبه اول درجه پادشاه را نهجی
و قبقه برای هم بالکرات دل بدو دو اکثر اصلا اظهار شعف و تعجب نکرد بر خلاف نگاه نفوذ و جانش که ازجمله‌های
تم خفه شده در کل حالت تعجب اظهار ساخته تا ماحقت ابنه ذوق که دست بدست رفت صحو ای اطبقای
تعجب و تعریف را بلند ساخت پس از دیدن همه آنها موضوع جهت بالکل ماکولات سابق الذکر شد با این معنی که
هر وقت و دفعه چپق بکشیه چند برشی از آن میوه بخورد و بزرگی غریب چپق می کشید و از برای این کار هر دفعه
خود را لغف انداخت دم فرو رفت وا برودی دست بر روی تکیه گاه پهلو تکیه بداد و دیگر از بالا
برود آن دیگری پوار بگرد و با دست چپ چپق را که لوله بود دو ذرع طول از دست نوکری که از برای همین
کار مخصوص بود میگرفت و با نهایت وقار یک نفس طویل بکشید و با یک حرکتی حلو از نظر دیده عنقا آن

بود این را بو کلان او به میکرد پس از آن صدا از بالا بسیار تمام از زبان بیرون میکرد و در ولایات تنگ
مردمان متبرچینی را که شهرت یافته اند به دریا به نفس بهمین قسم میکشند و ما شنیده ام و تجربه کرده ام که مو را
از کجا این رسم را آموخته است من خواهش کردم که آیا ممکن است از این چیزهای کلام مرا لقب آمد باشد
نمود یک زر از امنی داد و حکم ابتدا او شد انفاس حبشی را که در نفوس شیپور چون پیش آمد و در دور دیر کس که به خطا از
آن ساز نزدیکتر شنیدند و اینها در حالت خود سازنده کان بسیار کار را نموده و قابل بودند و چه مسلط بر ساز ها برخود
که به صورت اینها هر گونه آهنگی را ایجاد مینمایند که پس از بیرون آوردن صداهای چون فریاد شیر و شیون
فیل در حالت غضب را از آن اینها را چنان بتحریر آورده که صداهای ما دانسته باهمه و زمزمه عاشقان
از اینها مسموع شد یک وزیر آن استادان در ساز شیرهایی ساخته است که سکون خود که از زیبا و تمام و زیبا برحمت
مشهور است بخط انقراض را افگنده وار دچار از آن ورزش و ظرافت و لطیفه نمیزد که گویا نایلک برنده پیران
خانه کمان و تقلید این نقل میکنند و در اینها یک مردی بود چاق و چنان بلندی و چابک بمعنی میزد که
دست و پای او بیالهای چسپ خ بادی بمسافت سر تا پا عرق در جنگل بپوشم و دو مهای کراز بزرگ قلم مو
ترتیب یافته و شمشیر چوبه و دیگر در صورت تقلید چنان کامل بود که خود داری از قهقهه خنده نتوانستم بکنم و این
خنده بلند بی اختیار زیبا و مایه خوشنودی پادشاه گردید لطیفه ها و تقلیدات که با از اینها ادای بود
دیگر این دیوانه پادشاه بود و او چه جور دانه از این نازونت استعمال میکرد چنانکه نزدیک پادشاه

بر

پیشه و دست بسوی او دراز میکرد و دو قرش پادشاه دست با و دراز میکرد و بجای دست دادن باد او
یک جستن خوب چنگ و در عقب میکرد که در پادشاه از بس خنده زرت نارس تازه بر داده در
جلو من بود و او باش ره زیاده از حد مضحک اظهار طلب انعام را از من میکرد و من چند دانه از یک
خوشه از اینها جدا کرده یک یک بسوی او می انداختم و او جمیع اینها را با دهان میربود و هیچیک
صدای تقریر چنان عجیب یک صورت تقلیدی اینها را میخورد که از جمیع خلق صدا و قهقهه تحسین و خنده ی
بلند شد و درین بین خواجه آمده از نقلات مجلس بازی مجلس ما دانسته ام بچه های پادشاه را با شیعی را
بحیث آورده آنچه را معظم آن است که این شخص شنیع در اندرون پادشاه وارد و بیک طرفی که گویا
میخواند یک قسم صدائی نمود معاینه مانند غریدن غضب از برای کمتر بودن او در صورت تقلید
و از برای تمسخر توبیخ پادشاه او را بیک نقاب قرمز پوش بنده بود و این تنها شخص اهل مجلس بود
که لباس خارج جلد و بر دوش حمایل پادشاه مانند سپید از جای خود جستن کرده جلیقه خود را
منظم باز داشته با تنخواه رسید به سینه را صاف کرده که از برای چیزی دیگر بجای خود ردیف آهنگهای
زیر و بم خشن و منظم و منبهم نمود و ما ناطق سعی میکرد از برای شیرینی و ادای نا در ربط کلام و گاه گاه رشته
کلام را انفاصله های متعدده میبرید از برای آنکه حضار تحسین و آفرین نمایند و این عجیب خلق هم فرد
که اشتی کرده و هر دفعه قطع کلام با انواع صوتها که بصدای بی جوانات مشابهت بقدری که در گلو دست

بود و در نفس قدرت نمودهای چند کلمات ایخ ایخ چو په ایخ موزن ایخ را که در یک روز ده و منارها
نیز سخن نه این تحسینات را شارک میکردند خلاصه در هر دفعه یک جمله و دو لوله و قیل و قال را هم
برای ارجمیس بر میخوانت که کوشش کرد بیان عالم ایم را اگر بسیار سخن و علاوه بر این کلماه ... و پادشاه
شل اگر بخواهد باز تحسینات را آخر یک بار لفظ برزرز را بیک عرس چنان قوی و سخت بلندی میگفت
که زمین و زمان را متزلزل در می آورد و پرستوکان چند که در زوایای سقف لانه داشتند لانه ها
و بچگان خود را الکار کرده با وحشت و هراس تمام فرار میکردند پس از اتمام نطق موزن ا ما بنیت و حرکتند
که از یک استاد و معلم کامل موزیکان بر وزنه کنه قوار ذکه موزیکان بنا تعلیم دادن نهاده و از
برای تعلیم نغمات و مقامات تعلیمی که جا دروات کرف که در یک سر آن کره کوچک ... از شهای رسنقر
نازک درخت نشش جلو از سنگ ریزه و خرمهره های خورد وصل است و این آلت تعلیم که شبیه است به جعبه
اطفال در سواحل رود کاین یافت میشود جلیس جیش با ن میشود که طویل تر شود و ... مرا ... مجبور
ساخت که زیر پا دشاه ... از آن جهت ... آن وقتی که خواستم از او جدا شوم جرم موزن را در نهایت
مهربانانه مرا کف نبدانم چه خواهم توانست تمر داد و در خلاصه ... بیار ... از جنس قطیفه
و نتوانستن اگر بر چیزی دهم نمونه از آن اظهار حقارت در جواب او گفتم که از آن سخن خواهم منظور از
اندام اخذ تعارفات نبود آنچه طالبم و چیزی است یک چنان مُشیر یک شهبان نه در

بقیه هر چه بخواهد برسید در حالتیکه هنوز سیک اداانه را از برای ... یاد نداده اند در حقیقت کلمات
شهبانه ... کاری بسیار صعب و ... هم چون ... از مجلس موزن ابتدا و بیک لطف تازه چنبود
و من بقدری از بدو رائه ... قیل و قال آن خسته شده بودم که بقیه آن روز را در جای خود بسر بردم روز
دیگر صبح زود بیدار دوم که عازم ... شد از برای دیدن چیزی که پادشاه مرا بنمودن و از راه
جمعیتی از اهل بلد را دیدم که با زحمت و شعف ... با کمک زیاد چیزی سنگین را از فراز دره بالا میاوردند
و در بین جمعیت در رسیده اظهار داشت که پادشاه در حقیقت ساختم که شما را بنده ... غیر محفوظ
مانده و اینک پادشاه خانه از برای حفظ آنها نموده مرا الکمال آن شد که شوق ... بنماید و ما
ما قریب دیدیم و در خانه نو یک شد که بقدر بیت نفر مردان حامی بودند و پس از قلیل یک آزده
... دیگر سقف آن را آورده ... طول کشید که خانه مذکور پیوسته بجا در من بر پا شد بحد ... دیوار
و سقف آن با قبه از رنگ ... بود که در ختهای است از جنس درخت خرما این خانه بزرگ یک
سبد بسیار بزرگ مربع بود که سقفش بجای سرپوش آن میشد آن خانه را بقدر شش ... ذرع
طول بود و بسیار فراخور و پسندیده از برای حفظ ... از باران ... آن در
تمبو ... صاحب خانه و ما را که دیدم ... روز ... بدست
زیاد که از انجمله اعیان و معتبرین شهر بودند کرسی ... خود را آورده و ... اطراف چادر

من قرار گرفته او وقت تمام و رغبت زیاد به حرکات مرا ناظر بودند الیه و این دیدن کنندگان
مرا محفوظ میکردند و به اشارات و دستانه انها را به پرایشدم که زبان تمام را نفهمیدند و با همه
هم چنین از انها سؤالات میکردم و میل و منظورات خود را بانها اظهار میداشتم و بانها میگفتم که از جمله
ها و آلات کار و صنایع و پوست حیوانات خود خصوص استخوانهای سر مردانه که از خوراک
شما باقی مانده و از برای شما فایده ندارد و از برای من بیاورید و من در عوض بشما هم مقدار
استخوانها که از آن بعد مرا آوردند باید حیرت است در هر روز عوض خوفی از هر قسم پارچه ریزه
پاره استخوان سر و فلکین که دندانهای انها را کشیده بودند از برای ساختن کردن بند از برای میانه
و چنانچه میخواستند من از انها خوراک خوبی ساختم و نهایت زحمت را کشیدم تا بانها فهمانیدم که کم خوان
سر مردان از برای فرنگیان اسباب تعلیم است و بنابراین از این بعد ورثت و کاوش را بخواهم داد
انها که تو اهم خرید مگر ورزش را و لا انها بجهت خوردن مغز استخوان را شکسته و من از جمله چند استخوان
که از برای آم آوردند با اینکه انتخاب هم کرده بودند زیاده از چهل عدد در انها نیافتم که یکجا کامل باشد
غالب این استخوانها سر مردمان طایفه بودند که در نواحی جنوب افریقا مقام دارند و طایفه ممبوتو
اغلب بر آن طایفه تاخت می‌آورند و بزحمت اگر یکی از آن استخوانها یافت شد که از خود طایفه ممبوتو
باشد بجز باعلوم میشد که پارچه های شکسته آن استخوانها زیر سر طبخ یافته اند و با کارد انها را تراشیده

حتی بعضی از انها تازه از دیگ بیرون آمده بودند بر خلاف برخی که قدیم بوده و از بیابان
خاک روبه بر چیده شده بودند و چند عددی نیز بودند که از نهر بیرون آورده بودند و آب انها را
غلطانیده بود هر قدر من از برای انها اسباب تعجب و تماشا بودم دیدن کنندگان من کمتر از برای
من اسباب تعجب و تماشا نبودند و بدقت تمام میگریستم از جمله سفیدترین از برای ما نشان یکی زیر آن
موتزا بود که رنگ روشن مصریها و گیسوی بسیار کم رنگ داشت گیسوان بافته بسیار بزرگ پیچیده و چون رنگ
کاملی زرد روش به لفظ عرب با بافته‌های گیسوان ابنوسی رنگ داشت که در بالای پیشانی او نمایان بود
چون ممبوتوها را هوای جلوس کوتاه است لهذا از برای ساختن بافته‌های پیشانی گیس جلا دکار میبرند
و چون موی کم رنگ در این سرزمین کمیاب است اتفاقش ممکن نیست این شاهزاده جوان که بوزا نام
داشت جمیع صفات البینیسم (۱) را مجموعه بود و بیان درجه که در بعضی اشخاص سفید پوست سرخ
یا زرد موی و ازرق چشم جنس عرب دیده میشود بدون اینکه بدانم این عقیده را اصلی بنیادی
تا چه درجه است استحکام آن بگویم که در نظر من ممبوتوها یک علامت واضح از اهل و نسل سعود اولاد
سام پسر بزرگ حضرت نوح علیه السلام دارند در علامات صورت و خطوط چهره چیزی دارند که در این
باب شاهدی عمده خواهد شد دماغ این شاهزاده وصف شمال دارا معاینه چون منقار عقاب
شکاری بود زنان حرم پادشاه بزدیدن خود را مخصوص ساخته از خانه کم برسیده اشتند دارنج افلاکم

(۱) البینیسم امری است که پوست انها و شعر ... سفید باشد که در پشت و شقاق سیاه جلد ازاق رنگی بسیار زیبا و شبیه ... از ازرق تیره و کمره و قهوه ای سردار

برسانیده بیک روز بقدری نقود از انها تشریف فرمای اردوی شدند بجهت اخذ تعارف
از عبدالصمد میرزا جوان بودند و اغلب بلند قامت و کوچک و بزرگشان خوش ترکیب و با صورت
انها از برای مطبوع بودن بسیار رایحه داشت و چنان میخواهند که دراز کردن بشه موی سر و زیاد و
زینت یکدیگر بخشی کرده بودند از انجمله دو نفر از انها ساختند که شبیهشان را به زمره رسام که پیدا بود
آن سرزمین سندلهای کوچک خود را با خود آورده بودند که دایره در اطراف میروند بعضی از انها
نمایان تر بودند از دیگران بواسطه روشن بودن رنگ جلد و کمی رنگ گیسو پس از اتمام نقاشی خواستیم
قدری از مرواریدهای بر ایشان انعام کنیم از برای تشکر صبری که کرده بودند و قبول نکردند و
وگفتند نمیخواهیم هیچ از شما قبول نمائیم چون آمده ایم تعارف از برای عبدالصمد میرزا ... نشنیدیم
در گرفتن تعارف از شما زیرا که مایه ... ملامت میشود ... در نزد ... واجب
الفتن بودن است هر چند اینها ... از برای ... بودند از برای اسباب زحمت کرده بودند در
اطراف چادرهای ... از ... خارج نبودم و این ... آب را روی
تماشائیان پاشیدم ... از ... ندیدم ... اشخاص
مزاحم را ... خواهد ... و همه ... از انجا ... را ... منع
کردند و ... از انجا در بیرون ... از ... مزاحم ... شدند

قدم بقدم در عقب ما میآمدند و مزاحم میشدند در جستن کیاه و گلهای رنگارنگ که پس از
تجسس و زحمات زیادی یافتیم پامال میکردند بعد بقدر یکصد نفر از انها دنبال ما بودند و در هر
مزرعه و حصار بعضی این جمعیت و بناهای ... از گذشته بجهت ... ما ... از جمله
اماکنی یافت بشد که میتوانست زاویه از بهشت محسوب آید چرا که در آن جویها چون چشمه حیات در زیر
سبزه های زمرد فام که قطرات شبنم چون لؤلؤ خام جلوه کرده بودند جاری بود انواع نباتات
پیچیده اندازه ... ریاحین و گلهای گوناگون بود از عطر ... از فرش منقش کرده که
مصوران چین و ... نقوش روح فزایش سر انفعال بزیر افکنند و آب ... رنگش
باسنبل ... که درختان بلند قد چون عروسان آراسته و سر قبای پوشیده ... شال انها ...
... شمشیر از زمرد بودند ... چون تاج خسروانه ...
... در اوان ... داشتند ... که گویا آدم ... را
... با ... از ... جدا ...
... با صورتهای قبیحه ... چون ...
چون ... در ... و آب هم ... که ...
... داشتیم ... آن سرزمین بقدری ... روح ... جلوه

رو کلکش بود که سه هفته توقف ما در آنجا که با طایفه انگلیس توام شد وقایع و اتفاقات مطبوعه مشغول
کننده و گذرانده وقت بود ضیافات دربار و شکارهای حیدرآباد پادشاه که همه زینت بخش آنها
شراکت نماید و حکام معتبر که با ما همراه آن و جمعیت و ریزه میرامند ایلات ایالات راه بند دیا
ایلچیان که از نزد شاه برادگان و حکمرانان همجوار میآمدند بملاقات پادشاه میرفتیم که اغلب در
ابنیه و باغها بود و قسمت اوقات به ناظرهای خود میکرد و یک روز مرا ماذون کرد با اتفاق عبدالصمد خان اینش را
تماشا نمایم و ناظم تشریفات و رئیس طباخ خانه خود را همراه کرد از آنجا که عمارات دربار میخواهم یک
جمعیت است از اطاقهای بسیار وسیع قصریه و انبار مانند از یکدیگر جدا که طاری در اطراف آنها
انها بنا ساخته اند و احدی بجز پادشاه و اهل حرم و خانه زاده سلطنت اذن گذشتن از آن را
ندارند در جمیع امور و قرار داده ما در خارجه آن محوطه میگذرند در انتهای قوس منظمانه در اطراف حیاط
غرس شده معلوم میدارد که امنیت و صلح در مملکت آن برقرار است نه همین اشجار الاس که کمتر
یافت میشود در آن بسیار است انواع درختان با فایده دیگر نیز در آن عموم دارند و همین علامت
قدمت دوام و ثبات این مکن میباشد خلاف ساکن در کار شام بناها اصلا علامت دوام و ثبات
در آنها نیست در عمارات پادشاهی به ربچه خانه رفتیم که بنای عالیست مدور و قبابت معتبر و مملو از انواع
اسلحه که در خود مملکت ساخته شده و عرض شده بودم که از آنجمله یک اتحاد با نام و منظور پادشاه بود

که تلاقیه به ایای مرا کرده باشد و نتیجه این کار آن شد که در چادر من یک جمعیت شگفت بسیاری از انواع
نیزه‌ها و شمشیرها و کاردها و سپرها و کمانها و تیرها و مفرابها مهیا کرده که امروز در اروپا نمونه عمل صنعتگر
یافت میشود و همان روز مرقع دیدن کاوزر بسیار قوی عجیب البنیه حاصل کردم که یکی از سلاطین
جوار بجهة مورزا هدیه فرستاده بود که آن حیوان کاوش در جنوب شرقی ایران است و صورتش در صحو
۹۳۳ تورو ثبت شده شعورش است تا امروز در این جنس کاوزرگی باین درشتی و چاقی ندیده بودم
چند روزی بود از آن پادشاه مرا گفت که بقدر کفایت اسب داده بودم و مرا از تعداری که
عبدالصمد با وعده داده بود یاد آور شد و من نیز او را بیاد آوردم که منهم شیرهائی نخریدم این عذر
مرا پذیرفت ولی روز دیگر فرستاده سگان مرا خواست با اینکه این سگها را که در طبقه تنگ ها
بچنگ آورده بودم از جنس کوچک بودند باز از سگهای این مملکت بزرگتر بودند و مورزا میخواست
حملی داشته باشد و گفته بودند از برای جوزدن بلکه از برای نگاه داشتن در جواب گفتم سگان مرا
فرزند اند و انها را از خود جدا نخواهم ساخت ولی پادشاه در این میل پا فشرده و در دل جا کرده
بود و همه روزه آن خواهش خود را تکرار میکرد و بیک تقاریه تازه مرا تطمیع و یبع مرا بدین کار گزده
بود تا آنکه قاصد هر روزه در رسید و بامداد غلام و آگا ... از برای من آورد که دیدن
انها که دیدن انها مرا تغییر رای داد و تکلیف بپادشاه کردم که یکی از سگهای خود را یکی از نونهای

آگاه باشم وقت ...
که از جنس ... بشد
بابت ...

علی کوچک تعریف کنم موزار در نهایت شعوف و آنکار را از برای من فرستاد و با این پیغام که به این گرو
مرا گفت نگاهش تو را فرزند چه خواهی گفت اگر منهم بگویم پدر آنکارا هستم کوچک تر انها را انتخاب کردم
باید که او را به اروپا بیاورم این معامله اتفاقات پادشاه را این بار گرداند فرنگی که ریشه را ممنوع
داشته بود از دوختن جانس و اشیا و عجیبه خود من در جهان روز بر خانه شد چون مجبور تا زیب و حفظ
چهارپایان را نگشته نباید شدم که میوه و سبزی آلات و غله از قبیل ما نیک بابا نان گذران نمایم
اگر نشنیده بودم که رابطه کمک ناخت و تازی که در طایفه ممنوع شده عده بسیار از نر در مملکت
یافت میشود از پادشاه خواهش کردم که چند راس از انها را بجهت من پیدا کند و در عوض هر یک از
انها سه عدد حلقه مس دریافت دارد و باین واسطه قدر دوازده راس نر مرا حاصل شد و چنانچه
که تا روز بیرون آمدنم از خارطوم شش ان را خریده بودم آن نرها از جنس معین الجدر که بعینه اگه در طایفه
بنگو یافت میشود دیگری ابدا تفاوت از انچه کامل شرح کرده تفاوتش با انها قوی است که در
ادی شانه دارد و وقت در تقسیمات شلال بلند مو را همه بدان این حیوانات خوش اندام یک سیاهی براق
دخوراک عمده دعوی انها برگ درخت بانان است که در نهایت انها را ساز کار و گوارا است تحقیق
بحق اگر شش راس آن مملکت آمد انها را معقول و از پوست در آورده و همه استخوانی را از گوشت و گوشت
را در کار ده ساخته و پس از طبخ آن در آب تا درجه محرا اکه شیره گوشتی از آن در آوردم که بعد

مرا فواید کلی بخشید وقتی در انبارهای موزار اشترهای باقی ماند عبد الصمد خیال رفتن جنوب را نمود که
در انجا نیز کار تازه نموده تر در نهایت شعف با او هم آهنگی کرده فریادی از شعف آمیز بر آورده که بنگ
حاضرم ولی پادشاه که هیچ کس از برای غلامی قرار داده بود این کار را بطور صریح مانع آمده
بدون اذن او هیچ مقدور نبود و از برای معلوم داشتن نتیجه حکم پادشاه پیش قراولان خود را برگزیده
پسر برادرش براه منظور روانه داشت ولی احدی از حکام نخواست بدون اذن پادشاه مشغله
اقدام نماید و پس از سه روز آن مردان لابد راه رفته را باز آمدند و این خلاف مقصود زیاده
از حد و وصف بیرون ناگوار آمد مایوس در بهترین مقصود و اکنون در هنگام نزدیکی با کام نتوانستم خود را
راضی بگذشتن و ترک عبد الصمد را در این ملک یک نزدیکی داراتی باره رها شد و میخواهم سربازی چند در آن
گذارد و در اینجا خواهم ماند و هر وقت خواهم توانست موقعی دست آورم که ... تر توانم شد ولی با چه
باید دمر بزن هیچ قدری دارم که بتوانم مراجعت کرده آن و هوس اگر معقول ایدی و قدر کفایت مالک
بس این فرض موزار را شکستم و اگر ده هزار دلار در جیب بودی با عبد الصمد به پوزنو مسافرتی در این
بین مو قرنی برادر و نایب موزار آمده نهضت خود را که از تاراج تازه با طایفه ممنوع شده بود بعضی شترهای
دعجیبه و بزغاله نثار قدم پادشاه نمود باین سبب قرار شد که جشنی بزرگ در دربار بر پا شود و چون آن
حکام بالتمام رو نمود روانه شوند قرار آن جشن فردا شد با وجه هوای سرد و باران در همان روز صبح زود

خبر رسید که حبش ابتدا او کرده شرح دهند یک نظر مرا خبر دادند که مجلس حبشی در حین هیجان است
و بهتر آنکه خود را بزودی آنجا رسانم خود را با یک سرداری بزرگ سیاه بپوشانیدم و در آن مجلس حبشی نهادم
و در آن یک کیفیتی بسیار عجیب دیدم که تا اندر هیچ بیننده در روزگار یاد نداشته در یک قسمت بسیار مختصر
بزرگ و وسیع هشتاد نفر از وجاهت پادشاه در روی سندلیهای کوچک قرار داشتند و به تمامی نقش
با نهایت دقت و سپاهیان در عقب آنها با لباس رسمی نیزه‌ها در دست یک صف انبوه بوجود آورده
بودند و هر گونه سازی که در مملکت معتاد بود از طبلها و سازهای بادی از قبیل شیپور و سازنگاری
و سوتک و زنگ و ناقوس که در صداهای آنها اصوات کف زدن اهل مجلس شرکت داشت چنان
هیاهو بانگ و قیل و قال برپا کرده بود که هر زبان در وصف و بیان آن عاجز است و بقیه مجلس را
اعیان و بهترین رجال جای گرفته بودند و در میان این مجلس پادشاه با لباسی بسیار عجیب در رقص بود خودنمائی
نمودن این پادشاه بزرگ سیاه رعیتان خود در لباسی تازه بزرگتر عجیب است و چون مرز از انجا
مملو از پوست دام و پر انواع وحوش و طیور بود این گونه حبش هر وقت خواهش او را انقدر بود
این دفعه سر را با یک تخته پوست با آن که یک قسم عنکبوتی است بسیار درنده پوزه دارد نازک
پوشانیده بود که شبیه شده بود بکلاه سربازان پیش رو و در سر آن یک دسته پر در طیران بود و مهای
زینت در بازو و دوش او تعبیه بود و دسته‌ای از انبوه آن و مهار ... که نامش در لغت نیست ور اطراف

بند و رشته پیچیده و اطراف کفل را با دم سایر حیوانات مانند پیش‌بند پوشانیده بود و با لباس را
در حین رقص غرائبی نمود یک کیفیتی مانند سرعیان در هنگامی که استهایش اطراف در دوران بود
بدون بر آنکه کون مقام پایش نشد با زنگوله‌ای که این نیز اسمش در لغت نیست گاهی مانند خطوط
افقی سطح زمین محاذی شدی و گاهی چون خطوط عمودی بر روی آن سوار و چنان بچالاکی که گویا نخ
میمون بازی از او تعلیم گرفت و در پای یک سازی که در وحشی گری کم از او نبا در وی و همیشه در چهار
مقام تکلف باید چند وقت بود که مرز او در این حالت بود شنیده‌ام این قرار میلادم وقتی که من رسیدم
معلقها و چرخهای چنان ستاره جز و که چرخ دوار از شعبدگی از آن نمونه است اما فقط فرو انتظار
که گاه بیک حش سر و دستی اعضا بر زمین خواهد افتاد و در آخر کفش درد ماند مانند سر عیان افتاد
بود و وصف در مردمان این سرزمین زیاده از اشخاص حشیش‌کش است بقدر نیم ساعتی بوزه را
خستگی انداخت و باز رقص را چالاکتر از بار پیشین از سر گرفت اهل مجلس چنان گرم در تماشا بودند که بر
ورود من اطلاع نیافتند و چند نفری هم که واقف شدند بر روی خود نیاوردند و من توانستم بکلیه
و میل خاطر و راحت ترین نقش مجلس را بردارم و لاحد در بالای ازدحام و قیل و قال خلق صدا آمد
نزالبد و بجهت کوات جشنه مانند طوفان چنان باران سیل آسا بباریدن که تا نیمه اطاق را
بپوشانید عاقبت طبلها و سازها محل خود را به عهده سپردند و پادشاه رفته بود و خلق از هم متفرق شدند

و من تنها نه را صنعت شمرده تماشای طاق دیگر رفتم و آنکه بابک در پشت بر آن داخل شده

اقلا پنجاه ذرع ش طول و تقریبا بعده ذرعش ارتفاع و روشنائی نداشت که بواسطه در درب

کوچک پنج ردیف ستون آن سقف را نگهدار بود در یک جانب آن طاق مسجد و قهخانه بود که

موزه از روی رسم قیصرها در زیاد به ساختن جای خوابگاه کارهای درانی سخوابید یک تخته ترک

بود آنرا دنیا را مجهول شده پادشاه را تخت خواب بود همه اطاق مملو بود از ظرفهای چینی از جمله

نقوش و از ظرفها شکلهای بسیار زیاد بر روی چوبها نقش بود و همچنین در روی ستونها و همه و همه این

نقوش از رنگ منقش شده بود و گویا همین سه رنگ در آن سرزمین یافت میشده یکی قرمز خونی یکی

زرد چوبی دیگر سفید ابیکه در اسرکمین نیک که فورکش الحوان است سبز زند و این سفیدا پیداست

که در علم شیمی فنیقات و کشف نامیده میشود و از برای اطبای قدیم دوا بود خارج از ضیافات

ساعات صبح و عصرم را صرف کارهای بیرون از منزل مینمودم و اواسط روز در کارهای متعلق

و غیره استعمال میشد وقتی که موعد رفتن نزدیم بود مجبور بودم که در چه طریق بشوم که بتواند آن همه جلوس

جمع شده را بگرداند که خیال حکیمانه عبدالصمد را از آن در ماند که در آوردن عمیقش را بیرون زنند تک گول

چوبه بسیار زرگ که در حقیقت طرفه بسیار هولناک محسوب شده از طرف پیر پادشاهی قرض کرده و این

طرفه بود یک ذرع و دو وجب طول که از یک پارچه چوب ساخته بودند و نقشه در صفحه ۱۲۳ ترسیم شده

مصور است این شد که در راه وسط تیز ۱۸۹۹ و در فسیکه میخواستم غار طوم را وداع کنم در اینجا

وعده اسم یکی را شنیدم که در نواحی جنوبی بنام بنام باماو او رند و اسم معبود را که خود میدید بنگار

وسا فرین انها دارد و قربان میخوانند و این کلماتش عربا بعض تواریخ شده چرا که این طایفه را عادت

است که کشش خود را تاریخ نمیکنند در آن یک سال چوبها گشته اند و کلفتی بسیار برگ قرون مسیکه به

دوازده تار بار رسیدم دیدم که معبود در خیال زیادی امروز تمام را جست وشاید بزرگ واردکننده

وآن سرزمین شرایی دوره وارد و آن را از بی است بغایت حاصلخیز و پادشاهی در بزرگ و شان

طاه مانند و قابلیت و مهارت در صنایع نقش بدرجه رسیده که هرچه خوب فرانسه با میتوانند بروی چوب بد

بنا بر این دیدن چنین طایفه و ملکه محقق ترین میل من گردید و میتوان معلوم کرد که بچه خوش تحت قبول نمودم

تکلیف عبدالصمد را فسیکو موانست همراهی بر من حتم ابد که محوطات در طوایف مختلفه اقتدار میتوان یک

قلعه کوهی شهش نمود از خلقتهای عمدی ودارای عهده خلقت ذوحی اطراف شکل معبود را زیاده از

چهار هزار میل مربع وسعت نیست و لهذا باید در کاله که از انها گذشتم و ابادیشان پیوسته بیکدیگر است

باید در کوروشش جمعیت باشد فیما بین نوبین و چهارمین درجه زیر خط استوا واقع است به راه خانه بالسیاه

و گالو او پس از آن به اوالا که از اجتماع انهار مذکوره بوجود آمده است انهار داشتم که این مملکت

مرکب است از دو ملک سلطنتی یکی شرقی و دیگری غربی این اقوام در تحت حکم انه موزا و یکیب میباشد

بر

که قدرت او بهمه مملکت فرو گرفته بود و بدست برادرش دگبتا مقتول گردید که امروز پادشاه
قسمت شرقیه مملکت است خیلی کم وسعت تر از قسمت غربیه و از جوانب شمال و شمال مغرب این مملکت
محدود است بخاک نیام نیام ها و از جنوب محاط و در یک طایفه سیاه جلدان که باسم منبوتا نامیده
میشود که معنی دوانات روانشاهی است مملکت منبوتو در سه فرسنگ اشکی است روی زمین را مینماید مملکت
مملو است از قطعه جات پشتهای مرمرین فام که از اشجار بانان مرجع آمده اشجار الماس که زبان
از وصف قشنگی آن عاجز است با سایر اشجار خوش بخت جنگل سرهای چون تاج خود را از ان
نباتات پهن کرده کنار جویهای چون آب حیوان پوشیده از سبزه هاست که در جلوه نمود است
پشته ها بر صورت عروسان زرده و شخصها در هم و انبوه درختان سایه بر خانهای خضر ازشنگان
گسترده سطح این ملک از دو هزار با نقد الماس دو هزار و پانصد بلندتر از سطح دریا است مرکب است از دره های
کوچک که در انها جویها جاری است و دیوارهای کم افراز انها بقدر یکصد و ذرع باپیش ارتفاع دارد
این زمین چنانکه خاک نیام نیام ها و زرنیا و دو چشمه کارزگو یا قطعه ابری است که از خلل و فرج آن یکصد و شمار
آب بیرون آید سنگ معدن آهن بقسمتی بخاک دیده شده و پرده شب از تازه ایکار و بها در این خاک
نهایت وفور را دارد و عمرها این ملک کوهای کوه ترابست از قسمت خاک نیام نیام ها که ما دیده ایم
همان ظریفات و تشریحات را میتواند شامل شده که کاپیتین سیک از ادکا نده انگاشته و لطواریطه است

بر

که از نسبا مختلفه و ریسمانات و انگشترگوی آن رسم تجارت خود را در این اواخر با سایر طوایف
ساکنین آن طایفه باصفات مخصوص بوجود آمده با آنکه تعداد انها مجبور داشته بر زیاد کردن آن امر
ترجیح یابد از برای تنزاع این طایفه را از زرع نمیتوان شمرد و است میوه جات و ریشه های
عمده ماکول انها را که زرع و کشت بذر انها را نا کو را است ترکه و چسبتو (۱) و ملک انها نیست
و از این که نیز اهش در لغت شان نمیشود اتفاقا است زرت که دانه خیار نه است با فن نمیشود که
در باغات دارا از جو انزی الات محبوب میدارند باتات که قسم از آسیار مرابت و در همه
بالاها ریز ریشه های آفتاب رو یافت میشود و مانیک که در دره ها بسیار است عمده حاصل این ملک است
و لطف نهایت نمو و کمال را هم میرساند از حیثیت و خوبی بدون آنکه مراقبت کار بخواهند و همچنین است
گلگاز و اجیام باتان که غمرها سبز چیده میشود و پس از خشکیدن آرد و در حالت حریره میخورند عمده غذای
اهل این ملک است از برای حصول انان همین قدر کافیست که شاخ از اغلب برنند و در زمین بگوییم آن
نرم کرده دربدوی نو بکنند و میوه میدهد تا اندهی میرود و شکر در مواضع درخت جنگلها نزدیک
باب زود محل بیاید و چون ثقلات کاشته میشود بسیار کم سیاه تخم و آرا شیدکه گیاهی است مخصوص
افریقه و توتون در زمین و خصوص ان اوقات که مرتب معلوم شد نشر خارج بودن را مرسوم است
بدا هستو تو تخم اشیاء هستند که این طایفه زحمت تو طبقشان بخود میدهند و توتون پیپ که در ممالک

(۱) چسبتو گیاهی است که ریشش دارد است

دیگها و دیورها و دیگ‌ها عموم دارد و در اینجا اصلا معروف نیست ممبوتوها تقریبا بچه در صنعت جولاها
می‌باشند و لباس دیگر ندارند مگر پوست درخت انجیر و جلد حیوانات لباس رقص و زینت اینهاست
این پرده وسط پوست درخت انجیر او دریشنگاها نام است که اینها را بجای لباس است او دریشنگاها در
سرزمین کویا کمال نمو رو یافت میشود زیرا که اغلا دیده ام که در اراضی مزروعه و ملکی در این ملک
نیست که از این درخت در آن نباشد محض اگر از اوراق گذشته اشجار الماس زیاد در غرس شده
دیده میشود این درخت نخل مانند که در سواحل غربیه بسیار عموم دارد و در نواحی غربی یافت نمیشود و چنانکه
درخت جوز کالا که مردمان عرب آنکه از آن صرف مینمایند شاید را وطن است که ممبوتوها از کجنی
افریقای غربیه دارند رسم تربیت چهارپایان در رعیت مرزانیست و از حیوانات خانگی در این ملک
نیست مگر مرغ و سگ و بعضی قسم از خوک که پاها شیر اینش ها دیده میشود که در آن یافت میشود و تخت
ولایتهای نواحی جنوب آن اینها را انبوه وافر اندازه یا دوی از آن حاصل میکنند و ... فیل گراز و کاوش
و غزال را بر گوشت این حیوانات ترجیح میدهند با اکثر این خاک زیاد رعیت است که بتواند بقدر
خاک که خلق تمام بنام مالگار گاو و شبه حیوانات بزرگ در آن هست که بتواند مصرف کول ابد
رسمی دارند در حفظ گوشت که حاصل شکار ایشان که مواعد پرثمر دارد و ... [illegible] و میدارند
برین آدم خواری این طایفه را بعنوان سبب نبودن اغذیه حیوانی شمرده مقدار شیرهایی که در انجا ...

پادشاه و حاصل شکار تنها خلق خود این مملکت را همان گوشت فیل شکار شده کافیست
از برای خوراک او تا حیوانات علاوه بر این سکنی در این خاک نیست که مقدار زیادی از مرغ
در آن نباشد و با این مقدار زیاد مرغ باید تعداد سگ را نیز افزود که از برای اینها هم مانند تمام
نیام نیام ها سگ حیوان خاص است علاوه بر این صید طیور چنانکه طوطی خاکستری اندام کلاه دم است
که بواسطه گوشت بسیار خوشش طعم لذیذ و دم خوشش رنگش که زینت سرهاست بسیار پسندیده است
این طوطی را تعقیب میکنند و حال آنکه کوچک و بعضی مرغ شاخ دار که سابقا مذکور شد و فرانکلن که
قسمی از لک‌لک است و اوتار که ... در لنت نیست عموما بواسطه دام گرفته میشوند تقریبا ... که ...
کشته و در بعضی دهات بجهت شکار ... این کیه با بقدری ... که ... از اغذیه ...
است مردمان متمول ... در جنگ شکار شده مشغول هیچ کاری نمی‌باشند صبح ...
خود مشغول ... درسایه درختان الماس چپق میکشند و در وسط روز در اطاقهای ...
مجمع کرده با دوستان خود ... میدارند و در این مدت زنان مشغول ...
خانه میباشند و کشت زمین مینمایند و یا حاصل کشت را برداشته ...
تهیه غذا میکنند با ظروف لازمه را ... یا از پوست درخت انجیر پارچه لباس ترتیب میدهند و امثال
اینگونه کارهای جات دیگر است ... چوب ... باغ ... میباشد

اما نوازندگی ساز مخصوص مردان است یک از آوازی که میان هر دو جنس برقرار است زنان طایفه
در باب آزادی فیمابین خود خیلی دارند بلکه آزادی زنان تمام تمام با خود داری نمایند به تجاوز گر
داشتیم تا بچه در بچه پا به پای این کار مردانند حتی در آب رفتن در گوشه های تنهایشان را خلاصه بقول
عوام الناس زیاده و طالب بزرگی و تماشای هر قسم کاری نهایت آزادی را در هر کار خانه
دارند و شاید برای این قول هر وقت از یکی محبوبتر خواستم که یک اسبابی از خانه خود بمن فروشد بهانه شوهر
گفت از زنم طلب این خواهش را بکنید که آن شیئی متعلق باوست که در نکاح و ازدواج تقدیم شد
در رشته های مملکت بسیار کم ملاحظه دارند عموما طرز سلوک زنان مرا زیاد در تعجب داشت خصوص که اهل
این مملکت این درجه ترقی رسیده اند احدی در خانه محرم نیست و در زمین می نشیند حتی در اطاق حرم ان
عموما از برای نشستن کرسی نیست و همیشه آن را غلامان همراه ایشان میبرند خواه مجلس رفته و خواه مهمان
رسند ذکر چلک کوچک پایه نشستن زنان است زنان بیکاره هوا خیلی ترتیب کوکات را بدهند که عادت
اعلا ترین درجه ترقی است طرز پختن خوراکها آن است که از مالک دوام یکی پختنی چند
بجای ادویه جات مالک ... شلغم را استعمال مینمایند که هنوز در ممالک ما اسم ندارد و شن
اینها را باسم ادعیه تنها کرده موصوف لزوم اگر این اسم را با بقا هم برسانند (۱) طایفه حبشیها
باشند بسیار از خوراکات را با روغن الکس ترتیب میکنند که تازه اش را طعمی مطبوع است مقدار

(۱) ساقه درختی که گلهای زرد دارد و شکل آن
گلهای سرکه و روغنی زیتون
و نمک و فلفل و کاری با هر دو
طرف عمل مینمایند

زیادی دارد و غنچهای سیاه دانه دار آن کشیده (۱) دکتر فیصل یادگار که گیاه جسمی از ... است از جنس
ترکه از جوشاندن آن در آب روغنی در نهایت صاف و براق بغایت خوش طعم و گوارا حاصل
استعمال میکنند و لهذا در ممالک ما مشهور به ... است و این عمده ترتیب و کج کاری است
در باب خوراکات و ظروف این طایفه در جمیع طوایف افریقا آدم خوار این طایفه
آدم خواری را زیاد تر و محکم تر دارند از جانب جنوب این طایفه را طوایف سیاه که زیر
از این احاطه کرده که بواسطه تاراج و تاخت و تاز در آنها اینها را گوشتهای بدن انسان حاصل
میشود جمیع مردانی که در میدان کارزار مقتول میکردند منقسم میشوند و خوراک این طایفه و
اسیران را بالفرق دسته و خیل و گله حیوانات با خود می آورند و از و فربه ذخیره اینهاست این
خوراک وحشیانه مهیب و هولناک را هرگز حضور نداشته ام و لهذا اتفاقا یک دفعه عمر ما از
جلو درب خانه میگذشتم چند نفر زن را دیدم که قسمت از کمر به پائین یک لاشه انسانی را دیدم که
با آب گرم میشویند این عمل رنگ سیاه جلد را عوض سیاه کم رنگ کرده بعد چند روز بعد از آن هر یک
خانه دست کاری انسانی را در روی آتش آویخته دیدم و گویا این عمل از برای خشک داشتن آن که بعد
است نه همین در باب علامات آدم خواری را ما دیده ایم بلکه از خود ایشان تصدیق و اعتراف در
عمل و تعریف و شرح واقعه را در این باب شنیده ایم تا در الوقوع از جنس خود در منزل ایشان ... اتفاق

(۱) دانشمند نباتات است مظفری
به افریقا که نسبه زمینی
معروف شده است

عبدالصمد میرزا شاه را به صحبت از رسم آدم خواری در میان آن طایفه از پادشاه پرسیده که چگونه شده است
که از وقت آمدن ما در این ملک احدی گوشت انسان نخورده است پادشاه گفت نه چنین است شما نه دیده اید
چون فرط تنفر شما را در این کار مسموع داشتم لهذا قدغن کردم که ترتیب اکل انسان را پنهان نکنند با اینکه رسم آدم خواری در
طایفه مسبوتو عام نیست تا در طایفه نیام نیام و شاه بر این قول ده مقدار زیادی از استخوان سر انسان
بود که از برای من آورده بودند باز مانده از خوراک اینها بود تا یقین نمایی است که پس از جمله بر آورده شان طرز
تزیین است که بر چوبهای آن میبندند و استعمال بوریه و سپرهای در طبایع و هم این رسم در از همه نیام نیام
مسبوتو نسبتاً نجیبه و خیلی با تربیت تر از هم جوار ایشان که از این رسم متنفرند جهال و حکمت و غیرت را از
عقل دارند و دارای یک چنان شعور و قوه ممیزه میباشند که در کمی از اهالی افریقا دیده میشود نوبیها بسیار ایشان را تمجید
تعریف را میکنند از ثبات اینها در دوستی و نظم دادن اولادی اینها در حسن سلوک و قابلیت و مهارت و غیرت و بی پروایی
دو نمی قوی در حفظ و چنانکه در وقتیکه ابو قرون در کنفا بوده و خواست داخل مملکت مسبوتو شود در جانب شمال
آنوا آنها سپاهی را او جا رسنده دیگر اینها در سرحد داده با دیگنیب پدر موزا در آن وقت دارای سلطنت
بود دو خبر ادر سردار آن سپاه بود شاهدی که بچشم دیده بود مرا روایت کرد که بچه نوای این زن جنس از لباس
انجیر و مسلح چون مردان نیزه و سپر جنگی نشس در دست شجاعانه سپاه را حمله کردند و راه بر گرده و چگونه سپاه آن
که در اول دهه مقابل با اسلحه آتش باری شدند بقدری از نوبیها مقتول ساختند که ابو قرون که مشهور بشجاعت است

خیال تاختن و فتح را اینجا از سر بیرون ساک دیگر آن ... موزا که پدرش را اجابت کرده بود فرستاده
نزد عبدالصمد فرستاده که در آن وقت در چارو و آنقد و از او خواهش عهد تجارت بستن نمود عبدالصمد
قبول این عهد را کرده رشته تجارت شیر عاجی را با این مملکت بدست دو وارد این خاک شد نه برسم فتح و تصرف
بلکه بنا به بسته شدن عهد که با موزا برقرار شده است حکمرانان مسبوتو را اشیاء از آن و تسلط مناسبت به روابط
نیام نیام نسبت بر اتیان تجارت شیر عاجی اخذ با نظم و لیاقت را نیز افزوده دارد که در محصول زمین و دولت
میباشند سوای قراولان خاصه جمعی زیاده در داره دارند و عمو امی و صاحب منصبان ولایتی در جمیع نواحی مملکت
دارند که برادر موزا با لقب نیابت سلطنت ایالات را قرین نظم و قانون دارند و حکام در تحت فرمان اینها
میباشند و بعد از سلطان پس از اینها صاحبمنصبان بزرگ تاج می باشند که پنج نفرند و عبارتند از جلودار اسلحه و
و ناظم انبارها و ناظم حرم و زوجات پادشاه و مترجم باشی و رو ... اطلاق این موزا هرگز از دربار بیرون نمی آید
که بجهة آبی حاجت سیصد نفر قرین رکاب و یکدسته طوایفی از بالایان و نوازنده گان زنگ در جلو که زنگهای
آهنی در صوت و نوا دارند شاه را هشتاد نفر زن است و هر یک را خانه جداگانه میباشد که با کنیزان خود
در آن مقام دارند و جمیع این هشتاد خانه در حرم و حیاط دربار واقعند و از وقوع اینها ترکیب دایره
مانند شده است از یک حیاط مخصوص که زمین تخت گرفته سرخ آن با سبزه تیره اشجار که اینها را در
زیر سایه خود حفظ میکنند جلو و بیرون از وصف وارد زنان پادشاه و بنا بقدرت منعم بر هر که میخواهند

زنان پیرش که بقدر سیصد نفر میباشند در خانهای و باغ منزل دارند که مخصوص انها و نزدیک
بخانهٔ پادشاه ساخته شده است زیادتی تعداد انها بواسطه آن است که علاوه بر انکه مونزا خود انتخاب
کرده زنان پدر و برادران هم بوارث باو رسیده است مسکن مخصوص پادشاه مرکب است از یک عمارت
و اطاقهای بسیار وسیع که هرکس مخصوص کاری جداگانه بسبب شده یک طارمی در اطراف این عمارت ها
کشیده که درختان بسیار سبز و شاداب و خرم سایه زیادی بر روی انها انداخته و زنان پادشاه هرکدام
یک بنوبه خود غذای پادشاه را طبخ مینمایند مونزا بسبیل احتراز غذا را انها نمیخورد و اعدای فرستند چیزرا
که صرف میزاد شده و پیش مانده او همیشه در جای ریخته میشود که مخصوص این کار کنده اند هرچیزی که دست او
بر آن رسیده است متبرک است و دست احدی نباید بان برسد یکی رسیده بود مرتبه و درجه که باشد حتی
چپق خودرا از یک چوب اتشی روشن کند که در جلو پادشاه میسوزد یک چنین جسارتی خیانتی است بسیار عظیم و
فورا عقوبت آن قتل است همان تنها ملبوس پادشاه و اقسام زینتهای عجیبه که پادشاه خودرا بانها می
اراید چندین اطاق وسیع را مملو دارد و اطراف انها مملو است از دستهای بسیار انبوه دم و جلد اردکه
و انواع حیوانات و اقسام زینتهای عجیب پادشاه و در یک کلاه خود کوچک مخروطی واقع در سکانهای تنها
و اثر کلاه پادشاه و بعضی راحت کاهش واقع است این مخصوص بنای ازاین جنس است که در این نوع پرنم
با انکه سیاها در این باب تفرقه زده و متعدون تر بوده و آب شکسته میشند تا نهایت کیفیت داخل را حت

دیگر و خیال مونزا جنبه همان است که در ممالک عثمانی دیده میشود در باب دیوان خانه اش راپرت
اغلب اسلحه که در این جبه خانه جای دارد نیزه میباشد که بدستهای سیصد عدد و ترتیب انتظام یافته اند و در
از نیزه مجارایت تقسیم بسپاهی نیزه و خوشهای با نظم و ترتیب از کارد و شمشیر و اسلحه جدال دیگر و در ان جبه
میشود بدور وانها و انبارها را انقف و پوشش محکم و با ثبات است و مونزا کل قیمت از ورزش را صرف حفظ
و تقسیم نمودن اذوقه و سپاهیان را که در انها جای داده اند و بواسطه این نکات واین نظمیات
و سر انجامات که هیچ چیز از وجود دست و نقل و تصرف احدی از جیوان و سلطان را نبوده میتوان
گفت که زینت مونزا بدرجه رسیده که نباید تخطی انتساب آن را داشته باشد و از حیث صوری
اولا این طایفه دارنگ است روشن تر از سایر طوایف معروفه نواحی مرکز افریقا عموما برنگ قهوه
کوقه میباشند و همین تشخیص این طایفه است با نیام نیام ها که برنگ شکلات بازنبون رسیده یعنی
قهوه تیره و قرمز رنگ میباشند گیسوان انها همان است که در نیام نیام ها دیده میشود ریش این طایفه از
انها بلندتر است و انبوه و جوارح و اعضا بارکتر دلنازک ضعف ز و چیز که در انها دیده میشود در نیام
نیام ها است موی خرمائی و کم رنگ است بنابر یک هزار نفر را که دیده ام اقلا بیست این طایفه را
موی خرمائی و کم رنگ مایل و بور که قدری رنگ الیاف و تخمهای زرشته و لیفه کرده شده و رانج را انجا طلا دادند
گیسوان اینها که مجعد و از جنس ساده است عموما کم رنگ تر از جمیع طوایف است که در نواحی افریقا دیدم

مالک سفلی مصر این طرف دیده ام و هر که رنگ مردم این منوال است قوه باصره ضعیف است و
سالت دیدن قدری از روی پاختیاری روزی یک باجول ورق چشم سابقه دگر داشتیم بنا بزرگ
صورت در حضور ما طبقی رنجه که انواع مجموعه ها از جنس سیاه تفاوت دارند و رنگ نسل مادام این
نوع و زیاد و تراییه تشخیص اینها از طوایف دیگر از شان لباس در رسوم و صفات صوری است و رسوم
در این طایفه بقدری اختلاف ناپذیر است که دراثنا ترتیب شده تمییز بزرگ این صحت در اثنا
نکون دارد زیرا که لباس جمیعا یک رنگ است و نقشه ضوفی و کتاب فرو میشوند ترکیب لباس است
انجیر رانمود است که برنگ قرمز سیاه رنگ زنان را به نرمی و ضخامت پارچه پشمین یک برش بندی از آن
است بقدرت و بعضی اندام مزین است به نقوش برزونه دآن نقوش را با شیره میوه کار رونما جبا
دارد و اغلب آن نقوش از کوهی خال است و یا بارنگی است که جمیع سفیه و فوه خیال به خود آن که رمز به
نقوش منقولات کیا بتوانند با نهایت اختلاف بهره به نقش پیکر ستاره کمان در بعضی برگ شاخ با عکس هیکل
انواع گلها یا خطوط مستقیم یا منکسر و از چپ درست پاچون نوار و حاشیه با انواع گره ها و غیره نقش مختلفه
بنقوش اندام کور قاطع با رنگ و گاهی بنگها مختلفه سنگ مرمر و گاهی با نگال مربعه و گره هایی چون دام
ماهی گیری و در غیب خانه است که نهایت سعی و اهتمام دارند که نقش تازه و نو طور در بدن داشته باشند
یک نقش را زمانه و از هر روز در بدن نگاه میدارند پس از این مدت وقت تمام از آنها پاک میکنند و نقش تازه میکشند

کارد و بها داشتن آنها را زیرکه
و رفتن بسبب

ترجمه جزو شانزدهم سیاحت دکتر شوانفورث در ممالک مرکزی افریقا

بلکه گونتی طوایف مجبور تمامیه آهن آهن را بسیار خالص و صاف میسازند بلکه اسلحه درجه نخستین هم از آن
میدهند و خوب داشته که از آن میسازند قادر بر شان میسازند و رغبت کردن چوب و در نهایت استادی
در جمیع طوایف افریقا که دیده ام حتی خود مصریها این تنها طایفه میباشد که در این قسم کارها اتی
یک زمیره که در و سر آن نیست و این واسطه میتوان انگشت را بر آن فشار داد و بریدن و قبضه در
چوب را آسان تر از عهده برآمده اند و از برای ضبط چوب یک قسم درختی را که زمیره که از آن
کارها نام دارد و آنرا چوبه است نرم مانند چوب کچه ملس و در شکن واند اغلب این درخت عظم
کانب و نوع الماء و نوع از نقش قطره سنتر ده ذرع دیگر ش قدساق پا شاخ است یکی طرح میشو
که ترکیب کارد میباشد و با این است سبک بجهة اند اغلب درختی این قطر باید عدد و ضرب بقدر ورثه اجزاء
میشود اینها بقدری ماهر در زدن ضربتهای متوالیه در جای واحد میباشند که مکرات ذساق بریده
شده در خفا را دیده ام چنان صاف و رنگ از خشک بریده بودند که گویا با کارد بریده اند و این
علامت درستی دید ظهور است و در این صفت و درستی شنیدن اهنگ و مقام هوم سیاهان کامل هستند
و ز اعراب و نوبها میباشند تقسیم این ساق نیز از آن طرح میشود و تراشیده و کوچک کردن این کنده
ها اتی میشود شبیه بر قار بالطبع چون این درخت سفید است رنگ آن را با مجاورت آتش سیاه میکنند و با بوده



عمل کمترین خانه‌زاد جان‌نثار مسعود غفاری صورت
جنگیان طایفه ممبوتوله

بر

بردن خوره و تخم مرغها سندلیها و لولها و ظروف شوربا خوری و طبلها و قایقها و سپرها عمده تر اسبابها
هستند که از این چوب در روی رده خانه او تیه قایقها دیدم ده ورشان طول یک ذرع و بهفاده
سه صد یک عرض در نهایت خوبی و استادانه ساخته شده این قایق یک پارچه میتوانند کار را از آسیابها
برود و بغایت خوب با منظور از آن حاصل است شکل یکی از این قایقها در جانب راست پایین صفحه ۲۳۹
نموده شده است طبلهای بزرگ بعضی طبلهای بنام نیام ها را اش به دربه دوات و محلات ممبوتو یافت
میشود در نواحی نهر یکی از دریای اقلیمگ نیز دیده میشود و این شکل یک التی از همین جنس بازیافت میشود طبل
کوچکتر که در جانب فوقانی آن رسته داره و دهان آن از تحتانی باز میشود شبیه است بکله زنگ
چون سندلیهایکه زنان ان را نشیمن است جزو بجزو اختلافات زیاد با یکدیگر دارند مانند سندلیهای سایر
طوایف یک پارچه ساخته شده اند صنعت اتصال دادن پارچه های مختلف چوب بیکدیگر در بلاد افریقا
غیر معروف است و این سندلیهای کوچک با در صنعت کاری است دیگر نجاری محل نشیمن اینها کرو و قدری
مقعر است و پایه بکلاه آن در نهایت استادی صورت پذیرفته یک کعب دارد و بزرگ مجموعه مدور
یا صاحب اوایل منعقد و در نزدیک لب فوقانی سوراخ مثلثی است که بجای دستگیر است این سندلیها
عموما تخت از یک پارچه صد یک ذرع است و ترکیب اینها بسیار زیبا است بدینها یکی پایه که در این
مملکت هم کار میز را میکند و هم کار ظرف شوربا خوری را نه اینکه کاسه و دوری چوبی یکپا باشد



عمل کمترین خانه‌زادان شاه مسعود غفاری صورت
جنگیان طایفه ممبوتو ۱۲۹۱

بدون خزه تدریجاً سنگ لیها و دلولها و ظروف شده با خوری و طبقها و قابها و سپر را هم درست
هستند که از این چوب و درزی برده خانه او و قایقها و دوم و درختان اول یکپارچه و جهازی
یک صندوق عربی در نهایت خوبی و استادانه ساخته شده این قایق کشتی با چه میتوانند کار را ولی بسیار
بزرگ و بقایت خوبی با منظور از آن حاصل است شکلی که از این قایق در جانب راست این صفحه ۲۲۹
نموده شده است طبلهای بزرگ بین طبلهای تمام ... اولش ... و رسید ... ... که ثابت
بشود در نواحی ... در ... اتفاق نیز دیده می‌شود و این طبل یک ... از همین جنس با ... شود که
کوچک که در جانب ... آن ... و ... آن ... از ... شود شبیه ... که
چون سنگ ... زبان ... است جز ... اختلافات زیاد با یکدیگر دارند مانند ...
طوایف که ... پارچه ساخته شده اند ... اتصال دادن پارچه ... چوب ... و ... در ... و ...
غیر معروف است و این سنگ ... و ... در صنعت ... کار است ... در ... اندکی و ...
مقصود است و ... آن در نهایت استادی صورت ... یک ... دارد و ... بزرگ ...
با ... در ... و ... شکسته که کیا ... است این ...
عموماً ... از ... صندوق ... است و ... ایشان ... بسیار ... یکپارچه ... و ...
حلقه هم ... می‌کنند و هم ... طرف شده با خوری ... کار ... و ... چوب ... باشد

از انها بعد ترکیب و هر چیز که یافت می شود دیده ام از انها را سوار بر چهار پایه و بعضی از انها
را که ورود جانب مقابل دست کمری داشت ترکیب حلقه و این قسم ظرف بنظرم آورده خوش ترکیبترین
و خوش ظاهرترین ظروف فرنگ را از برای زنان کرسی چهار پایه نیز میسازند چنانکه در حمام حمام رسم
قرار دادن پایه در جمیع اثاث البیت و ظروف عام است و مجبور باختی مجمع بهای انها که بود شب
از پوست درخت و لیف بیکدیگر دوخته و محکم خورده ریز انها است پایه دارند اما سبدها مردان هم
تحریر است با یک ذرع و نیم طول و طرز ساخت و ترکیبش بهیچوجه شباهت با آن سبدهای کوچکی که
مذکور شده ندارد با وجود سبکی زیاد که دیدیم یک نفر از بنگاه هشت عدد از انها بسهولت بر دوش
تر حامل بود نهایت استحکام را دارد اجزای آن که چندین پارچه می شود یکی نخ بسیار بد برانه فصل
دست میسازند مجبورتا هرگز نخ ابریشم یا چه بافتی در استخوان بند چوبین عمارات بکار نمیبرند انها
را با ترکه های نازک یک قسم از درخت نخل که بافته اند روی سبدها نیز با فونه از استحکام آن است
یک دیگر بعد و زند این سبدها را دیدیم که بجهت داشتن پشتی و دست انداز که اسباب بسیار راحت ترکیب [illegible]
و قوره بان ختم میسازند و این قابل ذکر به یک قسم درختی است مسمی به رابو و از آن استعمال بجهت
و هجوا این اسباب مثل درخت از شاخه های کلفت و شاخه بریده می شود ساق درخت و شاخه هایش پایه
آن اسباب میشود و شاخ دیگرش بکار پهنا و قدری دیگر از پشتی برای مجبور با یک کنده است

از چوب یک پارچه که نیم اعلاش منحنی است در نهایت صافی بطرز بسیار قشنگی از ساق درختان توری جدا گشته طول آن که درشت قد انسان در جاهای بسیار از آن شاخ در ترکیب و نا موزون و کم اینها است منحصر اسباب اشتغالش سبکی آن است از برای اینکه از هم شکسته نشود بچندین ردیف سوراخها را گرده و با شاخ درخت رنگی آنها را دوخته اند و در روی آن یکی دو ذرع قدر کفایت لعاب بکشند دور همه کنارش یک نواری ضخیم ایضاً از رنگ همین قدر که علامت شکاف در آن ظاهر میشود با بندهای آهنی یا مس رخش سد وزنه و بعضی رنگین و زرنیخ از آن می شود این سپرها را بدون هیچ یک بهتشاشیاری کشند و جمیع را با دم خوک بترکیب نوک قلم موبریده زینت میدهند از مهارت نسبت به بنگاله در باب ساختن ظروف سفالین شرح رفت مهارت مبرو تو ها در این باب خیلی زیاد است حاصل ساخت این قسم اسباب اینها که همه در این بلاد و نواحی در دست است خیلی خوش جنس تر و موزون تر است جمیع ظروف ابدا اینها و غیره از قبیل قاشق از جنس بسیار مینای تنگی وارد کرده و با پرداخته و ظروف مبرو تو ها در این خصوص یک رجحان و برتری حقیقی دارند نقشهای زینتهای برآمده که در آنها قرار میدهند یک سهولت جداگانه از برای حمل و نقل اینها حاصل مینماید و مانع می شود آنها را از لغزیدن از دست و ظروف ابدان خصوصاً زیاد و ترمیل اینگونه نقوش زینتها است بعضی از آنها میتوانند مقابله با ظروف نمایند که مصریها بیاد کار از برای

ما گذارده اند اما سرچپقهای بسیار قشنگ که در همه سایر معمول است در صفحه ۳۳ جلد ۲۷ شکلش مرحمت نموده در اصلاحمل رجوع مبرو تو ها بت چپق اینها مرکب است منحصر از یک ساق درخت باریک که در همه طول میانش را سوراخ کرده اند بجای اینها چنانکه از برای ما است ودیده شد اغلب بجای ساق نی لوله ای بکار میبرند که یک ذرع و نیم قطرش طول است و لهذا این نقره تنبری دارد کلاهی بر در هر حال آن لوله از یک سر لبه است و در نزدیک انتهای آن سر سد و در پهلوی یک سوراخ میگذارند و از برای کشیدن یک پارچه از برگ بانان را بترکیب قیف پیچیده سرش را در آن سوراخ میگذارند توتون را در آن قیف مانند سر جای سد بند این سر برقی که زیاده از چند دقیقه دوام نمی کرد در هر آن بواسطه شیوه مخصوص آن است تمویض میشود یک دفعه را در نهایت لذت از این چپق کشیدم تجربه کردم خیلی کمتر میکند دهن را از دیگ بهمان حالت که در نارگیله یعنی قلیان معمول در اسلامبول و سایر جاها ترک میکشند این درخت رنگی است که با شاخهای نازکش انواع سبدها با قه میبافند بسیار است طرز ترتیب مرتب است که از او در هر قسم کلاهی دارند بر حمل و حمول بواسطه سبدهای کوتاه میشوند که در طایفه تورزی نزدیک است و اسباب خرده را از سبدی دست بند و حلقه های پا از ساق نازک علف و نی میبافند و این حلقه ها در وقت راه رفتن صدا دارند چون مورمور آب ظاهر میسازد بزرگترین اهتمام را که با بعضی حصیر مینمایند که با این سرخود را میپوشانند حقیقة مانند چیزی که

با حرکات این تعلیم و تسیق باد زدن کان سید هر چون سبد بافته شده است از آلات ساز چرکه نازک داشته
هم ندارند چون شیپور بکار چیان یک قسم سازی دیگر که از نی ساخته شده و گاه قرانیا باشد و طبل و زنگ
با نواع بزرگ که در اغلب طوایف افریقا یافت میشوند و در صنعت بنای عمارات همه در درجه چهار ربایه است
مصریها در صنعت بناها ظاهر و معلوم میشود هرگز نمیتوان دید در سیع جای مرکز افریقا مانند اهل قبهای
بلی وسیع دراز که در دربار موتز اکه رسیعت پاپش بیگاه و ام و مرو ریز افریقا شن هشت مرتع
خانه ها راکه میر اللد و مصریها را از سیر حلیه ابی اکر جدا است نه مانکین غو با شان شبانه و نکو بیک
میسازند که عبارتند از ایش گاهها و پاکالاه و خیکوها دکان و بابا جوان علاوه بر این بحث نباتات
کیفیتی نیز است که بواسطه علامات و سیلان رودها که بجانب مغرب روانند در گوشهای پایین از ره
جانب او بخته پوششهای مجاورش نیز یافت و هوا این ترکیب پوشش را در بالای انبارها بند و طاقها
میسازند چرا که در روا بهتر نکه نبوده از شفقه حاکشی بیرون جایا و آب باران هم از آن بهتر جاری
میشود بندرت خانهای رسمی از یا ده ازده ذرع طول و شش ذرع و در ثلث عرض میباشد و با مهمانخیلی
از دیوارها مرتفع تر نه قدری میروند بواسطه انحنای درختان نخل که خانه از آنها پوشیده شده است
و سقفهای برگ فرند که استخوان بند خانه از آن مرکب است یکی بهتری از برگ با ان اغلب پوشیده و ملق
و گاه با پوست اشجار بکار منع نفوذ باران را بداخل عمارت میکند دیوارها نیز که یک ذرع و در ثلث

و در صحرای ارتفاع دارند در همین اشیاء پوشیده شده اند و اسباب اتصال این اشیاء بیکدیگر تسمه ها
میباشد که از چوب رنگ عمل آورده اند این قسم بنا که در نواحی غربیه زیر خط استوا ازو میباشند یک دوامی
فوق الغایه در مقابل طوفانهای آن سرزمین ظاهر میسازد این قسمه با دو طوفان اصدای مهیب بلادنگی
داخل این اطاقها میشود باید همه را خراب و ویران بنماید ولی اصلا زیان با انها نمیرساند خلاصه این است که
استحکام این بناها که در داخل انها ممکن نیست بسیار خوب و دیوار ایکاهی سد بر که باد و طوفان با آن هجوم
آور شده و در وسیع آن است که برای روشنائی داخل بناهای شود این اطاقها گنبد از این مکان بکار
از برای نشستن صاحبان خانه و دیگری که حفظ آذوقه و ذخایر کالات مصریها نیز مانند تمام
ده و قصبه دارند دربار و عمارات پادشاهی منحصر بمکانی است که میتوان مسمی به محله و قریه نمود ساکن اهل طایفه
بترکیب خطوط منقطعه میباشند که از کنار های مخرج چپ و راست و مارپیچ راه خانه ها و انبارها دوره باهمگر و
مانند و انها بشیع او بخته در کنار راشیب دره ها میباشند که انها را جمعیت دسته های اشجار باران و اوایل
پوشیده کشتهای کلکاز و ماملتک از یکدیگر جدا ساخته اند هر خانه دار و طایفه قسمی از این خط طول را
داوادارند در اطراف ساکن کاهی اشجار درختی غرس مینمایند و اغلب هم از اشجار انبوه جنگل بر جا گذارده
اند در این بقعه ای سبز طبیعی یا مصنوعی که از برای داشتن سایه با فزودات دیگر نباتات کار دینا که
زنان بایستی آن اقدام خود از نقش بسازند و کیاه قالی تقو نما و دیده میشود که ما را ابکشند بدون

ائکه نقص در ما کول بودن آن حاصل بسازد و نباتات دیگر نیز در انجا هاست که علف خیز انها جیا شده از آن
قبیل رستنها اند اما قشنگ که بار برگهای اتشین رنگند دور شده . ای برجلوه جا شده که انها از برای زینت
بخشی منتخب آمده اند این را نیز فراموش نباید کرد که کار دنیا نوای گزوش از برای نقش اندام زنان
گلهای سفید بسیار خوب با طراوت دارد که یک ۲ باب جلوه و زیب است نبات گلکار قیمتی نیز در آن است
میشود که بنا بعقیده بنام نبات مهر برگهای پوشیده از رگ نقدش قدرت و محبت پیدا کردن در دو ارادة
اما این سبب است که مجبور تا این را در باغچهای خود حفظ نکنند یا چیزی دیگر دارد از اندام و سلامتی
میدانم که خیلی از برای محفوظ بودن از شر دزدان است که کشت زراعت در نزدیک خانه ایشو و نه بکه
دیگر میگویند دزدان بسیار طالب خوردن اند

در هر جا که رشته نوحضر محققه ما از روی اطمینان میتوانند نظر بدهند و که صحت انها در باب قیمت اجناس است
یا در کم رونقیهای تجارت و بر خلاف نوبها که بیشتر مملو از خیالات پر نقش نگارند بگران گزارش هجهای
علم نوبه خود که در عقب زورق لیده بوده داد شنیده ام یک قوف از سنگو . زیب مکان دجای
خفا میکرده و یکا دیگر از عجایبات نهر نوس میداده و یا از کشتهای بسیار بزرگ فرانسه هر واقعه بزرگ
انها را بهیجان می آورد که با همه چیز دنیا را طالب دیدن و شنیدن باشند حضور عاشق فرانسه
تفصیل جنگ دنگارند و از این بار زیاد و طالب شنیدن شرح حیوانات و ملل برکر افریقا شده

در ایام رمضان

این یک باب وقف نجات کتاب هزار و یک شب است که در بیان دارند و نه از قبیل تواریخ که
در قاهره خوانده میشوند جمیع اینها مدتها است از کوشهها افتاده علاوه گاهی از سفر و سیاحت حکایت میکرد
و گاهی از تاریخ اندلس و جنگ ترواد و در عهد پیشینیان گفت و شنید میخوانند بنا بعقیده نوبهای
خادم من نیز که روز بروز بر وحشتش می افزاید از دریای محیط که افریقا را احاطه کرده بیرون آمد
و ما را به مملکتی میبرد که باید ما هم مانند طایفه کوتاها طایفه کوتاه قدان تیپ نژاع بنام دیگه
بعضی از انها مدعی هستند که از آن طایفه کوتاه قدان را دیده و از انها پیوسته حکایتها و مصیبت
شگفته میشنوند کمال را از شنیدن ملال و خستگی نبود و نیز میگفتند که در جنوب خاک بنام نیام نیام
طایفه کوتاه قدان یافت میشوند که ریششان بزانو میرسد و چنان جلد و چابکند که بزیر شکم فیلان
میروند و انها را با نیزه شکم میدرند بدون انکه آن حیوانات عظیم توانند با خرطوم انها را اذیت کنند
هر چه زیاد و تر روایات انها را شنیدم زیاد تر تعجب میکردم که از چه عهد بعیده که ظاهر آورده لاینقطع
سیکلپ و اگل و چگینه او اولما با سامی دیگر در زبان جاری داشته نمیدانم این اسامی از اوراق نهای
اختراعی خوانهاست و یا از روایات با صدق و حقیقت است که حکایت میکردند از کی دقایق را
که هر فقره کرده اینها شنیده اند و از چه راه و چگونه مطلع از وقایع دانی قدیم شده اند که
نقلهای اوندو و ژوونال و استانیوس و یا از کتب نوس دامی شروح میخ از کی دیده اند

که بیشتر از کمینوس ها یعنی کوتاه قدان ریش بلند با طایفهٔ کرد ها جنگیده اند و یکی از اینها را فاتح
و نام می‌شمارند و یک روز بکیه بارها و در این شبهه نیست که این آخرین کلمات از روی علم می کرم بلکه یونان
قسم که ارسطو تکلیف از برای تعیین مات کرده قدان ایتوپیا و رودت نوفقم و در دار التیار ما کرات از
مردمان کوتاه قد بسیار شنیده بودم که در نزد شاهزادگان نیام نیام ها دیده بودند و بنا بگفته اشخاصی
که بچشم اینها را دیده بودند آن مردان کوتاه قدان شاهزادگان را تقلید اگر چه اغراق و شوخ
و برک در آن روایت بود و لا در این بتگی نبود که حقیقتی نیز در آن مخفی است و لا چون فرض میکردم
که شاهزادگان اینها را چون اسباب عجیبه بخیل آورده اند و هرگز احتمال نمیدادم که طوائفی چند پیدا
خواهند شد که قدشان کوتاه تر از دیگران باشد خلاصه منزل بمنزل آمدیم و چند روز هم گذشت بدون
اینکه از مردان کوتاه قد مذکور چیزی ببینیم و لا غذا هم نگفتند یا از اینها چیزی نشنیدم و من اینها را ملامت میکردم
که چرا این وجود عجیب را بدیدن من نمی آورند و عذر اینها آن بود که این مردمان کوچک جرات آمدن اردو
نمیکنند تا یک روز همهمه شنیدم سبب از او پرسیدم جواب گفتند که عبدالصمد یکی از کوتاه قدان را از میان
همراهان پادشاه گرفته اینک از برای نمایش می آورد و در این بین عبدالصمد را دیدم که یکی از آن
خلقتهای عجیبه را در پیش دارد و با حرکت عصبانی از پیش در دوران است و نظرهای مهیب از هر طرف
و جواب میداد و عبدالصمد آن بار خود را در روی سفید با احترام نهاد و مترجم پادشاهی در کی او

ایستاده و عاقبت اینکه مخلوق در مقابل چشمی چشم منزه از موجودات فهمانیده مانند که چندین
هزار سال قبل وفور داشته اند و در روی این زمین متفرق بوده و دقیقه ای در کم کردن یک
آن با یک شوق و میلی که فهمیدنش آسان است و اظهارش لازم نه شبیه این آن کوچک را انجم
تعجب و حرص تمام انواع سؤالات را میکنم و لا سؤال کردن آسان است جواب شنیدن از او
در نهایت مشکل و در نهایت صعوبت و زحمت او را آنکه میداند و باین نتیجه نمیرسند مگر بزور هدیه و رشوه
و ز مهمان مترجم را کمکم دادم بدر یه و ایام خم ساختم از برای اینکه او را اطمینان حاصل شود و چنان از عهده
این کار برآمد که پس از دو ساعت صرف بلیغه کشیده شده اندازه قد و اندامش گرفته شد و انواع
تشریفات از برایش بعمل آمد و همه را از هدایا کرده و متحمل سؤالات دقیقانه شده آنوقت آن کوتوله
در پیش یک طایفه کوچکی واقع در نیم فرسنگ فاصله مقر سلطنت و از زبان او خود شنیدم که تمیش
را نام آکا میباشد و قدری بعد تر آگاه شدم که این ملت در یک ایالتی بزرگ واقع در جنوب مونبو
مقر و ماوا دارند و فیما بین در بین و الابین درجه عرض شمالی قسمتی از این طایفه زیست میکرد
میباشند که طالب و حریص در زبان و صحنون لشکر سلطنت و در دربار خود از هر قسم عجایب محسوب را چندین
خانه و در اکار را به نزدیک خودها داده و بواسطه مترجمین نیام نیامها بحضور مترجم پادشاه و
سؤالات مفصولی را از آدی که خودم سؤال و هم ترکیب جواب با یک اشاره و تب یا

جنوب شرق گفت پس از یک روز راه به ما وآی نوبتی میرسند و روز دوم از رود خانه ها به
میگذرند و سومین روز در اولین قریه اکاها هستند رود خانه های وطن تو را چه نام است جواب
نابه دکامریکا داد و پاپا آیا به بزرگه اوایه در انهاست جواب نه همه رود خانه های کوچک به
اوایه میریزند سؤال آیا جمیعا یک طایفه هستید و یا منقسم به چندین ایل میباشید آری گفت او لا جواب
اشاره در آن نمود که یک ایالت وسیعی را صاحب بود و لهوانی ایلات زیاده در آن ایالت مسکن
دارند یک یکی شهر و سؤال شما را چند پادشاه است جواب نه نمود ولی نمیدانم مگر اسم بلای دکا لیما
و تقید اکا و ما زمبه از وقت از او جویا شدم که آیا شنیده اید اسم طایفه ما لالی کنکلاگ
را که بنا با اظهار اس کیبراک د متوس در جانب جنوب بالکس مسکن دارند جواب داد نشنیده ام
هرگز اشاره داین کلمات را که این چیست و در حقیقت و انصاف جوابا بود که عدم صدقش از آن
معلوم بود در باب طوایف لکب بلیسان که کل شرح انها را داده و سؤالاتی که من از روی
نقشه ای پتر میان و حسلنبتین از او نمودم خوشش نخبت از سؤال پشیم نشد و این واسطه باعث
از تجسم شدم و صحبت را از دری دیگر راندم رئیس کوچک دستگ از مجلس سؤال و جواب غافل مانند
سپندی که از روی آتش بر جهد یک جستن فوق الطاقه خود را از جا در بیرون انداخت ولی
در میان مردان من افتاد که بجای خوشش از او در نه و بواسطه تعلق تازه او بیچه اندازه

دور از ان دستگاها را آوردیم و توانستیم چند دست رقص جنگی مخصوص طوایف خود از او تماش
بنمائیم لباسش از پوست درخت است و کلاهش کلاه پر دار مجموع تر و یک نیزه و یک کمان و چند تیر چوبی
زرد و رنگ قلم موکشیده اسلحش لباسش را تکمیل نموده قدش یک ذرع و نیم است و این اول درجه اندازه بلندی است
که من از این جنس طایفه دیده ام با اینکه زیاده از یکصد رقص بنام بنام اینها اتش حیرت و تعجب مرا
شعله ور ساخته اند ولی معترف هم که رقص آکا زیاده از انها نمود با وجود یکه شکم بزرگ و پاهای
کوتاه و کمانه و سن زیاد دارش که کمال پیر است آدمی کوچک جسم و چالاک که طبیعت ساخت که زیاده
از آن است که بتوان گفت سؤال از او کردم که آیا طایفه کرد هرگز خوانده توانست با چنین ملوقه بکنند جست
و خیزهای این رئیس کوچک و حرکات مهیجت و خیزش یک چابک که بخیال محال یک کنیف و حالتی
دارند که حضار از شدت خنده پهلوهای خود پیچیده اند مترجم مرا گفت که اکاها در علف زار ما مانند
ملخها جستن میکنند و نزدیک به فیل شده تیر بر چشم میزنند و چنانکه نوبیها میگفتند که این طایفه رفته
بعقب یک نیزه فیل را شکم میدرانند آدمی که وارهی از این دیدن خود گویه با و فهمانیدم که دیدار شخصی
دیگر از جنس اوم مشعوف خواهد ساخت روز دیگر هر نفر از انها آمدند که جوان لیوبه خلاصه
سه تکه شد و تقریبا همه روز ملاقات از انها را دریافت میکردم در جمله انها بعضی را دیدم
که قد طولی تر از رئیس داشتند ولی پس از تجسس معلوم شد که این طول قامت بواسطه موهای مجعد شان

است به ممنونیها و در آن عهد مومرتی آمده بیک طبقهٔ تازه که حاصل دزدی و تاراج تازه بود از برای
پادشاه پیشکش آورده در میان همراهان و مردانش بقدر چند صد نفر از اکابر بود و عصر در وقتیکه از جلو
در باسکدشتم بمهمانخانهٔ منزل خود بعضی از کوچک مردان را دیدم که بخاطرم تقلید رقص و حرکات بزرگان
را میکنند و مرا گمان آن بود که اینهمه اطفالند در نهایت جسور و بی ادب کمانها را بروی ما میکشیدند
و بطرزی حرکات میکنند که در عظیم آوردند تمام بتمام مرا گفتند که تمام اینها را طفل میشمارید و حال
آنکه چهل مردند و کاملا عیار رسیدن بسیار بموقع مومرتی که آمده با من سلام و تعارف کرد مجلس را منقضی
ساخت و مرا مانع آمد که از این فوج کوچک هم اطلاعی حاصل نمایم با خود گفتم این کار بفردا ماند لیکن
لیکن مهمان تازه ام نبودم که روز دیگر قبل از طلوع آفتاب مومرتی با همه همراهانش مفقود شده بودند
و از برای من این طایفه را با وجودیکه اینقدر نزدیک نشان بکلی ای ابند از نظر ناقصی ابدا نشنیده و ندیده
را ام که میخواستم از قریه اکابر هر روز بروز دیگر انداختم و لازم آمد که بدون دیدن آن این ملک را وداع
کنم ولی اگر نتوانستم علم دراین طایفه مرا در میان خود انها باشهر رسانم آن الکاف که مرا بود بیکی علم
با چراغ و دقیقه نمی گردید که کمتر از پنجاه ما کشیده بخاطر داریم که موزا اودالبو یکی از کلام
مرا داد از برای عادت ساختن او در این زند که تازه اش [illegible] تنها فرزندان را که بر خود محرم ساخته
بودم تغییر دادم داد او در بر خود راه دادم میخواستم مراجعش تمام شود از خود مشعوف و خرسند دارد از

برای ازدیاد اطلاعات عادات و خواهشهای مخصوص این طایفه و جنس انواع خود مدون نگاه داشت [illegible] همواره
ساختم و همه عیوبش را قبول کردم [illegible] تحیر بود از این ضعف من در حق آن خلقت عجیب ولی از
عهده بر آمدم مراجعش در صحت و سعادتی بود داده از برای من محض فرزندانه در خاطرم که او را
چون پادشاهان مجلس ساخته بودم از هر کجا که میگذرد از انگشت نشان داده فریاد میکردند که
اینک پسر خان و آقا زیرا که رنگ روشن داشت احدی احتمال نسبش را نمیداد و اکابر از تاریخ میگویند
نمی نمود در دوران انتخاب ها که توقف نموده بودم و نزدیکتر محل این طوایف از دیدن آن زیاد از اطفال
حیرت و تعجب میکردند و زیاد تر دریافت فایده مستحق نه امیدوار بودم که دو انگشتانش را نام ولی
با وجود اینهمه اهتمامات و مراقبات من در نزیز [illegible] و از یک درد امعا و رابطه و بلعهای زیادی
خورده نه از بابت [illegible] رکاری بیوا و طرز گذران ملک از افراط در کار که هیچ نتوانستم
او را مانع ام نشش نزدیک به هفده بود و کمش بیزدوش و در مدت شش با غورش [illegible] اینقدر خطر بلند شد
و از این مرا گمان آمد که هرگز زیاده از یک ذرع و چهل صد یک بلند نخواهد شد و این اندازه
بود که در وقت رکش گذشته شبیه صفحه ۲۲۸ کتاب این بیچاره جوان است که جمیع صفات
جنس نسل آن در وی ظاهر است الا گویا از یک ردیف طویل کوتاه قدان باشند که صفات
یک نسل ملکی را داشته و در همه نواحی زیر خط استوا از آنها میباشند جمیع مسافرین که داخل [illegible]

مرکز افریقا شده شواهد عدیده از وجود این طایفه کوتاه قد حاصل ساخته اند نزدیک به تمام
آنها با رنگ روشن تر مشابهند و با پوست قرمزی یا سیاه و چرده زرد رنگ با قبایل و طوایف همجوارش
و همین صفت در اکاها ظاهر است ولی از بابت رحم تفاوت دارند دو شاید منحصر شخص که
بنا بر آنچه فهمیدم قبل از فوت رابطه این مردان کوچک حاصل کرده در وقت کشف دکوبش از اینجا
آنکه که عموما میگذرد ع دنیم میگوید که کیسان کوتاه دارند ولی اندام پرمو اشک را که دلتور
روایت میکند که اهل طایفه مالاکیلاگه که کوتاه قد و جلد با اقرمزی پوشیده از موی بلند میباشد
و بنا بگفته او دُم هم دارند ولی گویا این از اغراقات شاعرانه باشد بخاطر دارند که نویسنده را
گفته بودند که مقلد نیام نیام ها زیاده از حد پر ریش است و در پشم اسم شتر دکتر شوش که باد واده
اند نیز که همین صفتش است و نیام نیام ها این ریش بلند را علامت خصوص مرد کوتاه قد خویشان
میدانند که میلیکلیکس نام دارد هیچ چنین چیزی در آنچه من نمونه شدند ندیدم ولی تقریبا بنا بر آنچه از
کوتاه قدان مرکز افریقا شنیده ام به اکاها مینمایند و اثر در وقت کشف دکوبش از میم ها میگوید
که این مردان کوچک صیادان قابل هستند مدعی هستند که این طایفه از فیلها غایب میشوند و فیلها را
بدون زحمت میکشند و اغلب شیرهایی که در مرکز افریقا می آید از انهاست و با ننگ تعویض میکنند
کلی نیز طایفه کاکنگ را صیاد میشمارند که زیاده از یک ذرع و ثلث قد ندارند و در تدویکی کمک دارند

شاریسا مقر دارند این قفص را از شخصی داشته که با سفر کنگ همراه بچه کوچک مطابق
درمعان بیک پادشاه بزرگ کنار دریاچه بوده بنا بر این اکاها نه همین صیادان خوب با هوشند
بلکه عمده قسمت شترهای حاصل شکار انهاست ولی باید دانست به موز امید هستند هیچیک ازطوایف
که ما دیدیم البته بخاطر دارند که عکس داشته برجمیع این شباهات و علامات علامات مانیدن ایشان
پرتوحا لیهای بعد همان قرن رعیت کوتاه قدان خود را با کاس ماکاس مینامیدند و دوار میگویند که سیم ها
وقلب با کس با کس خوانده میشوند مادر ذکر ها نسخ نخواهیم راند که مردمان کوچک اند امید و دوار اعلی
علوی مقام دارند و بر کیس ماشان است بعضی مردم در ثلث ذرع قد اند از شباهی نحن خواهیم گفت
ولی بلکه های با بوشمان ها دارند کوتسا فریتش مولف تالیف بسیار خوب در باب ملل افریقا جنوبی
اول کسی است که کلوبران طبقه ساخت و زبرای رخ نگاشت که از جمله طوایف افریقا تا انها
که این صفت پد نظم کوچک اندامی را دارند باقی مانده یک نسل عملکی هستند که رو بفقد و زوال میروند
بنا بگفته فریتش قد عموم بوشمان ها در حقیقت یک ذرع و چهل و پنج صدیک است بیش و نزدیک دوا که
اکا بودند و شکلهای انها دیده شده اند از شان اولین یک ذرع و دویست وسی و چهار یک بود
و بلندترین قدی و در بین یک ذرع و سی و چهار صدیک و بلندترین قدی که این جنس دیدم یک ذرع
و نیم بود رنگ اکاها یک سبز کم برق روشن است بعضی رنگ قهوه کم سوخته برکه از انها هم دیدم



عمل خانه‌زاد جان‌نثار مسعود [illegible] گاو [illegible]
[illegible] ۱۲۷۳ [illegible]

گیسوان کوتاه و پشم مانند داشتند و جنس و لباس محترز با تمام ملاحظات و اما گیس بافته و گره زده
انها را دور سر بسته به نحوی طنابهای ریشه‌دار که کلفت کشیده میماند و رنگش مانند رنگ جلد خود انها است
و این رنگی است که در سودان مصر تو با بیرهت و در سایر طوایف که در خاک سرخ ماوا دارند نیست بنا بر نوع
ها که من دیدم و از انجمله بزرگ دوازده نفر یکه از خالص‌ترین جنس انها بود الکا سر بزرگ است و خارج از
اندازه گردن باریک و ضعیف که از احاطات شانه از ترکیب مختلف است و عجیب‌تر از شانه سیاه و جلوان
و این عیب بزرگ که با نظافت استخوان کتف انها میشود دستهاشان طویل است و باریک و اندام بیکی بلندی
نامناسب و سینه مسطح در عوض قوه‌ها تنگ و وسیع میشود از برای موضع اتصال بیکی شکم بسیار بزرگ که انها
را حس داری که سایر طوایف از شکمشان میکاهد شبیه اطفال مصری و اعراب بسیار زود پشت نکاه و رات
و فقرات ظهر بقدری ملس که پس از خوردن یک غذا ها بتکلف مقوس و از سنگینی از جای خود حرکت میکنند
و همین اوصاف که گفته شد و از فوق‌الذکر ریخت انها ها ترکیب به خط فرانسه حاصل میکنند و همه این صفات
در بوشمان بیرکه فرنش در کتابش شرح داده و در صفحه ۹۹ مصور است تاما موجود است زانوها کلفت
و کره دارد است و سایر مفاصل با برآمده و زاویه دار و پنجه پا پهن و بجانب داخل و این صفت عموما دارند
سیاهانست و طرز روش انها را تحریر بکنم بیان نمایم یک حرکت چون شاهین تراز و همه دایم متحرک
است مخلوط به جستنها که جمیع اعضا را متحرک و آورده بیدوا هرگز نتوانست طرف را حاصل شود که با [illegible] الطاف



عمل خانه‌زاد جان‌نثار مسعود غفاری ۰ گاو ختائی
ممنونه ۱۲۷۳ نوشت

گیسوان کوتاه و پشم مانند داشته و جنس در اجناس ممتاز و با خدام کلاهشان و ماکسیس یافته و گره زده
اشعار را و در پشت به نحوی طناب‌ها بسته باشد که گاهی کلفت کشتی بسیار ماند و رنگش مانند رنگ جلد خود است
و این رنگ‌هاست که در روی جزیره توباریت و در سایر طوایف که در خاک سرخ مأوا دارند بسیار زیاد
است گاو و هم اولاد آنها نیز در این جزیره‌ها از خالص‌ترین جنس اند لیکن اکثر بسیار بزرگ است و شاخ بیرون از
اندازه گردن و ایلک ضعیف که از احوالات شاید ترکیب مختلف است و این رنگ‌ها زیاد به سیاه و جوان
و این ایل بزرگ که در قطعه استرالی کشف نمایند شد و مشتاقان طویل است و باریک و اندام ایشان بلندی
نامناسب و سینه‌شان در جزو اندام تنگ و سینه مجوف است برای موضع انفصال بکلی شکم بسیار بزرگ که اکثرا
را حمل دارند که سایر طوایف از شکم شان مثلاً به شبیه اطفال مصری و اعراب سیاه زیاد نشست کلاه دارند
و نفرات هم مقداری ملبس که پس از جزو ولی یک غذا تا مختلف اعضای ورا سطح دراز جای خود حرکت میکنند
و معروف کوه شد و از قسم رنج زیست انحنا یا ترکیب خط فرایند و صحرای میکنند و حیوان صفات
در بوستان بیرکه در نقش رنگ‌ها پیش شرح داده در صفحه ۹۰ مسطور است تا ما خود دانست از او با کلفت
و که داراست و سر بر نقاش با برآمده و زاویه دار و پنجه با پنجه به جانب داخل و این صفت عموما دارند
بسیار است و طرز روش آنها را متحیرم که نحو جانان زمانیکه حرکت میکنند چون شاهین پرواز شده دائم متحرک
است مخلوط به برجستنه که جمیع اعضا را متحرک دارد و نیز دو را هرگز نتوانست قرار داد صاحب شود که ۵۰ الاف

هرچه باشد پراکنده نشان زد در عوض دستهای ظریف دارند اما نه مانند اهالی بنگاله عراق در ردیف
انها نقطه رانده بهمین قدر نسبت باین اطراف کوچک است در نزد وفرای بیچاره ام هیچ چیز بقدر
دستهای مفصولش مرا متاثر نداشت بقدری در آن توجه و ملاحظات دقیقه کرده بودم که جزو بجزء
اعضایش مرا بخاطر چون نقش در حجرات جزیی که در آن علامت مخصوص جنس است براشان از جنس بزرگ
دقیقه اول چیزیکه در آن چشم را جاذب است اینست در ترکیب سر است در نزد دو اهالی که تماشایش دل
وارد است زاویه جلو شانه است که شقه و شقه و پیچ در چه لوح فکلی ترکیب نوره پیش آمده
است حصه‌ها که جانه او بسیار کوچک و گاهی کرانجه است کاسه سر وسیع است و از دنگ بدور در
ریشه مین کوه عمیق و همین صفات در بوشان جا شد و لا این اخبه ها را چشم بسیار خورد است و بگمان
بسته که رنجه داده میشود و حال آنکه چشم اهالی بسیار بزرگ است و پر و دنباله و باین واسطه هیئت ظهور
در صورت اهالی ظاهر است چنانکه در طایفه ازمک تیز دیده میشود اما بعضی شباهت بانی از این کاتب
کوچک دارد که بیست سال قبل با اروپا آمد اگر اهالی از حیثیت چشم متفاوت هستند از نوشتنها مانند
انها گوشش بسیار بزرگ دارند برخلاف سایر طوایف آن سرزمین که بواسطه کوچکی و عقب‌ها گوش
سمت برتری را بسیار خلق دارند لهذا لابد کشید که صورت را محدود حین دارد و قدری نازک تر از
سیاهان و بندرت بایکدیگر جفت میشوند و در اطراف خار ریه لب ازهم است ظاهر و اشکار

که در شکل سر این قوم نیز با لب دراز و کرد و سایر افریقائیها این شباهت و مناسبت حیوانی را ظاهر
و نمایان؛ این لبهای ریخ باز زاویه دراز را دارند و افراط حرکت در اعضای صورت که شبیه به بوزینه
بنماید اینها درجه اش در اکالها بیشتر حرکات پیوسته ابروها و تندی چشمها و حرکات سریع و تند لبها
که تو گوئی دائمی تکلم و گوشها و حرکات متصل سر با اطراف همه تا عجب این خلقتهای کوچک داده در
باب زبان اینها هیچ نمیتوانم گفت زیرا القصه مدت و اطلاعاتی را که در این باب نوشته بودم
کم کرده ام همین قدر بخاطر دارم اشکال تکلم و تلفظ اینها را که اشخاص متکلم بیشه آن را دارند
در مدت یکسال نیم که نزد او در بیان الجو توانست چند لفظ لازمه خویش را در عربیه ... و جال
انکه اما سایر ملل در مدت چند ماه تکلمات زیاد فرا بگیرند و در زبان آن ملک مسلم خوش تکلم تر
بخود چند کلمه از زبان ملک ها را بگفت و اما چنان مشوش و درهم که بجز من و ذکر ایام که عادت به ... ایشان
نمی‌فهمید و این صفت عام است در بوشمانها و لهذا در زیرکی و تزویر اکالها خیلی فروترند به مجموعها و از ...
این قوم زیرکی و تزویر بروز نه از دیگر درجه اینها میلشان در اذیت دیگران نزد وی بسیار طالب
دیدن صدمه دیگران ... از لذتها و مشاغل منتخبه ایشان انداختن از تیرهای خطرناک ... بجهه
و محظوظ شدن از دیدن آن حیوانات بیچاره در رنج و الم در مدت جنگ که میان ... ما با اکراد
و در جنگ ... نهایت ترس را داشتند ... با سرانگهای ... بازی ...

می‌سر اینها را میرانیدم بجهت جدا ساختن استخوان از گوشت و پوست و داشتن آن استخوان شعف او را
اینها نداشت و از شدت شعف چون دیوانگان میدویدند و معلق میزد و فریاد دیگر و که با کینه او ...
همه هرکت بعضی کارهات با کینه با کینه او در و یک است در با کینه القبرات که مثل استهزا او تخویف ... اکالها
با چنانکه مذکور داشتم شغل منحصر است بصیادی نهایت تسلط و مهارت را دارند در اختراع دواها
و گستردن حیل از برای تعاقب کردن صید از حیوانات ... دارند مگر مرغ و در نهایت تعجب
شدم از دیدن در ... بندی که از اطراف ... صدرات یک ده پیکها را ساکن این طایفه
قصیر القامه بیشه حلوات از مرغ این معلوم شده است که خلق جنوب افریقا نهایت عناد و نفرت
را نسبت به بوشمانها دارند و از برای اینها این طایفه بمنزله ... و برتری به بدترین قسم بوزینه دارند
با اینکه اکالها هیچگونه ترجیحی ندارند و بانسبت نزدیک ترند با همجواران قوی خود روابط داشتند
دارند و همجواران اینها را از مردمان خبررسان محبوب میکنند از برای مجموعها ... و مجموعها در
عوض یک حمایت دوستانه در حق اینها روا میدارند ... در حق اکالها ... بجوار خوش ...
ماکولات و مشروبات را بتدول میدارد و نیز دوا خسته نمی‌شد از تعریف کردن شراب بیابان ...
... سبز که خورشهای زرنب و غیره که با پارشها ... میداده و لهذا این تعریفات و اوصاف البته حتم است
چهارپایات اگر همسایگان اکالها چهارپایان بوی آن حیوانات ... را اکالها باشد چنانکه حیوانات طوایف

جنوب سگها روبشان نهاده باشند و مجبوریم از یک عادت و عادت و عادت و افزوده شد به یکمرتبه هابت اوز
و اردیم اوردی که روانه شد نمان معین شد، بعد ایا لازم است گفتن اگر بچه در چه و سنگ از این
صورت کردن معصوم بودم منحصر به خوش بختی از من رو کرده است و بعد که میتوانست اسباب جان گفتن برای
ما شود که میتوانستم یک روز از این بمانید و تاسف من این احتمال زیادتر از این بود که سفری بالفته کوتاه
مادر چشمه های برنیزه و اگر وای دیگر میتوانست بر مانند و نقطه چهار صد و پنجاه میل بالاتر به اطلاع ماند
کالیوکانتین و ران موقف شد، بعد در همان جا ما که در آن وقت بودم راهی را در جانب جنوب شرقی
سیدیدم که در ارابطه فقه بر آنها با نوجیرد در حقیق از آن راه اخرین مسافت سواحل سکه و بعد از ارتباط حول
این مقصود زیاده از آن راه نیابی زرفت که به غزال رسیده، با ناچار شدم بر جهت در راه آمده و
گذاردن در قلب افریقا زمور و ستورا تا داکه میتوانستیم پرده بردار نایم و لیکن هر قدر خروج بر در دو نقطه
ناچار بایستی قبول نمود روز وارد دیم ابتدا که حرکت یک قسمت از کاروان جبه الصعد دار التجاره در آن ملک
برپا کرده بود کمیت و شرط نفر معهود ساخلو لازم داشت و از برای انتخاب آن مردان قرعه در حجب آمده و لیکن
صورت پذیرفتن آن قرعه صعب شد زیرا الخرطوم حکم اطاعت در چه سیر ادا در رفتن داشته و احتمال به مجبور شدن
ماندن یک یا دو سال دیگر بختی زیاد و در درای علاوه را دوده از ورمیان مردمان آدم خوار بر لوها عار بخت
ترین سلوکه میشود که در حق شما روا دارند و بنا برانی هر کس قرعه بنام هر که در می آمد بقدر یک ب

ماندن و آه بود که احتمال انجام و ران قرعه نمیرفت و لیکن از زیاد و نه حرفهای خوش و دلالت و افعالات
و وعده ها و به یدم نیز گفت که از ولی و شمن دوازدی کامل الیوم که در میان مجبوریم برقرار است انتها
روحانی ان نصیب قسمت آخرین نمودند ظاهر بود وقتیکه کاروان توانست حرکت آید و لیکن با چه شورش و غوغا
وداع زیاده از حد انجام نموده بود و خوبها در آغوش یکدیگر افتادند و فریاد و ناله و آه را بلند و سیل
اشک از دیدگان جاری ساختند و در همین هنگام از دو جانب از خلق یاده کو و فضول چادرها را
احاطه کرده تماشای این هنگامه را میکردند و حرکات وداع آمیز سربازان ما را میدیدند و در پیش چنین
نقش حمول میشوند در میان این هنگامه دعوی تیز و دیکه کوچک حماله و گرفت کوره جدا ای عوزه برازه
شقالان ویکان از گلوی خود بلند ساخت و بعدی نزدیک بود که از برد و ش خشم پوشیم و لیکن اعاقرب
بسیار گریه و زاری معلوم کردید در دوش مینوکر دا همه و هراس جان نیافت که اینک خواهند
خورد و مجبور تا تجارت عبیدی کشند و تجارت هم اتفاق می افتد که محبوس چیزی را به خوبیها و دکشند
چرا یک دو ای برای رفت کرده خواهند بود که از برای ماکول شدنی بشند لباس ابریشمی قشنگ خود هم
هم با و پوشانیدم او را تسلی کرده و از گریه و زاری پس فرو نشاندند و لیکن ماکولات لذیذه از خط ابش
در آورده یک چند روز خوراک مقوی و مطبوع و خشش را البته ساکت و چون یک کوچک شاهزاده خوش
بخت کوید در ابتدا راهی را پیش گرفتم که آمده بودیم و چ میل از جانب شمال شرق ما را به تپه ها

نواحی آن را فرو داشت و زمین های کنار رودخانه که از بعد طغیان انها گرفته مرور افراز حاصل
کرده بود یک اختلاف تا سه درجه شش ذرع و در بعضی جاها بین ایام درجه طغیان و ادنی درجه آنش از علامت
که سطوح مختلفه آب در کنار رودخانه کرده معلوم بود کما آنکه سرچشمه در جانب جنوب مشرق بکوه متصل
کافیه نه طول این مکان میباشد که در آن وقت ما بودیم این رودخانه اراضی ایالات [illegible] را
مشروب میسازد که در تحت حکم دیگری میباشد و پس از آن رفته رودخانه کیب با ملحق میشود و از کیان
این دو رودخانه است که رودخانه اُویالا بوجود می‌آید فورا از کنار آنکه گذشتیم و از آن بقدر نیم ساعت
طی راه کنار چپ رودخانه کیب را رسیدیم این رودخانه در راست بعضی کمانها برودخانه اُویالا بود
دقت در آن این کثرت بود و عمقش بود از روی قواعد هندسی اندازه آن را گرفتم زیاده از یکصد و شصت
ذرع یک عمق عرض نداشت برحسب حکم مونزا از زورق چیان ما را منتظر بودند و چنان خدمت خود را خوب
انجام دادند که در سه ساعت جمیع کاروان را گذرانده بودند چنانکه در رودخانه اُویالا طغیان شده
بود و در این رودخانه نیز سیلان آب و در کنار راست رودخانه نیز چنانکه بعضی جاها این سیلانهای
در کنار افتاده پانزده الی نوزده بود شده این حمت رودخانه را نه تخته کوه است و نه تمریک عمقش انجا
ذرع الی چهار ذرع و حتی یافتیم اینجا که در شهر مونزا الماله بلد اینجا نیز بقدری مزاحم میشدند که
اعداد زیاد از شب [illegible] با جستیم از آنچه در جای سکون مشغول گذرانیدن بار ها از آب بودم قشلهای

رسانیده که در جلو سوی بین سیلان آب سر برآورده بر هر جا از آن تپه‌ها برآمدم که درختان قوی
و کهن با جرأت و از آن بلندی کاروان را میدیدم که در میان درختان با آن چون مار [illegible]
و گاه گاه درختان الاّ بسیار انها را در زیر سایه خود پنهان میساخت و پس از آن [illegible]
که در کنار رودخانه واقع است غایب شده ابها طغیان کرده بودند و گذشتن از انها نه همین
طول میکشید بلکه زحمت زیاد داشت و کوره راهها بقدری تنگ بود که از انها لابد یک یک بایستی گذشت
اغلب لازم می آمد با بستند و بسیار از اوقات بجاها رسیدیم که جنگل را اقدر درخت بود که ما را از حرکت
آفتاب محفوظ دارد و آن وقت یک شربه از شراب با آنکه در شربه داشتیم [illegible] و چپق
میکشیدم عموما ملک چنان از زیب اشجار و زیور اثمار را انها آراسته بود که با وجود انهمه زحمات [illegible]
مرا سفر در نهایت گوارا بود و اسباب مسرات پس از گذشتن از رودخانه نسوم جانب راست پایش
گرفتیم که بطرف مشرق روان است و یک کوره راهی افتادیم که ما را در دشت مسطح واقع در کنار [illegible]
مشهور در خط رو بسوی شمال شرق گذرانید و در نزدیک رودخانه کادیابک مزرعه رسانید که ما را
در شب مأمن شد [illegible] و عمقش [illegible] رودخانه و [illegible] در حالت [illegible] رودخانه جزئی [illegible]
می آورد و لیکن حال اختلافات فصلی و موعدی در بهاران روز یعنی ۱۳ اوریل پنجاه و یکذرع و [illegible] عرض
بود و زیاده از یک ذرع عمقش نه سرعت سیلانش در هر دقیقه نوزده ذرع بود و جنگلهای [illegible]

با روزنهٔ تنگ و قوهای آتش زده با بنای انداختم ولی همه کم حاصل و خسته همه جلی گذشت و مرادم
در کنار بماندم از شوق تماشای آن را عهد و حصر نا ندانسته و در زیر آب رفتن زیبای رنگ که گویا با هم غرش لی
در آغوش کشیده اند را محو و متحیر داشت و من زیاد حفظ داشتم از دیدن آنها که جمیع اعمال و افعال برادر زاده است
سیل و شعف چون بر گزنا دیدگان موجه بودند اینک با جوی شمال وان و در زیر آب لایکردیم و در زیر یک
خانه واقع در چند میل فاصله این رود خانه پای اقامت افشردم و من فورا خود را در میان جنگل انداختم
انداختم حضور نباتات بسیار قشنگ برگ بزرگ و قسمی فیلدان فلان ؛ و کالا دیوم و ماد انتا ؛
که چون علفهای براق در لمعان پرتو شمس خانه نباتات را طاهر زرد زنا ده او لفی شراب
بزرگ مدارک کرده و اعظم ترین شب را با این هم درخشش کرده ایم کیوان و کبریت های چشمه ای از
تماشا می‌شد این مردمان ملک مرا مرد خوب لقب میدهند و یقین دارند که از آسمان آمده و از امام
صبح و خوش بخت آینده می‌بینند روز دیگر براه قدیم خود نزدیک بده بگو آنکه کاروان در آن قطار
بیکره ملحق شدیم در اینجا جای توقف خواهد بود از برای دادن وقت کافی به رنجبران خود در تغییر
دادن شستهای بسیار با چند هزار حلقه باید تدارک او را چاره کرد که تدارک آن نافانها [illegible]
ریشه ها و نقولات سال گذشته را کاشته اند و ما در بودن ماکولات عام است روز بعد بر نامیه رسیدیم
در مقام ما فوج [illegible] بود اند بیا شد بچه [illegible] از این [illegible] که دشمن خواهند گذشت و این [illegible]

بصراب عبدالصمد دارای آن است که مدارالتجاره ناحیه [illegible] خود را [illegible] یک [illegible] از
جانب مشرق و مراجعت کند با معینی زن برای اخذ شترهائی که بموا نده سپرده بود ولی آن راه
غیر معروف و بیهات و گذشتن از بیابان بدون آذوقه چگونه میتوان شد ما و جوابی عبدالصمد از
رای خود مستقیم بماند و ما مجبور شدیم از دوباره گذشتن رود خانه کسیلا تا به مالیات ده دیگرا
جبا شده و یک عدد [illegible] قایق [illegible] که پس از آمدن شخصی از خانه [illegible] دار [illegible] و کلالی
است بنابرین دوباره از کوتوب گذشتیم یکی از ملکات و هندکان آن داخل شدیم و یک
منزل رسیدیم که نیم فرسخ راه و در آن هم نمودیم و اوقف یکبار رود خانه رسیدیم غضب الحوکه از
شمال مشرق بجانب جنوب مغرب روان است و از کنار آن معلوم است که در وقت طغیان
آب شدت قوی میکند اسم این رودخانه را جویا شدم گفتند کاپیا [illegible] درختهای بسیار بزرگ
افتاده و از کنار رکنار رودخانه گذرگاه ما شد با جره راه بعد طی میکند و در کنار رودخانه بدون
و بدون یک آبادی و بواسطه این عدم آبادی خلق بسیار رسیده است از دسته های شمار غزالان
دشت در اینجا است و من چیزی ندیدم [illegible] بدون خیال [illegible] رفتن صید [illegible] در جلو
غرق در علف زار افتادن [illegible] ولی چه فایده [illegible] را فریقا جنون آورد است و فور
صید چشم را خیره [illegible] دور در آن است [illegible]

شکار اندام در سهو داشته و درازی علاوه از انداختن جنگ و بال‌ها دویدن‌ها و چرخ
زدنها می‌چرخ که باریکی تیر غزالها انداختم که اسباب حیرت زیاده از حد اهالی بلد گردید که در
عقب کاروان در کوره راهها در حرکت آن بودند تا آن وقت از اقتدار اسلحهٔ من در اشتباه بودند
یک غزال دیگر را مجروح ساختم ولی انتقام آن اشخاص با عصر آن را تعاقب کرده عاقبت بضرب تیر
تمام کشش ساختند در میان ما یک ساعت همهٔ تمام ملا آواز دادند که ملا کمان شد واقعه عمده روی
داده ولی نه این اشخاص هستند که غزال تیرخورده را مقتول ساخته آورده اند که من بحمایت کلوله
بر دانش خورده و نخواهند فهمید که این وقایع از برای مرغ تاره کذارد و یک سرازیب تند ما را
در کنار رکامبله رسانید که رودخانه تبت کوچک در یک دره عمیق که دره‌های کنکان یا دیر آن
و ارتفاعات مختلفه سر بر آن دارند چون حرکت‌ها در رسیلان است از انبوهها نباتات
که تا یک درجه ارتفاع مرتبه‌های از هم شکافته آن ملاپوش بیده برگهای براق و طبع نهد
با چیزی پیکر پیاسر درآورده و درپان نمرزارها یک نخل از جنس رتانگ خود نمایی می‌کند
که درختان تازه که برگهای آن منتهی شده اند یک نیزه هر ذرع قد پوشیده شده از یک
کرک فادری که بقلاب‌های کری میمانند یک ردیف فانوس ملحوظ قشنگ و ظریف ابتدا
بکر را چون تا چند با وجود وحشی گری ش این مکان را یک مطبوعیت و کوارائی هست که با نهایت

میل از برای ما امر اختیار رش مهمان کرد و از آنجا ما فرستادگان کوپا طی کردیم که در آن جانب
کیب لا مقرر دارد که از بابهای دیگر جانشین این اشخاص از جانب آقای خود آمده اند شیرعلی بعید
الصمد نفوذ شدند و این یک علامت بدی است این عمل را تهی مانند است که دشمنی و عناد را درک
دارد و هر قدر بیشتر میرویم از کنه که راه زیاده بیکرود و از تنگ فضا و سیل گاه‌ها باسیلان آب گشتیم
صدای آب فشاری سطوح متوجه به رودخانه رسیدیم و از کنار آن روانیم باید کرات از آن آب
شده و سرافراز تا از برای مکان یافت کالکیبلا در این مکان که امروز ۱۸ اوریل هستیم زیاده
از چهارصد ذرع عرض دارد و سیلان تند و سریع از جانب چپ آن است در این کنار
لب الوار مانند رودخانه تخته کوبی است پایچه و نقاب که کاهی به ترکیب سطوح وسیع
سر سطح ظاهر شد و کاهی مانند ستونهای خورده سنگ چون پارچه‌های بسیار عظیم یخ در مرتفع
ترین مکانش این کنار زیاده از سیزده ذرع و دو ثلث ارتفاع ندارد و حال آنکه از
جانب شمال در کنار رکه ما در آن هستیم و پوشیده بیک جنگل بسیار قشنگ است زیاده از
سی و سه ذرع و یک ثلث ارتفاع دارد و در بالای آن اراضی‌ها رودخانه منقسم می‌شود بیک عده‌ای
بشمار از انهار و مقدار زیادی از جزیره‌ها پوشیده از درخت در بر دارد که امواج
کف آلود آب رکنا رانها خورده و برشان میشوند و برفهای خود را بپایه‌های درختان که کاه کاه

مقطوع و تازه میشوند شاید جمیع انها رزوری کنار نشسته اند اقلا از برای قایقهای اهل این ملک هستند
و انکه صدای سرعت سیلان نجه با مسموع می شود این مکان را کیسک نام است و لا در زبان اراج عموما
جزایر شس خوانند که در میان برکه های پا صد یا محرز طی اماکن های کران و قایقهای مقدوده دیده میشود که
در نهایت سرعت از جزیره بجزیره روانند ولا احدی از انها رو بما نیامد و هیچ فرستاده از کوپا
نمایان نیست بالاتک نمیخواهند راه را بر ما سد کنند و این است دلیل بیش که مردم چنین از کاتا شده
اند و رحالیکه منفور کوپا واراتچاره دارند و تو انهمه انکه عبدالصمد فرزند تجار زنده با انها پیدا که از ترس حرامش
کرده اند راه ملک را بر ما سد کنند تا روز دیگر منتظر شدیم روز قایق نرسیده و این واقعه عبدالصمد را
کوارات و نه ملاقات کاتا با خبر برسند و جای کبر کردن انها مقدور نبود باید رجعت بقو نابه
نمو روزهای انتظار خود را غنیمت شمردم از برای گردش چند کردن در اطراف یک کریم مطر که کیاهی است
غیر متصور و لغت دارد چیست رنگ و بزرکه به زنبق باغات و باشماند اشجار و در انواع صد در صد بوی کیا
نیست متحیر و متعجم از انواع اختلافات اشجار آن ها که باش در لغت نیست و اشجار الحجر که نزدیک کهر
قسمش را دیدم بعد چشمان زیب بیام که در کیسباله دیده میشود دلیل است که این رود خانه را در همه فصل
مقدار بسیار راست این رود خانه معروف است بواسطه یک حیوان غریب که تو بیها با لعادتشان که
حیوانات غیر معروف را اولین اسم که بخاطر رسید شان میدهند آن حیوان را افاروف الجو میخوانند یعنی

کوسفند بحری توصیف و تشریحی که از برای من کردند گمان می برم که این لاماتین باشد وگویا از آن نسل که
اغلب در رودخانه های افریقای غربیه و تا بکال ورا آنها نکوپه نیز می برند و دیده نشده ایا این از آن
جنس است و همچو هم و لایک لاماتین در آب تازه تا میباشد که ایشان نیز متعلق است کیسباله را اخاکه
کفته ام باید عمده رک سیلان شمرد که در زیر دهان رودخانه را اسم اوایله را دارد و بنابه علما
که حاصل کرده ژدل [illegible] اخرا بور آیا ابوار آ در آن را چنین اسم نشنیده ام و گمان میکنم که شاید چنین
پیشتر اسم منتظم کیسباله که کسبار تری تربف عده دیگر ترتیب اسم حاصل میشد و در شش ترجمه کرده شده
و از برای اوایله سیلان فوقانی شرری میباشد و اگر نه این از کجا می آید انچه ما از اوایلات شمال
و شمال مغرب میدانیم یقین است که در این نواحی فقط در کفایت منبع و هم وسعت خاک نیست از برای
ایجاد یک سیلان که هشتصد درعش عرض است و بتواند یک دریاچه را مملو دارد که مقابل است
بدریاچه محیط در هر حالت آب اوایله ابتدا طغیان نمیگذارد مگر در ماه اوریل و حال انکه
طغیان شاری در ماه مارس دیده میشود از برای جستن دلیل این طغیان سریع باید گمان کرد که یک
شعبه بسیار عمده دیگر که نیست کیسباله جنوب تر است میباشد آمار چشمه کیسباله کویا کم محل اشتباه
با انکه سابقه منظور روو الطاء این رودخانه چنان مینماید که از زاویه شمال مغرب میرود تا آن که ابریشان
را نیز نام دارد بیرون می آید مرتکب از این عقیده میباشیم نه در طبیعت رودخانه و نه در ملاحظات

که در این باب حاصل کرده‌ام هیچ نیافته‌ام که دلیل بر صحت این عقیده شود در خلاف این عقیده را دلائل
ثبوت کذب و خلاف حاصل شده بنا برای اگر آنچه نزد اهل هر روز معتقد است که عبارت است از هفصد و
شش ذرع و در ثلث بلندتر از سطح آب دریا واقع است درجه ارتفاع کسبای سیلان را
با درجه دریا رموز اگر با دقت تمام از روی قواعد علمی معین ساخته‌اند بر من تعلیل حاصل شده
که این رودخانه در این صورت زیاد به ارتفاع دریاچه اگر آنچه زیاد شد جمیع رودخانه‌ها
که از این جانب بسوی سیل روانند مرا گمان آن است که وجود ارکره اکثر حاصل بکنند که در جانب
شمال دریاچه آنجا واقع است و حال آنکه آب رهنده کان سرچشمه‌ها ری را کوهی است که بار در
جانب غرب این دریاچه دیده است و کوه آنچه پیش نامیده است تولا یافته در کنار دو تا اولین با د
بودهای پر صفا و دیدار رود عظیم موج نالان رنگ و قرشنده و با بالاترین سقف بود که نظر خود را
بر روی آن رودخانه و امواج پر عربده‌اش انداختم که احدی از جمله سیاحان قبل از من ندیده‌اند
آخرین شبی که در کنار این رود بسر بردم مرا یادگاری چون نقش ... شده مکان و زمان بحسب
جغرافیا را مایه و محرک بودند و نوپهایم همه ... در کف و کوی ... باب سیلان‌ها و در
انتها ... مشغول به متعلقات آن شهر و مطلع تخیل اندیشه عجب را بر ... که ازبرای
انتهای این رود جلا شده و شمال است در هر رودان است یک نکته از سهو و اشتباه جغرافیا که انتها

بسیار را فایده است و کلید با توجهات غیر مفهومه را به پدرانه اعراب (جزیره شیمانیه)
در زنجیرها ... که فیما بین دو رودخانه تا محل الحاق آن دو امتداد می‌یابد چنانکه از برای انتها شمار
یک جزیره است ... اند چرا که ازبرای قدما به سیلان قرب راه مخالف سبب زند یعنی ابتدا را انتها
میکنند و انتها را ابتدا چنانکه محل التقاء دو رودخانه را که منتهای سیلان آن دو رودخانه است
ابتدای انتها میشمارند و بهمین قسم است که رومیها از محل الحاق دو نیل نخستین میرانند و از برای شش از
انکه بر این نکته ملتفتیم مباحثه با ایشان بیهوده بود و مشکل چون عوف عبدالصمد را مخالف قاعده مینمایم
وز او پرسیدم که رود کسبا که اینک در نظر ماست از کدام سمت می‌آید و بکدام جانب میرود یک
حرکت را همه حضارش رو بجانب مغرب کردند و بجانب مشرق و فریاد برآورده که های ای آقا
که میرود رو به بیرون از تاب و حوصله از این تناقض شنیدن منهم نعره برآورده گفتم شما مسلمانان را
همه اعمال مخالف قاعده است آنچه بر ما گناه است برای شما صواب است شما در مدت روز روزه
میگیرید و ما در مدت شب شما در صدر جای مهمان را از برای خود قرار میدهید و جای خود را مهمان آن
و دیگر با شما تعارف از کسی میکنند که شما را منزل داده با شما در روز تخم میکنید و شما از شراب
میکشید یک کلمه واحد و از برای شام ... است و هم خاکستری و یا دیگر آبا و ... شما شیپورهای خود را
طبل مینامید و طبلهاتان را شیپور شما سر پوشیده و پا برهنه میخوابید و آب را از روی سرچشمه‌اش روانی



عمل کمترین خانه‌زادان ابوتراب غفاری مصور
[illegible] ۱۲۸۰

سپارید و یک چیز مرا تعجب دارد که شما عادت راه بریدن ندارید و با پای خوراک نمی‌کنید اتفاقاً شکر که آن ملقبه‌ها در
خیال و عقیده سیاه فرمی ادارند از قوه متخیله بیرون است شنیک نیز در باب سیاهان جغرافیا همین حکایت
را اظهار کرده است روز دیگر راه متوازیه را پیاده پیش گرفتیم از رسیدن ما بای و بدیدیم که جمیع
خانه‌ها را که ما در آنجا منزل کرده بودیم آتش زده‌اند و این عادت بود برای آنکه اهالی دیگر نخواهند
در آنجا راه و بهانه بنا بر این جدا جدا می از رده خانه کوتوتوبک گذشتیم و تا وقت غروب آفتاب
خورسندی ده مجیر تو هار سیدیم و در آنجا شنیدیم و آنده قناری ما را بر خود طریق قسم تکلف کرده
و جنگلیان سرحد هم اکنون حاضر جنگند و زنان و اطفال را در اماکن محفوظه برده‌اند و بدبختانه
چنانکه سابق مذکور داشتیم چاره بجز رجعت در راه قدیم نداریم اینها طغیان داشتند و با تلاقیها را
گذشتن محال بود و کاروان را زیانه طویل لازم آمد از برای گذشتن شهری که خاک مجبور را از یکدیگر
فاصله داده و باین واسطه‌ها خاطر جمع توانستم نقشه جنگل را بردارم و این نقشه که در صفحه ۲۵۳
مصور است شکوه خود آن جنگل را بدارد بنوعی که از اطراف برآید و بالجمله تعجب آید از انبوه‌های
اشجار با این که در سایه و والانها و درختی رسته‌اند شاخهای قوی درختان پوشیده شده‌اند از یک
پرده ضخیم فلفل وحشی مخلوط به مرجان برین انبوه‌های طولی که داده‌اند اما او بنا نه که گوش فیلش نام
شاخها را با رحمه اند خانه‌های طریقه در بالای چوب ستونهای بسیار مرتفع ساخته شده‌اند سقفهای



عمل کمترین خانه‌زاد جان‌نثار مسعود غفاری صورت
مبی که از طایفهٔ آکاست ۱۳۰۳

سپس رسید و یک چیز را عجیب دارد که شماها ارت را ده هزار دیده و دیا با خوراک گنجینه بخش بشکه آن جنگلها را
خیال و عقیده به سه قومی اداره اند از قوه تخیله بیرون است نیست که نیز در آب سیاه شما از جانب انجا ئی که امن مکان است
را دارد اشخاص کرده است روز دیگر راه متوازن را در جای که پیش گرفتیم از رسیدن با بیابان دیدیم که جمیع
خانه‌ها بالا را که ما در آنجا منزل کرده بودیم آتش زده اند و این بصیرت مجبور بر آنکه این جا دیگر نخواهیم
را به جنگل راه در صدد جا جایی جدا می از زنده خانه که تقریباً یک فرسخ باشیم و تا وقت غروب آفتاب
مجموع با خون ده مجروح ما در سر بیدیم و در انجا شنیدیم دو آنکه نفر از ما بر غمو طول قسم خلف
و جنگلیان سرحد هم اکنون حاضر جنگند و زنان و اطفال شان را در اماکن محفوظ برده اند و ما هم نخواهیم
چنانکه سابق مذکور داشتیم چاره بجز رجعت و در راه قدم حاضر ایم اینجا طفیلی در شهر دیا حالا آنها را
گزارش محال بود و کار رواق را زیاد طول دادیم آمد از برای گذاشتن شهری که حالت مجبور داریم تمام
فاصله داده و با این واسطه ما حاضر جمیع توانستم نقشه جنگل را بردارم و این نقشه که در صفحه ۲۵۳
مصور است مشکوه حدود آن جنگل را دارد و بزرگی که با ظرفی آید و به جنگل بجلد نمونه آید از ابنوه‌های
اشجار بابان که در سایه دالانهای درختی رسته اند شاخهای قوی درختان پوشیده شده اند از یک
پرده ضخیم ظلمانی وحشی مجموعاً به مرجان ابنوه‌های طومار گیاه داده نشان که گزارش خیلی بعید
شاخهای زیاد بکار اند خانه‌ها طرف دالانهای چوب بستهای بسیار مرتفع ساخته شده اند اندام‌های

درختان با شاخ و برگ و میوه‌های نه خورده، حاصل سده‌های بسیار قوی و سنگین نباتات مرکز آسیا شده
این شاخه‌های پوشیده، از این لباس پر زینت سنگین مخوف جاهای چون شب تاری پدید آمده‌اند و درختان
کهنه آکنده است که شبیه‌تر به جایی است که آتش در لف نیست در آن جانب پشه حرمی از علف‌ها و اشجار
مجاور آمده که علامتی از طوفان نوح در آن دیدیم این دهه مکان مذکور از دهه گذشته نیز بیشتر
مینماید هیچ نیست که ما را محفوظ دارد روز دیگر اشجار بسیار انداخته شد از برای ساختن راهی در با تلاقها
و با وجود این احتیاط‌ها باز ما اگر تکلی فرو برفتیم اگر دشمن بقدر کفایت ما بر روا بودی در آن وقت با
بیناختی احدی از ما باقی نماند پس فردای روز ورود در وقت نمودار شدن اولین شعاع فجر رو به راه
نهادیم و در آن روز باقی و ورود بخاک زوانه نمودیم و گویا احتمال هلاکت به صبری ما را محرک به عبادت
علامات پاپوش فراوان را دیدیم که دشمن یکجا فرستاده بود نزدیک لطراعلام جنگ پنهان نهیج بروز
یافت که سابقا از آن مختصر شرحی رفت و عبارت بود از یک خوشه ذرت و یک پر خروس و یک شعبه تیر
برده و خانه که بجا رسیدیم که خاک زوانه را حد است یک دسته مرد فرستاده شد از برای معلوم کردن
راه و اماکن و قسمت خطرناک آن یقین شد شبی را به نوازش آمدند و ستون به حرکت درآمد نور ان
یک دسته انبوه شده از پامال نمودن نباتات و شکستن درختان و صداهای بر هم خوردن دیگ
و کچه و صندوق و قاشق و کوزه و سبو و شیونهای زن زده‌ها مخلوط به صوتهای رعد آسای فریادهای وحشیانه

سربازان یک فوج و دو دسته ساخته بودند که گردش ملک را نگاه میکرد خلاصه صبح سلام را با عجله تمام سواری
شدیم و در اینجا باز توقف نمودیم گاه گاه برق نیزه یا حرکت اسبی که از میان علف نمودار شد وجود
دشمن را علامت بود و یک نیم دایره وسیعی که با وجود آورده بود که وسعت آن همه جلو ما را توقف ما داشت
و ما بنا به حرکاتشان با احتیاط و کمال دقت حرکت عبدالصمد و ترجمش قدم سبقت پیش نهاد و از جانب
دشمن بقدری پیش آمدند که بتوانند صدا را بشنوند و ما در وقت گفت و شنود کم کم بیشتر پیش آمدند و همین
ایمه داری باشد این اشخاص از جانب طایفه و قبیله ابورد بودند و این نزدیکترین همجوارهای
قبیله ایشان میباشد با آنکه رعیت دولت بودند حرفشان آن بود که ما صاحب دشمن دولت را نیست
بشماری یک نیستیم بهمین قرار سواری از شر و خسارات جنگ محفوظ بمانیم و در این ضمن دسته دیگر آمدند
که ما را مطمئن ساختند که ما ایشان بدون هیچگونه آسیب از همه آن ملک میتوانیم گذشت و علاوه براین
بیداشته شترها برای عبدالصمد در چه جا گذاشته شده و از عبدالصمد خواهش میکردند ایشان را از آن
نمای خود قرار دهد من به عبدالصمد گفتم ایشان را چون گروی بگیرد و ما او خواسته ایشان را همه گرو
مطمئن ساخت که همه ایشان بخوبی خواهد گذشت و بدون اینکه ما در آن واسطه کاری ما را آنجا نهاری خورده
بودند و با وجود نبودن زنان در طلاشان که با این قبیله که ما شهر از زیادتی آذوقه که نکته ما بیجا
ساخته مطمئن کردیم روز دیگر در وقت طلوع آفتاب رو براه نهادیم از یک نهر گذشتیم و پس از آن

از یک باتلاق زار و قدری از راه قدیم انحراف جسته دهات متعدد معموره دیدیم محاط در مشتهای
مزروعه نوباوطه پت و بلندی بر آن رشته کاروان گسسته شد در نزد یک تو ... قبیله ایستادیم تا
کاروان بتواند بما رسید نیم ساعت پس از توقف روانه شدیم عبدالصمد با ده نفر ملازمان مسلح خود قراول
تش در جلو میرفت و در عقب ایشان راه تا پایان تازه اسب ... بمنزل تقریبا نیم فرسنگ
راه طی کرده بودیم من در جلو حاملین بارها در یکصد قدم فاصله به عبدالصمد میرفتم که ناگهان صدای
تفنگ بلند شد و پس از آن صدای چند تیر دیگر و در این بین آن اما ما بعد را دیدم که در میان علف
زار بسرعت تمام میگذرند و در این ضمن صدای شلیک چه در چه بلند شد و بعد فریاد و ناله و آه معلوم
گردانید که مجروح بسرعت تمام دویدن گرفتم و دیدم عبدالصمد ملازمانش مجروحی را آورند یک لکه بسیار
بزرگ از خون در لباس او ظاهر بود و در تفنگ او حاملین اسلحه اش را هر یک از دو را یک ضرب
نیزه که ایشان را از یک جانب بجانب دیگر سوراخ کرده و ما بر زمین با ناله مرگ بر خود میپیچید خلاصه
واقعه آن بود که یکی از آن راهزنان حمله در دام کشتن رو به عبدالصمد جستن کرده دست بر نیزه و فولاد
برآورده بیکو مردان یارت از برای اسلحه ما برای جنگیم با حرکت صبری و حفظ جان خود را بجانب
روات انداخته بود و نیزه بسیار بزرگ که به براد ... بر کتفهای او فرو ... و عبدالصمد از حرمی خانیک
قوه نا امیدی نیزه را از جراحت کشیده بسوی قاتل انداخته بیهوش بر زمین افتاده جراحت او بواسطه

پرهای پرنده های سبز به خطرناک تر شده و بقدری وسیع و عمیق بود که دست تا مچ داخل آن میرفت
شد و زیاده از ضخامت موی لازم نبود که کمر شکافته شده باستخوان رسیده و از آن جراحت دردناک
مجروح و ناخوش گردد پس از شستن زخم لبهای آن را بهم آوردم و با شش سنجاق دوختم و شال کهنه
بستن جراحت او استعمال شد در یک بیگه مشغول بستن جراحت بودم اهل کاروان به تاراج
اموال و با شتقاق ده پرداخته بودند بیک ما حضرت که از چند روز قبل جیره ایام قحط را تقسیم نموده
دوران تاراج غنایم انباشته تر کنیم ده تا ما گریخته بودند و این علامت بود که خیانت از پیش تمهید
شده بود پس از یک ساعت همه بزرگان هر طرف غارت شده بود و همه دهات قسمت شعله آتش
بیک طرفة العین مشغول بیرت قرا و نگذاشته شده و اختلاطش بجهة پوشش خانهای از او معروف
گردید که بواسطه یک حصاری بسیار محکم محاط و محفوظ بود در داخل این حائط خانه خراب شده که
مصالح خانهای او را داده بودند محل حفظ خیام سربازان و مردان ما شده بودند و سربازان
همه که گریختگان را تعاقب کرده بودند رسیده سر آن اباکها را که بجنگ آورده بودند آورده
در قدم رئیس خود که در پای درختی بزرگ بود نثار کردند این منظره را دیده بودند که در مدت جنگ از
ابدان خود جدا شده دیده نخواهند دانستم از شدت حرص و غضب بود که از خیانت و حیله دشمن در مردان
ما بروز یافته بود و گرنه حتی که مردمان ما بدان خلق دارند فقط تا نیز در قطع سر از بدن دارند و در

و در حالت جنبش و به غضب سلیمان ملک الله که بنیاد می شمرده دست زدن جهه یک لابد
بود و دین را چون امری اعتنا که بآن سر آن نداشت و ضعیف شمرده آنها را بجزء عجایب جمع شده
خود نمودم و در آن وقت ما در یک تیر رس جنگ فاصله یک جنگل بودیم که کنار رود خانه ما را آمده
اسبها از آن بگذشت و در این کنار مقابل بسیار مرتفع از ساحل تر قدری با خانهای بسیار شرق
در میان برقرارند و در فاصله های ما بین این خانها مردمان مسلح زیاد در رفت و آمد بودند که
مقصود و منظورشان از آن حرکات نامعلوم بود جمیع شیرهایی که عبدالعمد در اولین گذر ما خریده و در
ملک ما نه و سفید محسوب شده و بنابر عقیده مردان ما منحصر راه دو وسیله از برای راه عبور یافتن
آنها اسیر کردن تعدادی از زنان این قبیله است بجهة گروگه روانشوند مگر پس از اخذ دادن آنها
نیز کیفیت زمین ما را فراخور و مناسب منظور ما بود یک شته آب رود خانه و شکافها که چمن را
بریده بودند اسباب سهولت بود از برای ما احاطه کردن دشمن را و با حرکت از روی قاعده
مردان ما میتوانستند گردی بگیرند ولی این کیفیت زمین که اسباب فراغت دشمن بود باید اشکال
مردان ما نیز بود و آن چاشنگه گلوله های تفنگ اینها خورد و کم بدوا اثر وجهی که در میان علف پنهان
بود مردان ما بدعا شش بودند سربازان را همراه بودم و بهترین موقع آمد را از برای ملاحظه کردم
کردن نیز دشمنان تر چرا که اینها اقلا تا یکصد قدم میرود و حال مسافت را با صداها غیرمحسوس میکند

و حال اگر تیرهای ایشان را با صدائی چون صفیر میرید و نصف کمتر از آن و چنان معلوم میشود که اینها
اینها در وقت یقین جزردن بهدف است اما تفنگها را رسم چنین است مانند جنگ کوه نمیروند
عموما در عقب برنه و علف در کمین میباشند و از برای رها کردن تیر بر میخیزند و پس از انداختن از جا
با رقص جستن میکنند گویا شراکت بسیاری که خانها میتوانند که گوی تیر کوتولک شدن ما را استقبال کرد
بعضی را انبوه درختی بود که بلا انبوه برنه با ازان پوشیده شده بودند مانند پوشیده شدن نقش از انتقال در
حالتیکه اراده کاهی در وقت باریدن باران بهاری از سال انها گذشته بی تن و با وجود این از دشمن
دیده نشده کم بندرت و از برای جستن بجائی دیگر دفعه بیک دفعه فاخر در جلو کوره را آمی چند نفر از ایلان
اینها انگار را آه بر مردان میبستند و حرکات رجزخوانی بسوی اینها نمودند و از کمینگاه عقب الکان
رجزهای جنگ بلند شد یا از اینها جستن بسوی آنکه وحشی را در سر خود زده بسیار مانند فحش از زبان خود بلند
ما جاری ساخته یک گلوله از دهان برزمین جوا میشد یا در پیش آمد همان نظیب بالجمله بقیه اینها از نظر پنهان
شدند و از صدای علف گزافه معلوم گردید و این هنگام دم رفع گرفتن بود و مردان مانعی شده رند
دلها عدی را امیدوند و خود را بقریه رسانیدند بدون غافل کوه یک تیر تفنگ که از برای رسانیدن
دشمن دلیری احتمال شد مرا سربازان مانع رجعت منزل کردند کشته ما چند نفری از حمالان شد
و نفر از نوبهای ما نیز جراحات خطرناک بیند حاصل کردند و در روی تخته تیر کشان رسانیدند دیگر جرات

عبدالصمد و این مکان قائل هم رفته بود و بجهة رسیدن امداد و در مدت شب اهالی بلد جسور گردیدند و شعرا
جنگل را از رجزهای جنگ مملو ساختند و مملو بان رجزها بدترین فحش و ناسزا و آن فحشها هم بزبان
عرب که گویا مخصوص اموخته بودند از برای ما بدیه ساختن به نوبهها و عقب برنضی از آن مانند ترجیع
منتهی باین کلمات میشد مرک بر بساط بساط بساط را با بدهید ما گوشت لازم داریم عبدالصمد این
ناسزاها و دوریهای عقب فرو شد و با وجود ضعفش که از بحقوقیون کهیده حکم نمود او را بر سر نیزه زخم
در صف بردند که از و راه او دشمن میتوانست دید تا مدت یک ساعت شمشیر او در دست نحوک
داشت و با صدای رعد این سخنان از دهان بیرون داند بساط را میخواهید اینک بساط خویش تفگ کنید
بساط امروز اینجا با یکصد نیزه بجنگش آیند بیائید اگر جرأت مینمائید و با یکبار تیغ تمسخر آمیز
کلمات خود را از ایشان انداخت پوشیده و پوشیده یعنی گوشت گوشت و این کلمات بزبان نیام نیام است
که عبدالصمد بخوبی و سهولت از السن را آن است از برای تکمیل جلوه و رجز بسر برادر خود الجمیده
در لباس محترزانه پیش ساخت که او خود در آن جوی لقیه بود و با یک دسته سپاه و به جستن دشمن
فرستاد که پدیدار گردید تا وقتیکه روز با خر رسیده بود یک قدری فاصله جنسی ما و از انها را دیدیم
که از جانب جنوب می آیند تنها اولین ردیف انها مو دار بود بقیه انها بواسطه علف بلند و بوته از
نظر ما پنهان بودند و لا نعره ها که گوش ما میرسید مانند غرش رعد بود و از آن حفظ تعداد دشمن

معلوم شد که سربازان ما از راه محفوظ فشرده بیرون آمده رو به پیش قراولان دشمن شلیک نموده
پنج نفر از انها مقتول بیفتادند و بسیاری دیگر زیاده کم خطرناک مجروح گردیدند متوحش از این یورش سخت
دشمن فرار برقرار نمود و از اطراف کاروان متعاقب گردید و از نیزه های خونریز انها زیاده از یک
نوبه صدمه والم دیدند تعداد دشمن را که باین قسم فرار نمود ده هزار عرض دادند نزدیک نصف
شب بود که یاران ما بازگشتند و سر نیزه های انها از کیسوان جمع که دشمن زمین را از آن و یک قسمت عمده از
ملبوس و زرینه و اسلحه خود که سهولت گریز مقرونش ساخته بودند مردان ما انها را تا حد ملک سکون
تعاقب کرده بودند در وقت مراجعت از دوات خانها از صحبت فقدری اخ قه آورده بودند که
کفایت گذران یکماهه همه کاروان را بنماید روز انه دیگر در وقت طلوع فجر یک دسته عمده از
سپاه بجهة وقوف از حرکت و وأنه بجانب شمال فرستاده شد که احتمال میدادیم که در مدت آن
روز بروز نماید دو ساعت از رفتن سپاه گذشته بود که جمعی از اهل بلد را در آن جانب دره رواندره
روان دیدیم از پس مرتع انها معلوم گردید که از ابالقها میباشند هنوز یک نوع حقیقی از انها ظاهر گشته بود
طول گذشتن انها اقدر ساعت شد و تعداد انها و ث کم ده الی دوازده هزار شد و ما در الحال انکه
رئیس انها رسیده و این حرکت را سبب آن است این مراه را بجهة رفیقی ما میروند که در شبها راه فیل کیر
نمایند و لهنه بر خلاف این صحبت از جلو چهل نفر با زمال گرزان شده بودند قدری بعد تر بواسطه نام …

خود اگاهی یافتیم که در وان به جب اقوای نیا فتن از فال افروز نحو که سبقا شروع شد سپاه خود را
فرستاده بود و باتفاق از این عمل او سپاه در غضب شده استعداد جنگ را از دست بداده روز
چهارم یکی از دشمن والا او دات از نظر غایب شدند عبد الصمد که یکی از صدمه جراحت رحمت یافته
دار از دکشته بود بطور حتم رفتن را انجمن اختیار نمود با وجود اسرار زیاد فی روز دیگر از راه حرکت کرد
و بجای سران آتش در انها دیدند و خرمنهای زرت و سیاه دانه را آتش زده و گنده بر باد افسوس جمالان ها که
تنگ عبور بیابان در پیش میدیدند پراکنده بصحرا شده بدبختانه بر داشتن انها مقدور نبود چرا که مردان
ما در وقت تاراج دوات یک قسمتی از شترهای عبد الصمد را یافته بودند و حمول جمالان تحمیل شده بود
چون نزدیک به نهر رسیدیم یک مرگ تیز ما را پذیرا شده و با گلوله تفنگ که او را جواب گفت
استعداد عملش مانع آمد در بحر زر هر زر رود خانه دیاله تو کنه گذشتیم که در آن موضع در عمق یک کلوی تاریک
میریزد و جانب شرق راه قدیم خود را گرفتیم که از انها رزیاد پیوسته بدالان شجری سگذرد
در چنین گذرگاه و در زن که بجهة برداشتن آب گرفتار مردان ما گردیدند شب رسیده بود و رعد
تمام خیام را بر پا نموده بودند باران چون سیل میبارید و در … چنان کل بود که هیچ چادر را در جهة
نگرفت و در الحال آن بود که چادر مناسب خوابید بود و دیگران را چندین دفعه از کوه که مراد حفظ
آن اعاد نمایند در میان غرش های طوفان نالش های شتر آن ایران را شنیده میشد که از کم

کردن زنان خود میکردند روز دیگر در میان انهار شمارا افتادیم که بواسطه خم و پیچها و تقاطعات
بسیار و حصر خود انگلالات سدها را بی وجه آواره بودند که لیوینگستن در غرب تانگانیکا یافته بود
و آن مسافر بزرگ آن را شبیه بخطوط منجمد شده یخ روی جام ... در زمستان دیده میشود
دیاکه و میبن واله در باره مرتبه او گشته شده اند سرنشینی سطح جزیره ... کرده بودند و
پس از آن یک سراشیب را در باره تعلف زارهای نم شما در ورا بعد ... رسیدند که از تخت زمین
بجانب شمال روانند روزانه دیگر در دهه شاه ذره خانه کند دکو رسیدیم که در دو طرفش منزل
کرده بودیم و در غرب دارالتجاره واقع است این دارالتجاره نو کیمکرابه دنوا آن چنان است
و علاوه بر این از جانب جنوب حملی تعدیات و حملات وانکرو از جانب غرب ... برادر او
میتوانست شد و عبدالصمد را منظور آن بود که دارالتجاره را در همان محل بر پا نماید که مدتی توقف ازو
نابود و پس از آن دشمنان خود را از پیش بردارد اما مرا تکلیف آن شد که بطور حمین در آن ...
بکنارهای رود خانه تا بابیس(?) بروم و تا آخر جنگ در آنجا متوقف شوم پس از ارمغانات ...
سفر اخر خوش بخت بودم از خوابیدن در جنگل انبوهی که در کنار رود خانه واقع است خانهای
مصنوعه از برای پذیرائی ما تازه برپا شده بود ما پس از شدت حرارت کاسته و ملایم ساخته
بود برای روح بخشی مخلوط بعطرهای نورشکاره و آن رستجار ... جمع نموده رفته ظاهر ...

[illegible]

باز بیداد و اعمال جراحی چنان سریعانه پیش رفته بود که پس از پنج روز مجروحین آمده در منازل تازه
خود قرار گرفتند و دارالتجاره قدیم میتوانست از دست داده شود و در این مدت سپاه تدارک
خود را مهیا ساخت و این واسطه فورا عبدالصمد رو براه نهاد و از برای فتح آینده ... هیچ ... نبود در
حالت جزب حرکت کردن غیاب عبدالصمد را اقلیت روز طول بود و از برای ما ... از وقت او ...
موجه گشته ولا باشی ... را نمائیم و با هر نوع حرف کشیم هیچ قسم از حوالات را انجمن و ... اسلحه ... و بعد
امیدمان به پنج قطعه مرغ کوچک ... که عنوانهم عبدالصمد از کجا تهیه کرده بود خوراک مقرری
مرکب بود از یک مرغ که بزرگتر از کبک نبود ولی پرش کوچک از نان الزین(?) که هم تلخ و هم ناهموار بود و برای
خنک ... که از برای ما آماده بود این مختصر خوراک زیاد و غیر کافی بود و مدت طول میکشید که ... گرسنگی متحمل
دام روز با خود میگویم که ... چگونه زنان ... البر بودند این نیز بود که آن اشخاص مهارت عجیبی داشتند
در یافتن در جنگل هر چیزی که میتوانست ماکول شود و من نیز ... در نهایت اهتمام تجسس در
اطراف میکردم از برای یافتن امداد بجهة خوراک حقیر و مختصر خود یک لانه بسیار بزرگ ارضه در ...
دارالتجاره قدیم بود و همه شبها ... که بیدار بود ده هزاران ارضه که از لانه داشتند بیرون آمده اطراف
آن لانه ... میپوشانیدند و پس از انداختن پرهای خود ... درروی یکدیگر برجستند و مردان
ما از آن زنبیلهای مملو می آوردند که ... در تابه با جوش شده روغن ... که ما را ...

مخلوط با دانه زرشک چون خوراک مرغان کشته میکردم با این وجود گوشت که از مدارک و لابات
مجبور تو قدری از برآیم مانده بود بجز با مرا کاملا نشسته اگر نان و بقولات میبود ولی اینها بکلی کمیاب
بودند و همین مقدار بقولات خورده شده بود و فصل که ما بخود باکره تنها به حد اکثر که
قسمی از کرشروبت ولف آن را بکلی کرشت حواله کرده ..... و حضرت میکنند اند در
نقش ضبط کرده با دم کرده بتیم که کاری است سطحی ز لشبه ولی در آن فصل بیشتر ابتدا از این
کرده بود و بزحمت زیاد قدری از آن پیدا میکردم که در یک دهن بگنجد هر قدر ما تنگی زیادتر و بزرگتر
بود اهتمام زیادتر میکردم در یافتن شغلهای شعوری و عقلی از برای مشغول کردن کمابیش جسم
و خستگی جرم طغیان میکرد در میان انبوه های جنگل میدیدم که جلوه و شکوهش خیالم را از ذا
و فریاد [illegible] میکردانید در مدت بارشهای سیل مانند مشغول بخواندن چند جلد کتب مکرر خوانده خود
و کوچکترین منتخبات چاپ شده میشدم با اشتیاق تمام نوشتهها که کتبها را محفوظ میداشت [illegible]
و خورده کاغذها که دور [illegible] جلد کتاب بود برکشیدم و این پارچه های روزنامه
تنها بود که از مفید بودن اخبارش محل این انتخاب گردیده و آن اخبار عبارت بود از وقایع
روز و ادعا و اطلاعات نزدیکترین آنها با نهایت شوق خوانده میشد خراب [illegible]
[illegible] پنج هزار [illegible] لطری [illegible] روزهای جنگ [illegible]

و احتمال فنا مان را زیرا که اعتقاد و آن اکل غذایم و آن شال اسب بیانها مرا دادیم بخاطر آمد
و از برای سنگ مجلو بدبختی نیست چنانکه با کذاب شراب جو و [illegible] کباب پخت تازه کار
سید بودم گمان میکردم که پس از خوردن یک قسمت خوراک با کمال خوب بیزار کردن و خود را از هر
کردن از برای تاریخ روی سنگ این کلمات یا از حکایت روی آن آنچه از نیمانده هر چه خورده ام
واشیدم بود در ادا و خود هیچ خیالات از فرط رقت خوردن و [illegible] نقش خیال و خواب
شد سه هفته گذشت و جز از عبدالصمد رسیده ماندن در آن مکان مقدور نه و از برای گریز از این
بلا که ما را اسباب فنای یقین بود همراهان را تکلیف کردم به رفتن در یک از نزدیکترین منزل
در چهل میلی فاصله از جانب شرق [illegible] یک دارالقبا ره برپا داشت آن نواحی افق بود از زاده
و از ده حمال مرا لازم بود با اینها رسیدم از این اشخاص بچه شوق و شعف مرا همراه شدند روز دیگر
ما روانه گردیدیم یک [illegible] از ده میلی ما را [illegible] که کاری عبدالصمد بود پس از آن شکمها
و گرسنگیها فرق مهمانی [illegible] او شدیم از [illegible] و شراب و زیاد و از [illegible] ما را مهیا بود
بر اینها قریه نیز علاوه شد که به سبب و سرور [illegible] صید کردم این مرغان در همه نواحی و دهات
دیده [illegible] که بر اینها خوبش و [illegible] میزنند و ما را آنچه که از فقر و فنا ما را [illegible]
[illegible] را جنوب شرق راهش گرفته از [illegible] گذشتیم و پس از آن راه جنوب

جنوب شرقی انحراف یافت که بایستی تا دارالتجاره قربانی مستقیما رفته در راه دهات دیده شد که
با نظر دهکانها با سنگ بسته و سر رال و مجموعه زارها نور دیده شد که زیاد ارکیده همه غرق دریا می‌شدند
داده چمن زارها و مرغزارها محل عبور کرده که علف نیده است که در انها بجز گلهای قرمز و آبی و در آن
نظاره شد از انهار کوچکی که در نزدیک آن میرفتیم گذشتیم و خود را در کنار رفتیم یافتیم که رودخانه
ثبت کبک که با صداها چون ناله عاشقان از میان تخته کوهای کنیس میگذرد و در مرغ چند دفعه مرغ
هندی در دو اطراف این رودخانه بسیار است در آن مکان رحل اقامت انداختیم چندین ماه بود که ما کوله
چنان کوارا نخورده بودیم و در اینجا دیدن مردمان را حاصل کردیم که یکی از کارگزاران عبدالصمد بود
که با تبه نوعغوکی که در دارالتجاره را حفظ میکرد که در میان یک اثاث آباد پر ثمر زراعت واقع بود مردمان
قوراما را مقوم خوب بود و زمین را به یک افق بسیار خوش منظر کوه در جنوب شرقی کوه با شکوه با کره
جلوه گری داشت و قدری از جانب شمال قله کوهی هویدا میکرد که داهو نام داشت در دارالتجاره
جز بسیار رطوبت و زراعت سبز که یکی تغاری مطلوب است و یا نمک در آن یافتم و نه کره و یک جز خوج
که در آن یافت بشد زیاد و مایه مد کمانه چه با انسان بخوش بود که بتواند در طباخ خانه می دخل شود در مقابل
بیابان نه پیدا ابادی گسترده شده که بواسطه انها بریده شده بودند دلیلان که مردمان با داد درست
اگاه ار راه میبودند و مردم متوحش و منظر بودیم که ما را بیابان با بوکری ها افتیم که ما را دشمن بودند و ادعم

و ما ابکا مشغول در جنگ انها شدیم پس از گذشتن از رودخانه ماچیده بواسطه یک گذرگاهی
وارنیم در رختها رجستن چون مرغان از شاخ بشاخ داخل یک انبوهی از باستان شدیم که منظم
است در تمام بیابان و باستان قلت یافت میشود و این انبوه بقدری درهم است که راه بر دلیلان
گم شد ابرهای ضخیم علامات باران و برق و صاعقه است و در نهایت سقف و خوش تحریر خانه
در دست آوره یافتیم و فورا در انها رحل اقامت انداختیم بعضی باران چون سیل ما را از آن کار مجبور
ساخت و لیکن هزاران هزار از حیوانات موذی و حشرات الارض ما را تا صبح مهمان نواز بودند
همه شب از رفته مشغول جویدن تکه تخ بودند که مرا باب و رفع مجاورت این حیوانات مهمان بر دن
زیر خود انداخته بودم و در این فهم یاران و پرستاران با صفیرهای خوش شان آواز خواب از آرام
میخواندند و مرتبان مرکبا دری رقص پا میکردند و هزیا شور نا مهمان قدر فوق عظیم ما نداشتند
دیگران بودم در عاقبت پنبه در گوش خود نهادم بخوابیدم خلاصه وقتیکه بیدار شدم هنوز بسیار رحم
ونی گرسنه و از آثار ... ن خود را بدرا طاق رسانیدم و در رختهای درون گرانی خود را دیدم که در این
پاانتظار نه به باران در خراشیدن زمین مشغولند با پیدا یافتن ریشه ها گرل ولیکن امید بوقوع نیرت
و ما روانه شدیم یک گروه راه ما را کنار رودخانه ترشی رسانید و در اینجا بچند خانه محقر که صحرا
نرمایه وحشت و اضطراب انها گردید از اینجا دلیلان را نیز راه برداشتیم و آن روز قبل از غروب



عمل کمترین خانه زادان ابوتراب نقاش باشی غفاری

[illegible] ۱۲۹۲ [illegible]

افتاب بمنزل مقصود رسیدیم واقع در آن جا ملک بیام بیام دار التجاره توماس پیش قراول ملک
از جانب خاک طایفه یا بوکرها که ملک [illegible] اسباب فراوانه بقدرها بود در ملک بیام بیام و
چند روز پس از بیرون رفتن [illegible] آتش در این دار التجاره نهادند و سکنه آنرا مجبور بگریختن از آنجا بوزای
نمودند ولی بسیار زود نیمه و بیام بیام ها در آن هنگامه و کارزار بهلاکت رسیدند قدری بعدتر از آن بر
قرار مستقل شدن توماس جمیع ملک را بحیطه تصرف پسر کابه در آوردند بهر حالت رسیدن ما پس از
انقلابات مهمان نوازترین بودند از ما در اینجا شاه از یکسال پیش از آن توماس سفارش کرده
بود که اگر اتفاق برای ملک او آورد نهایت مهمان نوازی را مرعی نمایند در پنج میلی فاصله به دار التجاره
کوه باکینره از میان ارض مسطح سر بر آورده و بهیئتش جزیره را مانند و ارتفاع ۲۰۰ متر بهم ماند مخروط است
بلند و مترجم جابر بیام بیام در زبان مکان چنان بر فایده نهادم او را با ها مور رسیدم که تپه ایست از
گنیس و [illegible] وضع در [illegible] انقطاع و نظر انداز بسیار خوش بر آمد که هاری بسیار مانند [illegible]
که کوه باکینره بمراتب بلندتر و برانها مسلط و مشرف است در میان این دشت مسطح نمایاند یک رودش
پر پیچ و خم و زیاده از حد بارقت در میان تخته سنگها دارد [illegible]
بسیار بلندها را اگر به مقصود رسند در میان راه از رنگ سنگهای حبش که ما از روی آن گذشتیم یک نهر [illegible]
میگذشت که راه خانه دیوار سرچشمه است و این راه خانه که از آب دهند کان معلوم رنگ فته است ثیل



عمل کمترین خانه‌زاد ابوتراب غفاری
تصویر ۱۲۹۲ [illegible]

اتفاقاً به منزل مقصود رسیدیم واقع در آن جانب که ملک نیام نیام در انجا بود قرای بیش قرار و املاک

از جانب خاک ... با ... که ملک ... قرار داشته ... ملک نیام نیام و

چند روز پس از بیرون رفتن ما ... و بیشتر در این ... ... از ... ...

... بسیار از ... نیام نیام در آن ... رسیدند قدری بعد از آن

... شدن ... ملک را ... پسر ... آوردند به حالت رسیدن ما

... انقلابات ... از آن ...

... اگر اتفاق ... ملک ... نمایند ...

کوه ... از میان ... سر ... آورده ...

بعد ... نیام نیام ... رسیدیم که ...

... و ... بسیار ... آنکه ... بسیار ...

... کوه ... از میان این ...

... زیاده ... از میان ... سنگ ... عمق ...

بسیار ... از میان ... ملک ... چشم ...

... که ... از ... آب ... معلم ... است

و این سرچشمه را احدی از اروپائیها تا این وقت ندیده بود و روز اول نوبیان خود را در تابستن
که در آن حالت بر آب بهتر بود در این ورت زیاد آورده بودند که دیگر رسیده بودند مرغان هندی
مرغان هندی را انقدر که یاد در منزل جسته بودند و خارجها معاینه چون انان که در آنجا با محوزند بمقدار
زیاد میروند خدمه عبدالصمد خبر از خود داده بود پس از مدت کمی عده سپاه رسیده و بعد از آن
عبدالصمد که دو اندرون را پنهان در کرد کاهش نیافته بود آمد و بنا بر این شیرها پیدا نشده بود در آن
سفر هم جنگ در مقابل معلوم بود که هیچ طرف رشادتش را نکند تمام قسمت سپاه و دامن کاتابکان
مغرب قرتباره شده بود مدت انتظار را اینها را کشیدیم و چون خبر از اینها رسید عبدالصمد با چادر در
رفتن در عقب اینها شده اول در نزدیک خانهای کوه انش خفتند و روز دیگر در پامین ...
نوآه که در آن حمله مورچه گان را نتوانستیم از خود دفع نمایم که مانداختن علف ... خود را با اینها
و پس از دلمه ساختن بقیه شام خود را از گوشت اینها روز پس از آن در کنار رود خانه نوآه
که دیوار علوی میباشد اطراق داشتیم عرض خانه مذکور رود در این موضع زیاده از یازده ذرع
و در ثلثش عمق آب و در هر دقیقه ثلث و شش ذرع و هر ثلث سرعت سیلان همه حالان پوست
درختان را جمع کرده و از اینها الیاف کاغذ درآورده و هر خشب بسیار رقیق یافته و آن جا
طناب را سرکا ورزیدن و واسطه بیخ قوی و سری دیگر به درخت محکم بسته شدند و رشته و در ...

دیگر آنها را از آب گذرانیدند بنزال و زر سخت و محکم بستند و از فوق چند قطعه سنگ برای وزن
یکدیگر در روی رودخانه مصمم کردند که یکی از آنها در آب بود و دیگری بالای آب ده نفر از زیبان
رفته در روی طناب عرق در آب کمیه طناب خارج آب بواسطه قوت سیلان پاشیده
دوستهای آنها را آزاد و باند و جمیع بنه و اسباب را از آن گذرگاه پرخطر با وجود همه هراس از حد
افزون گذرانیدند غیر از برای بارهای غزالی جو خود را که بایست از رود برند درین باب
دیده آنها غیر بود که کمتر از سی نفر وزن نداشتند و معلوم است اشکال گذرانیدن آنها از برای
آن بیچارگان و روز بعد اخبار وحشت آمیز از آن سپاه مأموره قرچش قبل از رفتن به عبدالصمد
رسید به رئیس قبیله از برای جدال با آن سپاه مختصر متفق شده بودند احمد سرکرده سپاه با دو نفر
از بند دیگر مقتول گردیده بودند و از خود پنج نفر را زکه همراه آن سپاه را مرکب بودند پنج نفر
مجروح با خطر شده بودند و اوقفه آنها سرعت کم شده و نمی توانستند بدون خطر جان بیرون رفتن
اب رود عبدالصمد فورا وحشت از سپاه مرجعه با امداد آنها فرستاد و ما راه خود را امتداد دادیم
آخرین منزل ما در خاک نیام بنا بود رشتو دیگر رودخانه پنج شد روز دیگر از رودخانه ماکر
گذشتیم که در آن وقت بیست ذرع عرض و سه ذرع و نیم عمق و در هر دقیقه سی و دو ذرع
و یک ثلث سرعت سیلان داشت درختهای قوی و کهن در کنار آن پاشیده و در دل زمین مستحکم

داشته در روی این رودخانه طنابهای متوازی و یکی بالای آن در دیگر کشیده شده و نیز بین
آن در دیگر متوازی بعوض تخته قطعه‌های شاخه‌های نازک و چوب بسته که به از برای رسیدن
بآن پل آویخته و فرود آمدن از آن یک پلکانه مرکب از شاخه‌های درخت در جانب رودخانه درست
پل برفت و آبادی در سفر آنها را آن جمله از برای گذشتن از رودخانه همین وسیله را بکار برده بود
و امریکاهای جنوبی همین قسم پل می‌سازند و بالا آمدن از منجنیق چه کار لازم بود و پس از آن چندین از
شوخ شوخ نهچه رسیدن بآن نردبان او تخته عقده عقده و قسمتی جمیع از آن گذرگاه چون پل صراط گذشتیم
روز با عجز رسیده بود و فورا در عامه فرا از خود سرعت خیمه‌ها را برپا کردند و از آنجا عبدالصمد ملک محبوبی
برفت از برای برداشتن شیرها همراه نگه در ورود انبار و نیم نام خود داشت بنه و اسباب خود را
کوب بمرفت روانه ساختم و من خود با عبدالصمد همراه شدم چون دوباره داخل بیشه شدیم شیخ او
صدای زیاد غرور از میان انبوه درختان شنیده شد و در آن مکان ماندیم با احتیاط
نزدیک آنجا شده پنج رأس غزال بزرگ که واقف به نزدیک شدن ما نبودند در زیر تفنگ یکی از
من دیگر از دو گرام خاک که دیده و غزالان بحث و خیز دور افتادند و ما از عقب صدای افتادن جسم سنگینی
معلوم داشت که از برای امشب غذای لذیذ آماده خواهیم داشت غزال بلند و بزرگ که انعیلب ایراس
نامیده میشود زیاده از دو ذرع جثه دارد و دو انواع شاخ او با لگد تر است و تا ورا سر بدست

دجوش و دار الاجب دهای ملح طبیعی با تمونه سطحی تشته بیکدیگر از آن داشته بود باشند نقشه
صحیحت وشتم چنانچه که چه قدر شاخ ها دیگری میتواند تفاوت داشت در آمدن روش
امروز دوازده نهر گذشتیم سه اولین نهر به رود خانه تیج میرسند و چهار دیگر رفته به فرات ملحق
میشوند که در وقت غروب آفتاب بان رسیدیم در سواحل آن دار التجاره ایلچی پنهانی در
میان اشجار بام بر ده ها واقع بود و در اینجا من جدا گشتم از عبد الصمد که از برای باز دیدن ملک
میتوی خود مرخص رفت و از آنجا اول بروش خود در سه زولیه پس از یکصد و پنجاه وشش روز غیاب
و پانصد و شصت میل طی مسافت برای کوهستانهای متفرقه به بایه رسیدم در آنجا بقدری متوقف
شدم که قوت رفته باز آمد و نوشته جات جمع شده همه را بجا آوردم و اشیاء تازه و قیمه
را به بستم و حالاتی تازه بگرفتم در روز پنجم از جانب شمال روبراه نهاده باران های سیل مانند
و سیلها را دور فرو طغیانهای آب طی مسافت را صعب داشته تیج که از آن گذشتن لازم آمد
در ۱۲ زولیه کمتر از هشت ذرع عمق داشت بقدر یک ذرع و نیم کمتر از طغیانهای معمولش
سطح آب داشت و لیکن بار جهاز شب را در کولنگ بودیم و روز دیگر در دار التجاره کاناکانا
مرده بود و همه مایملک نیز علاوه ش متعلق به پسر ارشدش شده بود دار التجاره را در اصلاح ترین رونق
یافتم بنگ ها که گریخته بودند نهی رجعت کرده بلکه جمعیت انبوه با خود آورده بودند در آن وقت شش صد

آب خانه و در اینجا بر پا بود و اقلا دو هزار و پانصد نفر جمعیت و آبادی اراضی هم به همین درجه ترقی
کرده بود از دوباره دیدن این دشتهای وسیع و زراعات متعهد کننده و فور حاصل دار الامر
سطحه و هر خورده که نسبتش مخالف نزاکت داشت با وحشی گری جنگلهای بانگ مملو از قهوه و اسکا
مرا از وطن بخاطر می آورد تنها دیدن مردمان پوشیده که لباسهای سفید شسته و شوییده در بر
دارند و نظم اکل و شرب شام و نهار و اختلافات حرکت مرا گمان بود در شهر هستم و تنها
رکاتکه که از خار رطوم که به من فرستاده بودند رسیده و فهمیدن که آن ترکها از بیابان مغبون
شدند که بچه نحو انها را پذیرا شدم از رطوبت وحیوانات حشرات الارض مختصر غلبا بانها رنجیده
بودند و لیکن بقدری که از انها مانده بود که شعف و خورسندی مرا با علی درجه رسانید میتوانستم
تعارف بکنم از آن دار التجاره نیام که با مهربانی ورا لیکن مرا پذیرا گشته و مهمان نوازی کرده
بود و خدمات و زحمات خدام را تلافی نمایم و خلاصه تدارک سفری تازه مهیا زم یک مایوس
بنواحی مغرب مملکت نیام نیام ها باشتی عما قریب صورت پذیرد ابو قرون بایستی در آن شرکت
نماید مرضع و مرقع بسیار خوب بود که من فیضش را برم جمیع سنگینها و سختیها از خاطر رفته بود و خبر
از رحیل دیگر وحشت انگیز مغبوط طبع شد راب چیزهای لذیذه دیگر را داشتم از خوش اگر
مسافری را افتاده چون من در آن وقت در چار دیگر دید چه خوش بخت بشدم در اما ده

بر

از برای او از هم که نه بارکون دربست یک بطری شراب به یک لیره اراحتی در مرکز افریقا
یک چنان خورش بحتی غیر منتظره است که بی اختیار بخیال ملک خانات صدا و ندی می افتادم وحلقه
پلیکرات را بخاطر می آوردم افسوس که همه شعفها بخیر بخشی نمیباشد

اولین یازده روز سپتامبر را صرف یک سیاحت در کوه کوز نمودم که پترک در اول دفعه
در سنه ۱۸۹۰ باینجا آمده بود و در آن وقت آن ناحیه آخرین نقطه تجسس شیرهای بود وقتی رجعت
از آن سفر کردم که عبدالصمد تازه در رسیده بود و میخواست مجلس بوار شدن کشتی ردو اخبار یکه
از برایم رسیده بود مسموع دارد نامه جاتم را که خورش بخانه تمام شده بودم او را سپردم مدت یازده
روز او را کالانه شد از برای این مرد آهنین اندام بخبر از خستگی بجهة رفتن مشرا و روانه ساحل زود رفتن
دم راحت کردنش یک بچه ضبع را از برای من آورد که مادرش را مردان او در ملک طایفه الوج
کشته بودند آن حیوان بدبخت با اینکه هنوز در شیر خوردن شده بود با وجود مراعات و مواظبت
زیاد من عاقبت نتوانست صدمه زحمات را که در راه بر آن وارد آمده بود بسر آرد و از قبل
از حیوانات خانگی وحشی چندین قسمش را داشتم که در اطاقها گرفته محبوس و آنچه بودند خود ده
گاو پرورش بسته بودند و گوساله چون کم طاقت است و نمیتوانند تا ب بارانی شب را بیاورد در روز
پیرون بسته بود و شب انرا در محل ساخته بپایه چوب بستی می بستیم که مرا ای رختخواب بود در آنجا

بر

سکها و دو کاراکال (۱) و یک ادطیل (۲) و یک اشتمن (۳) یار و همجوار بود اگرچه بعضی
از انها نامناسب و ناهموار بودند از برای آن و بعضی از برای یکدیگر با آنکه برای گوشه از برای خود داشتند
حیوانات هرزه نمی نمودند که هر گاه با یکدیگر یار و نمونه و مرتبی تو تند شده از برای متحد و مهربان بودن
یک خانه داده کاراکالها ایم که از اهل وجود او را خوش و بد خود و ما مهربانی میباشند چنانکه یکی از انها
و رابطه به خود مقبول سگ ان تنگ ای من تا چنین طالب یکتی مدار کات خود بودم لهذا منزل را
خود خلیل رفته چند روزی خوش با او بسر بردم در مراجعت در دیویر آهوات منزل نمودم و در آنجا
اخبار بسیار حزین انده و لکن از عبدالصمد دادند در وقتیکه سرفته است در سابا شریف که در راه بکین
او بود در میان جنگل وحشت قتال با وکش ده بود و چون تو نمیدانی او گذاشته بودند تیر هم و جون خود لذا هم
لهذا از برای عبدالصمد مردی نمانده بود که بر بازان سپاهش که ده یک شده بودند خود عبدالصمد را قدری
شمشیر بر سر و صورت خورده بود که غرق خون بجائی که مرده است انداخته بودند و در شب و قایش
آمده او را به سایه بجه بودند بدون آنکه او بهوش آید چندین هفته او را لازم آمده بود قبل از آنکه بتواند
حکایت خود را بگذارد که صورت از او ایک از برای همه روسای و دولت اداره ها فرستاده بود تغیر
و دلتنگی در تنومند استان عبدالصمد بغایت شد و لکن تجار عبید شریف را جامی آمدند و آنکه مرا زیادتر
ساخت سلوک کارگذاران دولت بود در مدت غیاب دولت مصر بر ایالت غزال وحشت با قدرت

(۱) کاراکال حیوانی گوشت خوار است از جنس گربه در نواحی آسیا و افریقا یافت میشود
(۲) ادطیل حیوانیست که گوشش دراز است
(۳) اشتمن حیوانیست ماکول گوشت نیز نامیده شده و است و از جنس خوک شمرده شده

ودسته سپاه و دو دسته سپاه منظم با بنای فرات ده بیضه یکی از باشی بوزدگها و دیگری مرکب از سپاه منظم
شده و از روی نظام و کورشوک بیع را حاکم آن ایالت نمخه بود با لقب سنجاق و یک کورشوک بیع دیگر
مجادله ما دیگ ها مرده بود نایب او احمد اقا بجای او نشسته بود احمد اقا در مرافعه و واقعه
عبدالصمد بیگ اگر نظر چنانکه باید واقف نمی شهود را با یدحق داده شریفی داد که قبل از وقت
او را رشوه و تعارف خریده و از غروب خسته بود در چهارم شوال میر از منزل خلیل پس از گذرانیدن سه
روز با ابوقردن مراجعت کرده بودم ابوقردن که در نهایت تعجب در نتیجه جنگ آمده بود مرا
تکلیف بهمراه شدن با او کرده بود اهل کاتبا لیستی برودند مگر چند هفته پس از آن این تکلیف نهایت
مرا مطبوع و گوارا بود و در نهایت طالب بودم که بتوانم قبول نمایم ولی مذاکرات را با سایر مرز داده
بودم بنا بر این رجعت بدار التجاره نمودم و تا اول دسامبر هنوز در آن بودم آن روز تخمینا ظهر در پیکه
تازه مقابله نوشتجاتم را با تمام میرسانیدم که یک ها فریاد و نعره بر آوردند که پو پو یعنی آتش آتش
تا چند وقت این فریاد و اخبار خطر گوشم را محزون خواهد داشت همین آن را شنیدم بیک جستن در درب
خانه خود شدم شعله آتش از بام خانه یک همسایه زبانه میکشید فیما بین آن خانه و خانه من زیاده از سه
خانه کمتر فاصله واقع نبود باد که به تندی میوزید شعله ها را به خانه نزدیک نمود مدام و نوکرانم هی میدویدند
و بدون عقل و تمیز پر پر و دستش می آید و با نفیس تر و با کثیر البها تر می شمردند بر میداشتند بخصوص

نزدیک و پر لباس و آن بر زنند و من خود نوشتجاتم را در صندوقچه گذارده بودم و آن صندوق را زیر بغل
داده بودند و در این مدت سیاهان من ملبوس خود و لباسهای مرا پس از آن رخت خانه میان پرده
و به انبار در وسط تنگ در این چند خانه جمع کرده بودند که مخالف به باد واقع بودند و ما باد مقابل
رو گذرانید و شراره های آتش دسته های کامل شعله ور را بر روی ما بهای ما از قسمت های آتش را
چون گلی تاب نمی آورد و ملفهای خشک اشتعال چماق و تیرهای بیج دار التجاره بشش صد خانه همه انبار با ذلتها
پیش غرق در شعله شدند که زیاده از چهل ذرع بلند شده و غلغل و هیاهو و فغان از برای فرو گرفتن خانه
و شیون تازه و فرار دادن سکنه که مانند عکس هر دو در شعله درهم میدویدند گریزاند و اجمال شد بالمرة
نجات داده لازم گذشتن از دالانهای تنگ با دیوارهای شعله ور و سقف ار کاه محترق رو کرده دیده پرده
قبهای خود را محاط در شعله دیدم و صدا از انهدام آنها بجهه ور جه و دیدن آن واقعه محنت او ازان
مرا آتش در نهان قلب افتاد و سینه شکافت هرگز نخواهند دانست به چه قدر در این صندوقها اوراق شنها
و دقایق و دریافتها و بر زوال تقاضی نقوز بوده و کرنه چه در قید بودم از سوختن آنچه در خانه من
بود بالکلیه حال از برای من هیچ بود ولی چاره چه باید تحمل کرد از زیر باران آتش گریخت کیسه ای سوزند
دلکانم و در عقب کوچه ها رو فرو رفته به زور راه آورده و بدون گرفتن غذا نه خود را به جای
انداختم که از آتش آفتاب محفوظم داشت خانه ها فرو میریخت از حرارت چو دار پارها خود

خانه‌ام سخت با اروت و نشادر رنگ صداهای ترقیدن و آتش گرفتن پر و لوله خود را مملو ما نمود شهابی
شعله و طراق طراقهای سقوف بیوت و شیشه‌های طاقهای شیشه‌ای که میخواستند آتش را از سوراخ بدر
فرو نشانند و هر چه می‌بودند گرد و دود برها آتش بر دیوار قلعه رسید از آن بگذر و بعد با اشجار کهن کوه‌های بزرگ
و آتش بود تو نیم ساعت گلوله شده از برای تحمیل فضا زمان خود را در میان حرکت آتش مانند اخته از برای
آب شدن بر روی شعله‌های خردی که از روی آنها بر نجوات و سبزات ظروف کلیس را در هم شکافته
که بقیه ذره‌ها را در بر داشتند نزدیک غروب آفتاب مراجعت بمنزل پیشین خود نمودم از برای تجسس اوام سوخته
درانها در صندوق یافتم که یک قطعه [illegible] بود و دسته میزان برابر پس از آن از خاکستر برای نیزه‌ها و اسلحه
اسلحه‌های دیگر را بیرون آوردم که از طوایف تمام تمام و مجموع آورده بودم و مانونه‌های صنایع اتی
طوایف که بچه‌یی را اهتمام بکنند آورده بودم و مجمعیت حشرات الارض را که با رنجها جمع آوری شده بودم
و با قیمتی غیر مقدور در معین شدن بود و تفصیل زحمات و اعمال مشقت و ب [illegible] و نسخ خطی
و هفت هزار دقایق نیران الهوائه و اندازه‌های زبان و قبیله گرفته شده و تکلمات السنه مختلفه که با
سعیها و مخارج زیاد صورت برداشته بودم جمیعا بیک طرفة العین باد فنا رفت و از کام [illegible] خانه شده و
اوراقهای بباد فنا رفته با هم نیز و اعمال شده و در این حالت نشسته بودم به کلاه و در میان نباتات مرده
و کنار [illegible] که تا انتها نیز را لازم می‌افتد در حقیقت قوه تبع و آدمی بخود را انداشتم و از شب عبارت همیشه

کاوم با گرسنه‌ی آتش آمد و مرا او چرخ شیر داد یک ریشه انبیام نیم سوخته و یک پاره گوشت نیم غال
شده همراه خود مرا محصور بودند چون اندر پرده تارش عالم را فرو گرفت همه مکانی مانند خون پدبایی از
زغال سیاه اشجار کهن و قدیمه الحجر و پایه‌های چوبین دیوارهای که شهر خرابه ما را چون یک
رشته و سلسله از برافته‌ای الکتریکه مانند هنوز مسوخته شدند خلاصه صبح صادق بدمید و هرروز که آتش
کرده عجیب بار ادق نظر آمد نه همان اماکن که در غرق شعله فانه شده بودند بلکه همه اطراف پوشیده
از یک خاکستری لطیفی برف بود بجهه که در میان دشتی بالاها ل برف نشسته اید تلهای سیاه و آن گفتن
سفیده را جا بجا پاره کرده بود مانند قطعات علف از رای با تلاقها در میان برف وقت آب شدن
[illegible] که از اطراف بر جوات مانند جاجیم از همه بر روی آن بود نقشه کشیده بود و اشجار که شاخهای
برگ خود را چون ملتهبین وزاری کننده گان در درگاه خداوند بآسمان بلند ساخته این پرده نقشه
رستان را تجمیع ساخته بودند مردان سیاه با سبزه ملبس لباسهای پاره پاره با رنگ دود در میان
خرابه‌های حل کشته می‌گردیدند جسد نیم سوخته خود کرفته که پراکنده افتاده بودند پیشتر مایه غصه و الم
نظارگان شدند و دسته‌های زنان همیشه اهتمام میکردند در خاموش ساختن خرمنهای آتش که
اسباب توهم سوختن چیزهایی بودند تنها این ظرفهای کمربع و در [illegible] الماس فربع ومکمل
از قفاع سیاه شده و زهر مانند سنگهای روی قبر برپا بودند و مظهر علامت تعداد خانه که در این

واز آنجا رهبر ما بود و به عقلانه نمود یک بیک و ترکمن تفنگ چینه وریک از این خانه های فشرده در
پهلوی یکدیگر خالی شده و کهنه آن در میان سقف مانده کاه و سفال سقف را آتش زده بود و این
بکسر باری بود که میخواسته است از هوای تفنگ مصاحبه خود را تبرا نماید و از این کیسه تخته تر تفنگ انبه
خرابه و ویرانه حاصل شده و ما نیز هرگز نخواسته باور نمایند که این طایر الحالت بجا و تقوات
شود چند روز بود خبر قتل ابوقرون و نشت کامل سپاهش رسید از قراریکه مذکور شده بوای توار یادی
صادق یکصد و پنجاه نفر تو به قتل آمده بودند امید با ابوقرون داشتم از برای تدارک کون اسباب
سفر او که مرا سفر کون دیگر از بر آیم محال بود حربه پاپاس با کفش منفعه بری از هر گونه تدارک
بودم نه چاره داشتم نه کنه کنه و نه هیچ گونه اسباب تو ایل و روز پیش غرق دار و فرو نعمت بودم
هر بختی ورشته زیادتر بار از یاس و نا امیدی فرو بود و ما از جمله مختصر اسبابی که از بلای شعله نجات
یافته مرکب دوات و قلم بود و مداد که از تصویر انم که بحب اتفاق یارخت خوابم از آتش جسته بود
مرا تقویت داده ای آورد و نا امیدیم را بنگ نه زور قها از شهر روانه نشده که در راه ترو آن
و باین شش ماه دیگر صبر کرد و لازم بود که از با لازم ترین درجه صرف نمایم یعنی تعجب تم را امتداد
دهم و از و قایم صورت بردارم بنا براین درعا و سپیر با خدام روانه کردیم بجهه رفتن
به نزد خلیل که همیشه لطف و مهربانی به من اظهار داشته بود به دستگاه رنات داشتم که در صدد وسایل

دقیقه تکلف نکرده بودند ولی آتشش تماشان کرده بود منحصر وسیله که مرا مانده بود از برای فقیس شمی
سافت شمردن قدمهایم بود و در این بدبختیها ام محفوظ بودم از کاغذ شدن در این کار یکسال
در هر یک صد قدم یک انگشت سوا مانیدم و دو قسمه دست بسته می شد یک خط در روی کتابچه ام می کشیدم
و دو قسمه دست چهار دسته می شد یک خط دیگر بر روی اول این طرق چلیپا و علامات دیگر نیز بنا نهادایکه
در راه میدیدم و در آن جنگ دوم قدمهای حیوان بنا بر عرف راه نقش طویل و قصیر میشوند اگر راه شتر را
میرانند قدمهای طوری تر بر میدارد و بر خلاف مرد قدمها را سریع تر بر میدارد و نه طویل تر اختلاف
در جنس زمین است که اثر در طویل و قصیری قدم مرد میکند و در فرض این اختلاف طول قدم از شش الی
هفتصد یک طول ذرع میشود یعنی طول قد قدمهایم از شصت و پنج الی هفتاد میشود و ثبت اصلاح این کم و زیاد
فراکه بواسطه علامات برداشته بودم مینمودم چنانکه خیال کرده بودم خلیل بیگ مرا بسیار افسرده از جهت ما و ادرس
فرکرده درب ابنه ها ای خود را بر من گشود لباسهای خود را گشتم از برای حصول اندازه و بواسطه خانه های
دوراتیاره طبوس بارزمه از برای خود آماده ساختم ما کاغذ فشنگ بریده و چندین لا بر روی هم گذارده نهاده
و پارچه بر روی آن پوشیده کلاهی چنان بقدر کفایت سبک از برای خود ساختم و لا هیچ جای دیگر کفشم
نتوانستم بپا میدانکه در اسباب کور شوک هیچ چیزی توانم یافت که مرا بکار آید رفتن با رهرا
مجبر شدم ادرو درپهلوی جده وراتیاره زیر را حاما واقع بود که دراتوق درمقر خود قرار داشت

بر

زیر معتبر زما للکین دارالتجاره می‌باشد ملک آن عبارت بود از قسمت شرقی ایالت مطبوعه خارطوم میها
محمد هو بود تقریبا ول اشیتان غربا مملکت دارفور نزد و دارکرجک خود را بخلیل سپردم و بعض دفوراز
نو بیهای خود را با چند نفر حمال بردم و در روز اول ژانویه ۱۸۷۲ روبراه نهادم شب روز دوم
طی راه به دکان تاجر که در دارالتجاره درجه دوم پنزلها بود و در اینجا بود که ونکلین از نجیم
اوریل ۱۸۷۱ الی ژانویه ۱۸۷۲ توقف نمود بود در اینجا اقلا در محلی بحران بود که سنده عائل
بر فن تب مرده بود خلاصه در پنزلها بود که من فردا آن روز رسیدیم که با دیوار از طینت اما در
مرده بود هر بوته و هر گیاه با همگ ران چشیدم اینجا طرح می آمد زیرا از کلا بودند که مثلی در اول دفعه
ما را از آن خبر داده و دکش کشی در کتاب معتبر پلا نتا قتیبانی خود اظهار داشته و یک قسمت معتبر از انها
از روی تصویرات خود آن سیاح معتبر کشیده شده در هنگامیکه من رفتم پنزلها را وداع کردم خبر مرگ شل
خانم را شنیدم این ملکه پیر در دست هم وطنهایش مقتول گردیده بود باسم گناه اینکه با ترکان هم عهد
بوده است یکی عصرا با قبیله و واز که در غرب مشرا مقر دارند و رب خانه خانم شل را که پیشه و آن
تک منجمد زده بود نش را الیها آمده در را باز نمود و فورا مقتول گردیده بود یک روش شش میل از سمت
شمال مغرب معدود دارالتجاره ... عامورکی رسیدیم داین از دارالتجاره اولین درجه و از ان کانا
هم معتبرتر است از حیثیت تعداد خانه و بازکشیف تر و پنظم تر از آن از آنجا پس از بعیده میل طی

بر

اعتبار

راه از جانب جنوب مغرب برگشتم را فویه به واکاموری رسیدیم که محدالتجاره دارالتجاره
یشین است که در کنار رودخانه پالگه آب ابشنده بحرالعرب است تقریبا ملک ما معتبر در زروف
این جنگل این نواحی دارد یک تعداد بسیاری از نباتات که در زمین خشک رودخانه میرود بشد
میتوان کف کاملا مشابه بکاهشند که در زمین سیاه نمی‌یافت میشود و این علامت آب پیک
این رودخانه را در چند میل فاصله واکاموری از جانب آمدن آب گذشتیم و پس از آن روبجانب
مغرب بسر رودخانه کارا رسیدیم که در عمق دره عمیق واقع است کارا که رودخانه سیاه میباشد
نوبیها خور زرد الفف جنابند شش این سیل خانه خاک سنگ ... از ملک کل ... و املاک جمیع امور را از
ما تعلق اورس دو دکتر جدا دارد که معتبر دارالتجاره ان منزل کاه روز دیگر ما دریج من جمله
در امور واقع است اورلس یک فرشگاه کمپانی لاجباشد و دارالتجاره آن که از سه سال پیش
بر قرار شده مرکب بود از حصارهای روستاگاه حماطه از طرز بیهای مرتفع که بشت صومعه را حاصل
ساخته بودند و که دارند انها تجار بزرگ معتبر جبیدند که در بهار ملک مقر دارند خلق تلکه یک
از کل جباشند که در حقیقت رسوم داشت شباهت با تنگ های سرحد دارند و لله الحمد انها تکلیف از
یکدیگر متفاوتند و طرز بنا های کل با خیلی زیبا و از ... بنام بنا بنا ماند تا بقیا هر بجوار خوش لب
بر شبهای عمارات زیاد دارد دیوار کلین انها سکند و بر روی ستونهای چوبین حمل است و باین طور



عکس کمترین خانه‌زادان ... مسعود ... تصویر ...
از طرف ...

خانه محافظ است از یک ردیف ستون چوب و دیوار گلیش با خاکستر گلین گفتار سفید شده
از این معلوم می‌شود که چه قدر ارادت این حیوان در این ملک است در قصبه کازا واقعه در نیم فرسخی دار التجاره
بذر دانه‌ها که دیدیم بسیار بزرگ و خوش ترکیب که صورتش در صفحه ۲۵۷ مصور است پوشش کلاه غیر
جاذب آب و بسیار رویش مقدور بحرکت است و مانند در حجبه تولا دارد خود بسته میشود و بذر دان
بنا شده و دیوار گلین بترکیبی خوش آیند بر روی یک مجمع ستون‌ها نمودار است که بذر را از شر موش محفوظ
میدارد در وقت خروجم از دارالتجاره اول بس عبدالصمد در رسید و بار دوم مصر بها مر فتار برای
ادای یک قسمتی از بهای خود و تقسیم مبلغ آن دعوا مطالبه در باب تمهید قسطی که لابد باید شده و شاید
همراه شده‌ام هیچ چیز کار آمد از برای خود در اسباب کورشوک نیافتم بابت دعا نشین از همه کار آمد
را از برای خود نگاه داشته بود و از آن مرافعه برخواست که آقا را وارث متوفی نمود نه من محروم
شده‌ام که بان طبوسات داشتم از آنکه نوشتجاتم سوخته بود اقتحرات شروط سفارشات حاکم خارطوم را
ثبت نمی‌کند آورد بلکه نامردی این را نمود و اکثر را به عدالت نمود و در باب سئوالات و ادعاهای
عبدالصمد در خصوص مبلغ بهای خود آن مبلغ را مضاعف نمود چون نخواستم در تحت میرجان ادعا
رفته خواهش مهمان نوازی از دارالتجاره نمایم به نحوم بعضی از دارالتجاره زیرکه نهایت مهربانی را در حق
می‌داشت و به قبض من فوراً یک کشتی زهرش نزده من در ده‌شب مس گرفتم که جانانی قصتی از آن



عمل کمترین خانه‌زاد جان‌نثار مسعود غفاری تصویر زنی
از طایفه گلا ۱۲۶۴

خانه محاط است از یک ردیف ستون چوبی و دیوار گلینش با خاکستر سرگین گفتار سفید شده
از این معلوم می‌شود که چه قدر از این حیوان در این مکان است در قصبه کازا دالله وارد شدیم و از آنجا
بندر دار نهاده دیدیم بسیار تمیز و خوش ترکیب که حرارتش در ظل ۲۵۰ درجه است از آتش حکام
جاذب آب و بسیار رطوبتش مقدور نیست است در اینجا در حبه لولا و آن را خوش‌نشسته می‌شود و بندر واقع
بنا شده و دیوار گلی بزرگی خوش آیند بر روی یک سطح مسطح است که بندر دار السلام در حوالی
بندر واقع است در وقت خروج از دار السلام رفتار پس عبد الصمد را رسید و بار روی ... بود با من رفت
ادای یک قسمتی از وجوهی خود و تعیین مبلغ آن در حفظ مطالبه در باب تهیه چیزی که است یاد شده بود
همراه شده بودیم هیچ چیز کار آمد از برای خود و اسباب کوچکی که نیافتم باب دیگری از بهر کار آمد
را از برای خود برداشته بود و از آن مرافعه برخواست که آقا را وارث متوفی نمود و به همین سبب ما
شدیم که با آن جنس داشتیم از آن که فرستادم بود ناخوش است شدیم لکن حکام خارج
فرستاد که آورد مگر نامردی این را گو و آنکه رب عالم خود در باب مشکلات را دعا
عبد الصمد در خصوص مبلغ مرتبه که آن مبلغ را مضاعف شود چون گرفتم در تحت حمایت دارد
رفته خواهش مهمان نوازی از دارالی را چه بسا نمود عزیز دارالی را زیرا که نهایت مهربانی را
می‌داشت و به قبض خود آنکه کسانی که جز شخص دور دیگری مال است که بالا در این و آن

تو نیش قلیان و قهوه و کاغذ و غیره گردید خلاصه زیر کفش دیگر قرار بنا داد و این را کفش خودم برد
که توانست برگشته بجز آنکه صاحب کفش شدم بجای خود باز آمدم و خود را مهیا دیدم از برای بیرون
کردن دو ساعت خود و با یک قدری تماشا عقب پیش ابتری بکار خرج بود بجهت فهمیدن شغلی که در اینجا
بسیار مشغول هم را حاصل بکردم مثلا معلوم آنکه شاه یک قرنه کبریت یک چپق سوای خود دار التجاره که تماما طرح
در اطراف داشت مربع از شصت و شش ذرع و دو ثلث طول و عرض متعلقات و با یک زیر عمارت بود
از مربع و خانه های صد صدر خیشه کمرج کیفیت شهری از سوداگران داشت و شهرها تا تجارت داخل
جنس را اینجا طرز می آورد این بنا را بنای عظیم اهالی مملکت دائم مانده اند که بعضی شهرهاست و نو بنیاد جم
عربها را او داده اند از برای بازار بزرگ هیچ و برای جمعیت بنیش و انزا و دوام مانده اند زیر و راه یک
دربار سلطنتی برپای کرده بود عمارات وسیع مربع مرتفع دیوار منقر خوش را ساخته بود در داخله این محوطه یک اطاق
بزرگ پذیرائی بود و این اطاق را تماما رزنیم تخته بود پوشیده از قالیهای سنگین که در روی آنها مهمانان و دیدن
کننده گان که علامات طبس لباسهای لکنتی را او تماشا میکردند صرف قهوه و شربت و چپق مینمودند که در حضور
شیری در افتاده و در بجز تخت نگو حقیقت سلطنتی میکرد در میان اطاق چپقی زیر خفته بود که در جنگها زده
و قرع یافته بود جراحتی در پاشنه پا حاصل کرده بود حاکم متعهد حاضر کفش نگه او داشته و دسته از قلیان
در عقب پرده و در روی تخته مشغول بخواندن اوراد و ادعیه انتهای خود بودند با وجه صفت

و با وجود الام و خطرها که جراحتش بر پذیرائی مردان زیاد جنگ و فتنه نیز در نزد او بار یافتم و اسباب
تجمل انگیختند ما از برای نشستن من حاضر ساختند نمیدانم به چه زبان از عهده الطاف و مهمانداری او برآیم
اغلب بدون اذن مرخص و همیشه مهمانش بهمان اندازه بود تا جائی که از مغرب یک گستره ده روز راه تا قبایل معروف
ایالات دارفور و کردفان این برابر ایالات را دارالقربة میدانند و این امر است که بالتمام مملکت و عموما
بر جمیع قبایل اند به این نواحی سد بند و قریه که پانزده سال قبل از این خارطومیها داخل این ملک شدند بسیار رونق
قبل از آنهم در آن تجارت بعید شده بود تجار بعیده پذیرائی خوشش از تازه رسیده گان میدانند که از برای اینها سپاه
بیاورند و هجوم برای اینها زیان دارند زیرا که اینها نگفتند که معامله شیرهای دریا چون تعداد مبلغ خرج را زیاد
میکنند و کمی مال التجاره و حاصل و سهولت تبدیل نمودن تجارت با دیانت و محترم معاملات را از جنب ورم
تغییر کلی در صورت داده است و امروز دارالقربة میزان مملکت در دست خان ناپدیدش چنانکه در سال گذشته ۱۸۷
زیرا که در آن ولایت بقدر هزار نفر سپاه داشت حاصل کرده بود که بگذارد و بقصد شیرهای که معادل یک قدری
کمتر از دوازده هزار دولت که پولهاست غیر معروف و در روزنامه در خارطوم قیمه دارد و با موازی یک ارد
هشتصد نفر عبید که خان فرستاده بود گویا در هیچ جائی این نگ خلق مخلوط در سکه دارالتجاره و دفعتاً
دارالقربة نباشد جمیع این نمونه های طوایف مختلفه که در اینجا یافت میشوند گویا از طوایفی آورده شده باشند
که در مملکت تازه فانه کرده اند اظهار شد که طوایف کلی دیگر در مغرب قبیله بگ مقر دارند و مقر آنها

نشسته بیک دیگری شوند و در مغرب آن در طایفه قبیله کردی مقر دارند که با تقاضای معین و مجدد
بلکه متفرق در میان طوایف مختلفه میباشند از جمیع طوایفی در مملکت فرال وجه ام الطرابقین طایفه کردی که بنظر من
در حقیقت شمرده خیلی کمتر از طوایف کلی و دیگر ها بین بوده در ۲۳ ژانویه در راه خود را با زیر تخت قهوه بوی و
کردم که ملک کرارشوک پسر او که شش یک نفر قصبه یک رئیس کردی رسیدم که کاتیک نام داشت و اهالی
درشت شبکه های گردی که سیزده ذرع دو فرسخ طول داشتند دو ذرع و دو فرسخ عرض میشد و در خانه او دادگاه
داد از آن معلوم شد که این خانه پیرایه که در اینجا ساری است های بسیار است معماری کرده بها خیلی داد
از سلیقه و استادی است عالی ما منهای سکانه در کوچه از یک پوشش های بوادر نهادند از شاخ درخت
که دامنه های آن تا زمین رسیده بود بدون حمالی از دیوار و با کاتیک چند عدد دانه را مالک بود که بطور غرب
ساخته شده بودند یک عدد دالان سبدی بافته بزرگ بود او بر چوب بست محکم بود و محوط در زیر سقف مجوف وسیع
فاصله ما بین آن تخته های بزرگ بقدری بود که بسهولت چهار نفر زن در زیر آن جای بگرفتند از برای آرد پذیرا
کردن ذرت یک حفره عمیق از چوب بافته از کل رئیس و واقع در میان سنگهایکه بکار است دختر کی
داده اند از برای دریافت ذرت اسیابها یا ورزه و مشغول آن عمل مشغول بودند و مقدار آردیکه در یک روز
خورده کرده بودند متعلق به خود روز دیگر در یک دارالتجاره و ق الباب کردم که در آن از برای اولین سفر م
به پذیرا شدیم و با بی کرنه از آن منزل رفت و معلوم است که مردم چه قدر از آن ممنون و خورسند بودند

راه رفتن پس از آن منزل و در نهایت برف و صعب افتاد خود را از جوش پیاده بودم و بار چند آن باری نمود
سیل [illegible] کسیم و از ده رده خانه بگذریم خلاصه به منزل رسیدیم که بسی معتبر و عجیب و در آنجا برای آرامش پذیرایی
زیاد [illegible] ستانه دیدم و با بسیار زحمات بودم که نتوانم در خلاف آن حفظ [illegible] اینها یک [illegible] خود [illegible]
و دندان ظهور آیند [illegible] تمام اسباب [illegible] و بگذر سخت که از برای [illegible] چند قطره آب
هم [illegible] کشیدم [illegible] روز بعد از آن [illegible] رسیدیم [illegible] که [illegible]
در حالی نهایت ضعیف در آن منزل رسیدیم حاکم [illegible] غایب بود اما شب [illegible]
و [illegible] آورده [illegible] در سبک بخفتم و ضیافتی معتبر در خواب دیدم میزبان آن ضیافت خود بود
و [illegible] مسافت بسیار [illegible] و پس از آن بیدار شدم و [illegible] خوابم [illegible]
[illegible] داشتند [illegible] خوراکهای مختلفی آوردند
[illegible]
گران بها مملو از نقلات [illegible] الماس [illegible] از انواع شربتهای لطیفه [illegible] آورده [illegible]
خود را مالیدم و آنچه برایم آوردند نوشیدم و خوردم [illegible]
[illegible] حکم داده بود نان گندم و برنج [illegible]
[illegible] و مرغ [illegible] و خوراکهای لاتعد و لاتحصی در نهایت لطافت [illegible]

و در ظروف [illegible] نهاده در جلوی من بود و اینها [illegible] از برای من بود زیرا که از
شدت [illegible] با بزرگی زحمت [illegible] کوشش از اینها [illegible] الحق اگر از آن ضیافت
شاهانه [illegible] خلاف [illegible] قوت رفته را [illegible] چند روز بعد از برای [illegible]
[illegible] و آدم پس [illegible] آب [illegible] آن که [illegible]
[illegible] رسیدیم که [illegible] آن [illegible] زمین چون [illegible] بود در
میان این درخت [illegible] حول [illegible] آن [illegible]
کرده بودند که شب را ما در آن بسر بودیم روز دیگر در دام آویلان بودیم که در میان [illegible]
[illegible] این طایفه که تازه [illegible] بسیار شبیه [illegible]
[illegible] طایفه [illegible] بودند [illegible] این [illegible]
[illegible] قوی و خوش اندام و با غیرت و [illegible] اینها مانند [illegible]
معلوم است وقت [illegible] که در [illegible] اینها [illegible] بسیار [illegible]
اینها را نیز مانند [illegible] مخصوص است از برای [illegible]
اینها بسیار [illegible] و از روی [illegible] ساخته شده است و در این طایفه [illegible]
و از حیوانات [illegible] دارند [illegible] از مرغ [illegible] از برای لباس [illegible]

یا از علف که از انها را در جلو بطرزی پیش بند و دیگری را از عقب می‌بستند پره های دماغ را از
لوله های کاه در آن کشیده شود بر آن انها نیز این رسم و عادت را بسیار دوست دارند اینها نیز مانند
زنان مئوتبهای خود را ما کرده و لبهای کلفت با چند ابهام قدری بیرون می‌آید از دار التجاره آوکان
رجعت مقرر گردید نمودیم و سه روز در قصبه کودیو ماندیم از رودخانه یانگ عبور نمودیم مزارع
بازار کار رسیدیم که زراعت انها یک نوع ... ملکن نام ... علامت ... در هر جا از ما یک ...
و ریشه کامار و ادر یک قسم نبات ماکول که در این طرف ... بسیار زیاد ... قسم نبات
دو سنگ را نیز در آنجا دیدیم از جنس ... که آن نیز مانند آن اقل را در خارج زمین در ... که
شیره که این نبات را ... رفته در جنگل ... و در اطراف ... ساکن ... یک ...
قسم نقل را در کنار رودخانه پیری نیز دیده بودم و شنیده که ... است و ما در ... که در آنجا نیز
و از این را انبار ... و ... آن ... و از آن ... فصل ... و ...
و از برای ... این اثر کامله حصول ... آن ... یکی از آن را در ... و ... آن ...
و از سوره آن را ... نماید ... آن را ... پارچه پارچه نماید
ترجمه جزو هیجدهم سیاحت ... در ممالک مرکزی افریقا اولین منزل ...
مزارع ... در ... آبادی ... یک ... و ... از ... وقت

بر

... وقوع ... پس ... هزار ... عرض ... در کوه ... بر ما ... آور شده
بود و اطراف ... گشتیم از برای یافتن آب پس از ... بیا و ... زار ... و ... روی
... تخته ... آب ... آب ... این آب کاه ... و ...
... آب ... از ... و ... آن ... از بوی ... و ... آب
... و ... آن رفیق ... رنگ ... صاف ... بود پس از آن ... همه ...
... برفت ... و ... که از ... آن ... رسیدیم که آب ...
... و ... روز ... و آباد ... که ... در نهایت ... بود و ...
... که چندین ... کرم ... و ... را در آن ... که یک ... سبب ...
از برای وقتی ... اسباب ... و ... شد و ... و ... جمع ... قدری ...
... که ظلمت ... و ... نوری ... و ... و آتش ... طوفان ...
... چون ... بودم ... روز ... زمین ... و ...
... که در آن وقت داشتم از طایفه ... و ... خلق ...
... بودم ... اثری در خلق ... انها ... صورت
در هم از انها دیدیم و نه یک ... و نه یک ... مانند اطفال ...

میکردند که از مدرسه بیرون می آیند یا از اینها خود را حیوان وحشی قلم سوادی بسیار در عقب بودند

و یا روی چهار دست و پا افتاده تقلید سنگ پشت را میکردند همان روشی همان صدا همان فش

فش و به یک حالتی که حضار را از خنده در و شکم می آورد و همه این سعفها با شکم خالی و گرسنه شکفته

اگر گرسنه ایم میخواهیم گرسنگی فراموش شود قدری بعد تر جانب شمال از آتش گرفتیم و از میان زمینی

مرکب بار درآمده که بهاسنگ کنبس رسته بهای لوله از همان سنگ دیگر این زمین خطی را توجه اورده

که فیما بین کوه و پاک منقسم است خلاصه به کوه لار رسیدیم با آنکه آخرین قسمت راه این منزل را همه

راه مرتفع کوهها در مقصد شصت و شش ذرع و در حقیقت همین زار دام آوکان بودیم افراز اوج

روشها از آستانه مانند جاها بود که گذشته بودیم درین ها نیز خوب لطافت یک دشتی را با صحت وسعت و پیچ آن ایرمیر

وسعت که در مقصد و سی و سه ذرع دیگر شش زیر پای ما واقع است از آنجا بنا بر دل نمودیم و از وقت

سرخ تر و دار النجاره مرجانی رسیدیم که این نیز مانند چند دار النجاره گذشته متعلق به آقا بود و در سوجای

بود که قبر بانگ را دیدم که تفصیلش را در یکی از فصلهای سابقم نگاشته ام بنگ ها را این ناحیه لوم

و برین خود را بهتر نگاه داشته اند تا بنگ ها که در ملک کاما دخل جسته اند در میان اینها الان ختم

که در سایر قبایل رسم متداول نیست قسمی معقد از ساز ها و انها یافت میشود از بوق بسیار بزرگ

گرفته که از میان ساق درختان توی تهی ساخته اند تا شاخ کوچک غزال یک شعب نغمه که فقط ما را که

قسمی از نالک یا صوتک است بیخاطر یاد دوزاطبل را اگر گرفته که از روی ترجیح از پوست و چوبی

درخت تهی بیرون می آورند و یک تار که با پارچه از پوست میخوانند دیگاری که سه صدا و پنج دارد آن چه

نوازند آن است در شب موقعی با هم از برای شنیدن آواز بوق و طبل و بالطبع چهار نفر جوان که مجمع

شده بودند از برای نواختن آواز کاتور (یعنی آواز چهار مقام) و از روی اینها بود که تصور صفحه ۲۲۲

را کشیدیم و از موجی ما را روز لازم آمد از برای دوباره آمدن نو و آبی که بزرگتر و معتبر ترین دار النجاره

آقا میباشد از رودخانه پل گذشتیم و بیک زمین رسیدیم کوهستان که در هر جانب راه پرده های کنس

مخلوط به پنبه های سنگ سرخ دیده میشد ولیکن در رودخانه نیکو رسیدیم در اول اهل بود که بستری از لجن پوشیده از

روپای کاوی شان و در وقت بروز روز طیور هندی یعنی چند دسته های صد صد نمودار گردیده که آمده

در چالهای آب رفع عطش میکردند و این اسباب شکاری بر حاصل از برای ما گردید یک ساعت یک

میل مسافت در مرغزاری مطلق بدون دانه درخت دیگر سرازیر که تا توده بانجوه مرغزار بود یک

کوهی رسیدیم که اشجار پر جلوه و نگار تر بسیار لباس بود که در لغت این چاکر حاشیه را درج نیافته زیبت

و زیب یافته انجانب انجمن زمین بیشه مرتفع گشته است دره از هر جانب محدود است بیک رشته از

تپه و تلی که از جنوب مشرق بشمال مغرب کشیده شده است پس از چهار میل سبزه زار این سراز از وچهل محوراد

غیب با شتصد و هفتاد و شش هزار قدم طی مسافت هزار التجاره کورسوگ علیا مراجعت کردم دیگاها رسیده

بوم که تجارت بعید از راه گردونان را سرچشمه آن است هرگز تجارت مذکوره بر رونق این سامان
۱۸۷۰ و ۱۸۷۱ منجمله تابستان پس از آن با کرامت و اهتمامی لایق بهر تعارف و ترصیف بیل
علوی را لکان چلیپا مانند شغاین فیروزه رخت و جمیع شغاین حاصل بعید و ایم ارا عرض زورق برای که بدر
خاشه را ضبط نمود و تنگ و شبهه گذارده از مجموع شدن دولت در قطع عرض از ریشه بنده‌ام از هجوم شود
مجمع بودن رای دولت در این امر بود که طایفه کلاها با کمال راه دیگر انتخاب کرده بودند و باشید و بود
گه و از اتحاد ره های این نواحی از جمله امارات بری است که تعداد زیادی از آنها داشت نیده بود انحصار
بست که نه با کرد و نه دولت نتیجه منظوره را توانسته بودند حاصل نمایند و نه امید حصول هم از پیش
دیده میشد با کرد و دولت احتساب الحوار متوانسته نمود و احتساب سواحل اهداء به قدرت انها نبود
و از برای کسیکه از این نواحی مراجعت کرده شنیدن اکوبیع و شرای عبید در نواحی نیل ممنوع شده
مانند زنجهای بغر کثرت دوم حبشه شنیدم زیرا که تا کنون از تسلط کلاها بود و بیکفت فرار و قصبه جات طایفه
از انها در خطر قطع میباشند و با کوشش خود از دهان او شنیدم که از ابتدای زمستان کاروانهای زیاده
از دو هزار نفر از این طوایف پدام زنان در این ملک ریخته در نیمه ماه ژانویه بر آن تعداد افزوده
شده بود و پانزده روز بعد از آن عدد به دوازده هزار رسیده بود به این کلاهها از راه
ساز ل با کاروان در کنار رود نیل میگذرند و در هیچ جا توقف نمیکنند نه همین از برای خریدن مال برای

و حیوانات بارکش بلکه بجهت ابتیاع کرده که در دار الخلافه با بسیار کمیاب و عزیز الوجود است عمده اجناس
تعویض انها جمله الات ورشت و کم قماش است که در سنار عمل میاورند و در قسم کرباس الطیب برای
اجناس بسلوطین زیاد و نیز از ادوات سنگهای و او الحق تا عددی از ده الی بیست دلار قیمت نیز
افزوده است خلاصه برای اجناس کم بهای خوب الاشیاء خورده ریز بزی افزایند از قبیل چیت و
کفش و آینه و فرش هر یک از این بیه ور آن حجم چندین نفر از طایفه ما کاها با خود آورده تعداد لو هم الی
انهایت بقوه انها است هر یک از انها بر خرحوش سوار است و بدن آن اشخاص بر دن غوش بکمال
چنانکه گفتم از طایفه سیه بدون مال مرکوبش آن خرحوش بکمال بیچاره سوار را کش افتاده توپ
پارچه را حامل است و اگر صدمه سفر او را تاب آورد و زنده بماند تعویض یکی جنوبیه میشود بارش
به قیمت انگلوارد و از این بیه وری مذکور این اشخاص که مال التجاره شان با مرکوب زیاده از بیست دلار
بها ندارد و پس از معاوضه و رجعت اقلا چهار نفر بیه خود میبرند که در خارطوم دویست و پنجاه دلار
بفروش میرود در مراجعت پیاده میروند و خوراکشان را به فروش اجناس تازه خود میبرند سوای این کسان
که بیع و شرای کمان را مانند معاملات صد در یک سهو دان که روا میدارند تجار معتبر هستند انها در
جمعیت زیاد و از جلگیان و عددی بسیار از کار و خرحامل اجناس تجارت خیلی معتبر تر از انها میباشند
و در میدان بیع صد صد از هم حسان خود را مبرزند اغلب این تجار معتبر و کارگزاران در دارالتجاره‌ها

تجسس آن که مرده است با نه خطوط سفید در اندام لوکی برکه او علامات شکنجه های او بود و زخم
نشتها و کتره ها که شنیدم از زبان قاتلین آن بیچاره بود که از آن جمله میگفتند این سگ نجس مرتد
است این نه این ناکس نخواهد مرد و در این ضمن پاهای قاتل علی تمساق را نسبت بان بدن بیجان بچه
و با وجود این آن بیدین مرالکیف که این حیله است کرده از برای انکه ممکن را که اینه از آن بگریزد
خلاصه این است الغیاد بابد حکم قرآن که دریا و دانشهای خود نمره ۶۰۳ نخدام در آن دارست
سلوک طلابان نسبت معتولین خود که خود اسمر ان ایمان مشمارند ولی نباید چنان دانست که همیشه
تجارت حقیر بعید فایده بخش است کلاه با پیله ور محل صدمات و زیانها میباشند
هرگاه کالا و یا فروشان کاپرش اتهامات بمرد اجناس خود را بهر قیمتی و اگذار نمایند و یا تنخب غلامان
میگریزند حسیکی اینها زیاده از حد است و تیشان بحد کمال و دارایشان محل طول و احتمال خواهند
ثروت با هزار زحمت نکنر زراعت باثمر نمایند و یا ترتیب چهارپایان کنند و اما اید ارلیوی که
این بیوه در آن وجودشان از عمر و از زن و شیطان دست کشند قرین عقل خواهد بود که از ملک طالع
و مسکیم با خود خواهد سهولی که از برای این کسان پیدین شیطان حبین حامی است همانی نوار است
که از اینها در داراتی ره با بگه بیرحم و لطفان و هم مذهبان میباشند که تبیع را القا میکنند و
بواسطه رحمت دیگران حاتم بخشیها بر این کلاه ها را در همه جا خوراک و شرب مهیات میدید

بعد این کارگزاران اغلب از فقها میباشند مثلا مقدس که معامله عبید الکلیف واجب خود شمار
و تمام مدرجات مختلفه خیانت در آن معاملات منسوب نمایند مثلا در شهرهای بزرگ خارطوم طلابان
در بازار و ارزان ترین مشاغل مشغول هستند بعضی از آن اینها خرده فروشند دکان دارند طلسم فروشنده س زد حقه
باز آن و فریبنده کان در معامله نه کتب دارند و والله کاری و حیلت و عروسینه و تحویلشان میبرد
مدارس بوده اند و آوازه اینها را بواسطه اجرت گران مینمایند در اولین تعلیمشان قرآن و احکام
پیغمبر با اطفال می آموزند و در شغلی که نه لهو و لعب مشغول میشوند و با وجود این محترمند شهرت زهد و
تقوی شان غالب در پس اینها هم باید میمانند اینها را در اماکن طرد و نفی مینمایند و در بالای سر فن اینها
علم سفید برپا مینمایند که علامت شرافت و تقدیس و تبرک آن مکان مثل قرآن در یک است و در دست دیگر
کار در قاطع الات رجلی از دار التجاره بدار التجاره میروند و پیشه در دو کریان بدون التکلم منون
کلمه که هزار گونه تفرع و درگاه خداوند از ایشان همراه نباشد خلاصه بیرحم ترین و پاک ترین شغل‌ها
با اعمال ازاهدی بیراه میروند هرگز علمای ندیدم که از علمای این اشخاص مظلوم تر باشند و از اینها
زیاد در حین زجر و صدمه باشند و با وجود این آن غلامان بیچاره مظلوم آن ظالمان را با مقدس ترین
لقب خطاب مینمایند مثلا ای رفرتا ده خداوند و غیره یک روز فریاد و ناله مرا بالای متوجه
رخت صاحب خانه بنده بود که در حالت نزع از شدت صدمه و شکنجه از خانه بیرونش کشیده و در

حیوانات انها را بقدری مذر موجودات که از گرسنگی میرند هیچ چیز اسباب تعجب انها در کار نیست بعد از مرگ
بخواهند در هر جا بمانند تا براین از کنار رود خانه دیمیت تا ساحل رایل آمده و شده نمایند و داخل
بمقر زبیر میشوند که در آن کاروان آن حضور را تازه بنمایند و پس از آن راه کردفان را پیش بگیرند این تجار
حیوانات ن ن صورت برشته جرکه معوانشه شرکا چه وداد هستند که دارند که مکیکا و دیار خر که
در ماه شوبه میرسند و در ماه مارس اوریل رجعت مینمایند و تمام کارکنان و شرکا تجار کردفان
و دارفور هستند که در دار التجاره ما متوقفند و غالب از فقیها نند و تمام انها مهم هستند که در دام ها
و ملکهای خود مقر دارند و این آخرین منحصر صاحبعتند که از ایالات بیرون میآیند با جمعی زیاد و غالب
با ولات مغبوبم میروند که رئیس بزرگ نواحی محمد نام نیا مها بشد این اشخاص انجمعیت زیاد همراه
که از شخبیهای ن خود زیاد مینمایند بر خلاف تجار شیر ما هر که هر کز اسلحه آتش فشان همراه نمی بیند
کلاه ها بقدری تفنگ و انواع جبیه مغبوم میخوره اند که امروز بسیط التحکم در تعالی خارطوم میها دارند
واز برای انها زیان زیاد کلیه اسلحه ادر کوه برزوال است و تمام شدنش احمال زیرا که از خبث
و تارها حاصل مینماید که اشارش هزاران هزار است و بر طوایف که هم جوار خاک او میباشند
و یا از طوایف مفتوحه خود بیرون میآورد و باین واسطه در هر سال جمعی زیاد و از حیوانات ن ن
صورت معروف شده از بابت تمه جبیه میتوانم گفت که آنچه در دار التجاره ما شنیده ام معروفی رفت که

مال التجاره یعنی مال التعویض غالب عبارت است از چه الات و سس تمه چه آلات عمل اختلافات
است همیشه اوقات انها رابت جنس بکثر مینمایند در ماه ژانویه سنه ۱۸۸۰ که مینده جوان قبول
اما ابی از جنس سیاه غوری که بعضی شش یکم قدات و یکم با بلفت معتبر این جا کر جای شاه
نیست از او میان قدیم و بدون شرمی زیاده از این دو دختر یا پسر هشت اله ده ساله هر یک
در دار التجاره زبیری و پنج رنگ اس خریده و فروش شده و رئیسا هر یک وزن چهارصد و پنجاه
گرم است که عبارت است از نود و سه مثقال و هفتاد و دو گندم که مجموع سی صد و چهار
صد و پنج مثقال و ۴۳ گندم میشود و بنا بقیمه رئیا در خارطوم هریک از انها را قیمه سه لات
و چهار دیشد و در میان یک ما هر یکی از انها بیست و پنج رئیا قیمه داشته یعنی سی و چهار دینار
دختران مقبول که نا ولیف لقب دارند هفت لات هفت داشته و لا انها را ... پنج ... کذاشته
بود در خود مملکت عهده داره زنان حبشی زشت و لا قوی چیه قدری کمتر از دختران فروش
میرفته و چیره زنان یک دست ابدا آن اما مردان را هم خوید ارنیه زیرا که حفظ و حمل ثقلشان
مشکل بعد و چون اسباب تعویض سلاح آتش بر پس از پارچه ها چیه لیه رحابش الانعقب بیشتر باد
از برای یک تفنگ هر لوله کم بهای فرانسه سه تومان بیست ری سواده اند که چنانکه مذکور شد بعضی که غلام
دیگر صحیح المزاج هشت اله ده ساله است و هر یک سه لات و چهار دیگر و شش و بنا و مع بذا ان حتما



دیم تعریف میشده، اما لنگهای طلاکوب پنج تو بند تعریف میشده و اما پارچه اطفال شش
پنج توپ پارچه تعریف میشده که هر توپه تا کار مخمش بود و تا کار معادل چهار زرات و بیت و زرع کامل
میشده و عبید را به اقلا شش مقابل خود مرحمت میشده، و این قیمت از بابت نرخ عبید روز بروز
در تزاید بوده و تا عاقبت چه شود، در وقت گذشتن فرق از آن جا که جهور غلامان تخته کمونه یک کنیز
پیر در مار طوم چهل و دلار بود، دیدنی است که بنده مختلف بودند همین نرخ عبید با تفاوت سن
انها بود، بلکه اختلاف جنس انها نیز با اختلاف قیمت انها بود، سنگ ها را که خدمتکار زن و ماکلین
و نیز دیگر به زنجیر بند و سپور تا مطبوع داشته پسندیده و زنده پرپهاتر بودند و اما ارزش کسب
بودند از خی متخفف نداشتند و جیغ و کارشان بودند و ضعیف دیده تاب دیدار هر گونه زحمت چاکرها
بودند، بازکاها از جیغها بهتر بودند اگرچه صحت انها داشتند نه خوش گذران نه خوش سلوک و قیمت
نیست با انها میتواند جت آزادی را از دل انها بیرون کند همیشه در فکر گریختن و نمیتوانستند مانند کره
بروند، و جبر تصور صفحه ۷۸ ۲ صورت زنها از این طایفه است و اینکه مثل بیمار تو محکم بسته
شده است از صورت محزون و نزارش معلوم میشود که این بدبخت چه قدر افسرده و در گرفتاری
و کیفیت گرفتارش میباشد. لیکن با کانا را هم همین میل آزادی است در خود دار التجاره اجبرا آن
خواهش خود بعید را کرد و با جمله اصورت و رونق دارد که قیمت علاوه خلق دستگیر این مملکت ساخته



عمل کمترین غلامزادهٔ دولت ... میرزا علی ... در صفحهٔ ۲۲۱

را هم تعریض میشود، امّا انگشتهای عقاب که پنج تا و نوبت‌اند و تعریض میشود و ... اطفال شش
پنج ترب و در پنجه تعریض میشود که هر قریه ... متوسّط بود و اولادی معادل ... ولی
میشود و جمعیت را به اطفال شش مقابل جوز و هر چه آتش میشود و این قسم از اسباب ... جمعیت
در تزاید میشود و در باب جمعیت چه بگوید و وقت گذشتن هم از آن ... که ... بخت ... میکرد
پیر در جهار ... چهل ... داد ... وید ... که ... مختلف بود ... جمعیت ... تفاوت
انها ... اختلاف جنس انها ... به اختلاف قیمت انها ... که ... رنگ ...
و ... دیگر به ... دسته ... مطبوع ... اسپید ... پر بها ... بودند ... انسیل ...
بودند ... داشتند و ... بودند و ... کونه ... چالاک ...
بودند ... ابتر بودند ... صفت ... شسته ... آن ... سلوک ...
قیمت انها ... آزادی ... دل انها ... رال کنند ... جمعیت ... مانده کر
بروز ... صفحه ۲۷۸ صورت زنی از این طایفه است ... بسیار ...
شده است از صورت ... معلوم میشود که این ... چه قدر افسرده ... از ...
و کیفیت ... بهم میل آزادی است ... و ...
خوارش ... و ... از صورت ... قسمت ... خلق ... این مملکت ...

حتی در غرب مملکت در میان طوایف کردی و شهری و کل شاه سلطان خیلی زیاد و نیز از خواص اهل مدینه
در روی یکدیگر هر نوع پارچه نو عبید است و این حساب پنجاه الی شصت هزار عبید میشود این گمان
خانگی را از جنس عبید سابقه مذکوره که حاضر از برای فروخته شدن باشند باید شمرد و اینها
بر چهار قسم است یکی اطفال ذکور صغیر السن ده ساله اند که نقش و یراق قامات خود بیع برند
قدم اول اعلیه ترتیب شده و در دارالتجار ها میباشند که قراولان سیاه اینها اینها را بوجه اوراق
دیگری از اینها کنیز ریش سفید سیم زنان خدمه اند که در جمیع خانه ها یافت میشوند و یکی
از اینها مقام سوگلی را دارند و اما فقرا را نیست مگر کنیز و از وقت آن جاریه که از برای هر کار
آن کنیز از برای آوردن آب و هیزم و طبخ ساختن عبید به گوشت شوری لباس دارد و خوراک
بذر و درست کردن لوله که طبخ نیافته آن طایفه را بجای نان است و طبخ ملاح که خوراکی زیاده
از حد ماکول است و مرکب است از آب و روغن سیاه و آتش و کلاه های ورک گرفته و مقدار
زیادی از میوه و نمک کلیه و دور سفره با کنیزی همینها بان کنیز است و در خانه های بزرگ معتبر خدمات
منقسم است و هر رشته و قسمی از آن کنیزی راست چنانکه هر طفلی از برای برداشتن یک قسم از سلاح
است هر گاه آقا سفر میکند یا تفنگ میبرد یا شمشیر یا سر بند طپانچه وغیره و از این معلوم میشود که یک
نرینه در رفتن جنگ یا جنت و ناز چه عملی با خود میبرد و رفت نو بر بازی که با در میان ایام ها

لب بندر سیصد نفر کبیر و طفل ها انها بود آورده کردن بندر که با وجود اسم جمیع قبایل افریقات قدیمی
است زیاده از جمیع خدمات و خیال را باور نمی آید که چه قدر از خدمت جاریه لازم است
این رسم قدیم چنان باطل است که در یک روز تمام کنیز جاریه که طول زحمت را کشیده بقدری
آرد بکنند که تنها خوراک پنج نفر آدم است بنابراین جمیع زحمت و امر را تصور کرد که چنان چه
بر این بیچارگان حمل مینمایند کیفیتی که در صفحه ۲۷۳ نوشته است همه روزه مراجعه نظر بود یک زن
تازه اسیر را شغل و عمل مورها کار باشد و این اسم را تو بهابینج سه بند که بذر را در آن خورد
بکنند آن زن از شدت و اهمه در حالت مبهوت است چوبه در کردن مستحکم بسته و آرند و از
برای آنکه این ظلم او را مانع از ان خدمت صعب نباید از یک نفر دست میگیرد که
جاریه را نیز واقف عمل است چون این قسم عبید مرکب است از بنده کان و جنس که مشغول
به اعمال زراعتی میباشند تنها روسای دار التجاره ها و عوامل و مترجمین و فقها و کلاها که شغل معین
دارند و دارای مزارع و کارخانه میباشند سایر را الجزایر باغ نخل و خوار از جنس یک عددی مختصر
و از بز و مرغ میکنند و لی علاوه از اسیران که او را از برای ایجاد رعیت میتوانند لازم است
این ایالت در هر سال مقادیر زیاد و از قحط رها جنس انسان بخارج سوخته که ممالک مصر
و عرب و ایران و ترکستان صاحب بنده مینمایند عدد عبید این ممالک فرستاده در هر سال به چهار

نفر میشود و این عدد عبید ابتیاعی از این ملک است و بسیار غیر کافی از برای ممالک مذکوره
طرق غیر معروفه که در سیوه یا نزدیک به قاهره سر در آرند خیلی معتبر ترند از طرق نیل و بحر احمر
و چون آن طرق از جمیع توجهات و موانع ممانعت عبور عبید و را نها روز بروز در تزاید خواهد
شد جهت بیابان بسیار مشکل تر است از بحر محیط سواحل انها کار رحمی است نه سفید رو و اگر
هم جمیع تجار عبید رو را اگر بندها از منع تجارت عبید کوتاه نشود بلکه روز بروز رونقش بیش از پیش خواهد
شد بعضی ناحیه آب کاو منبع جنس این تجارت خلاف نهضت را امید بند اول مقر طایفه گالا است
که در جلوش بحر احمر برده که هم زیاد است و هم مرغوب ترم ملک فیما بین و نیل است که اسیر از طایفه
دیگر و برتر میشود و لی بتعداد کم سیم ناحیه طایفه الکا بود میباشد که در مرکز خاک حبش واقع است و سیم
آن که نیز کنند بجده میبرند چهارم نیل سوی است که عبارت است از کنار دریاچه ها که ناحیه نیزه تحفه
ممنوع بواسطه ماکر در تجارت عبید و لی در وقت رونق این تجارتش در هر سال زیاده از هزار نفر
بخارج میرفت پنجم غزال سوی است که حاصل آن پیک و عنق و با بوکر میباشند که با زکمتر از آن پیش از
بشرا اهر کز زیاده از بیت زورق نمی آید و نا در است که بر زورق زیاده از بیت عبید را حامل ره آبرال
بجه منتهای عمل انهاای میشود و نه برای عبید که از این راه تجارطوم میرود زیاده از پانصد الی شش صد
نمیشود ششم خارج از این نیل کوه الاسیر از جنوب دارفور برده میشود بیش از ده ازده الی پانزده هزار نفر

از طایفه کردی برده میشوند و بلاد این عده بزرگترین تعداد جنس عزیمت بزرگترین انجمن از طرف
طوایف سلطنه بنام های غریبه بیرون می آید جمیع این بندگان از راه اردغان به ابو حراس
بیرون و بعضی در راه العیدیه بطرف روم میروند و قسمتی از آن الحال نیز هم نگداد یا از راه بیابان بزرگ
نوبه به بربر که گویا عبارت از بربرات میرود در جایگه بحر حالا دریای احمر نزدیک هشتم خلد این
تجارت را یک زمین پر حاصل دیگر است در قومی مرتفع واقع در جنوب کردفان سیاهان این جا هم
ناحیه کوهها معروف باسم عامه نوبا بواسطه شعور در جانشان بسیار مرغوب و مطلوبند و در آن
طایفه شده که پس از فتح کردفان شاه رعیه را محمد علی پاشا ایران داشت نه همین ان را ترتیب
و تحریک کرد بلکه ان را راهی از مداخل خزانه خود ساخت عبودیت و ابتدای تجارت عبید را هم چون
سال و نیات یک شاه ریخ مقرریست که از آنش شاه هری نباشد ادیان و مذاهب هیچ یک حفظ مقام
در حق ایشان نکرده اند و اگر گروه بسیار کم مختصر داین یک را نباید امید حمایت داشت که خود از برای
انکه خود را اشناسا سازند عبودیت را امروز خلاف قانون این عیسوی بیدا ایم و همیشه چنین تخطئه در شتمل
قرن سحر در عهد با ایوان ترین با بها تجارت عبید نهی در ایطالیا بلکه در خود شهر روم نیز این تجارت
که دارا دانه میشد بسیار با رونق و پر شر بود هر گاه دین عیسوی مهر و محبت بجنس را القا بکند اطاعت بیلد
هم نسبت به آقا حکم میماند در هیچ یک تجارت عبید بقدر یکه در ممالک فرنگ امریک متغرامیزات نیست

و حال عیسوی براف وارباب این تجارت خلاف الدین بوده ما حق رسیدن امروز همت صاحبان
ارادی معروف جالاخن میشود نصف از تکلیف صورت پذیرفته و با نهایت اضطراب منتظر انجام اینم معرکه قدم و
مشغول ترین قزوینی تاریخی است و در این باب یک تکلیف بزرگ در عهده انجام آوردن و از دولت اید اسلام نیز
است در داوان سابندن است با آن تفاق محال است از برای آنکه باقی کتب قرآن مقرر داده که هر که بخواهد چنانکه
بکشد و بر اندیشان از جا بکشد بخواهند شما را رانند زیرا که رغبت به رب پرستی بهتر از قتل نفس است اسلام که بر بیابان
است هر گاه که رسید بیابان بخواند احتمال که اسلام قابل ترقی است خیال و خواب است که از کتاب بیرون آمده بند
فرزند های خفته در میان ریگهای در جا است خشک که بواسطه آب سیل جانب جستابند با دفنهای آن بواسطه
سبب دوام بیجان بیابند دیگر از قدم لب رنه از قرار جاورت و دم ابسم بدکنن تخم داده تناسل بخشد
و باز و باره عاقره میشوند از این اروپا که در مصر سوقعته جویا شوند که اما آن ملک میخوانند رسوم ما پیش نهاد
خود ساز نه بدون انکه چشم از دین اسلام بپوشند جواب خواهند گفت نه و لعده خواهند گفت هر گز این طایفه تغییر دین
نخواهند داد لباس و کار مختصر رسم است که انها قبول کرده اند و رعایای خود چه لباس شرق زمین را که بازم
و چه لباس را بپوشند خیاشان در باب جسد همیشه یکی است بعین زرگ شی را معمول خانه از عبید سیدانند این
رسم خود و اسب آن مملکت است داخل خانه یک نفر مصری مشغول میشود در روی تخت مردی را المیده خواهد
دید ساکت و غرق در بحر خیال و در قید هیچ چیز نه جمیع مشغولیات بجنس مشغول در تنها و خیر معروف

و از بر هیجان و غیرت و همت یگانه و از شکار حیوانات بری و بحری و از سواری و گردش در روز
اصلا کاری ندارد حتی تفریح و گشت در باغ و گلشن و باغ هیچ در رسوم ادب هر کار عیش او را غایت
کمیات بلند کرده بگوید یا ولیم پیرانی و کمتر از غلام او را ادب بیند نه عرضه بیدار و نه بخواهد حتی با غلیان بکشد
یا بخوابد بخوابد همیشه یا ولیم خادمه از جای خود حرکت نکند همه کارش را دیگران بکنند اگر روزی ولیم نباشد
چه خواهند کرد این جوان بزرگ محترم در روی تخت های خود این تنبل و تن پروری همه اسلام را فرا گرفته
از برای آنکه رسم عبید از میان برداشته باید مشرق زمین انقلاب حاصل نماید و در باره حیات را در آنجو برگا
این انقلاب در آن مقدور نیست و وجوبید هم از برای مصریان چه بد است حتی در تفاهم بر تعهدی که در این
نماید اغلب گفت و شنود شده است از اسباب پیش رفت و ترقی که بعیدان را داده است این نقص است
که فقط این با دیگر مصریان و مشرقیان و مسکنان قدیم شیا کنندگان اروپا نه تنها و نه است [illegible]
بنده را یک آلتی لازم از برای زیستن ایشان نکرده و حال آنکه ایشان از انسان و جودان با شرمیعی آورند
چاق کردن چپق و عرضه داشتن جام و پختن قهوه است تنها است تا الان یک مرد دهر فه که امروز ولید را
حاصل شده از اجلال بطور بیابان [illegible] آب و [illegible] ضلال و [illegible] تنگی [illegible]
شتری تمام شده که مردمان هم جنس ایشان را مایه قطع حیات کرده اند خونریز [illegible]
و اما چیز که زیاد تر مایه فقه دالم است از این [illegible] تمام شدن و قطع نسل [illegible] است [illegible]

و کامل از دار فرنگ دیده ام که بکلی خراب و ویران و بی نام و نشان کرده اند و از بودن جمیع خونخوا
آن ملک اعراب و اتراک خواهند گفت که قطع نسل خلقی را از ایشان نیست الا اینکه وجود و کثرت جنس ایشان
صرف نمی شود که از برای تمام کردن یکدیگر و برای عیش خلاف آن است امروز دولت کرامند ممالک افریقا تجارت
دنیا را شراکت نماید و از برای آن بالجبر موقوف آید رسم ایشان را پیش نخواهند حفظ نمایند بهتر آن است که اعراب
و اتراک و مردمان بیکاره و فقرا قطع نسل آیند الا اینکه اکثر خلق در این حالت که ضعیف نیاید جلو ایشان
ترجیح داده ..... و مانی که در زمان جنبش مردانه نخجیر [illegible] تمام اطراف صید [illegible]
مرا [illegible] نبود بلکه حالت عصبانی که در آن وقت و محبوس [illegible]
بود که خصوص از برای صید غزال و حیوانات فوری جسته و اندام با شبه و شال [illegible] در آن زمان شده که اولین
دفعه غزال را دیدم که آنقدر [illegible] باشد نائیده بوده و اهل [illegible] و میخواهند [illegible]
البته مرا با غزال انگلیسی تفاوت [illegible] که در آن [illegible] از آن دیگران فقیر [illegible]
اهل [illegible] مرا مطمئن ساختند که این را با آن جنس متفاوت است و با این در آنجا یک تجربه تازه مرا حاصل آمد
حیرت است که [illegible] آن [illegible] سهولت و وقت تجسس این حیوانات را [illegible]
هر یک از ایشان را واقف و آگاه نمایند کمترین و پست ترین علامات ایشان که آگاه آیند چه جنس غزال
و جوان از آن مکان گذشته در او آخر فوریه مرا خبر دادند که وقت شکار [illegible] است که اهل [illegible]

بر

بنا علیه شان قاصر الوس بسیار سنه یعنی قاز الوس را اهل بلد الاگذ بنابراین جمعی از اهل بلد بوده ستم که در
در این شکار رفته و کنار رود دیوار زدیم در اوقت سال و با اشخاص آگاه از مملکت سعدی که صیاد بسیار از این
حیوانات طرازانها در این باب و در حقیقت خیلی وحشیانه است مجمل اطلاع از مأمن آن حیوانات اینکه
جثه شان خشک میزنند و غالبا قرب آن مملکات بیچاره محاط و در یک دایره از شعله‌ها چارپای خود کنار صیادان
بیاید عمده قاصر الوسان در کنار آب مأمن دارند و در آن لانه‌های عمیق در میان علف زاران بلند حفر
بنمایند که گویا از ریشه انها کل دارند با وجود این از برای حصول کار آن مسافت بعید طی بنمایند بیرون اطفا
انها گوارا تر و در انتخاب راه است چراکه آن را در میان جنگل عقب بردگاهی که انها را خشته وری
اسان تر از جنگ بهانه است و این پرده جمه دریچه‌های عقب انها که در الاگذ ای سواحل رود از زمین برد
کاهی بزرگ تا حد بوک انگشت بزرگ نمیری و از آن است که انگلیس نام بسیر پالاماوس را با تنها داده قاصر
الوس آن سرزمین را از قاعده صد یک ذرع قدوم است علاوه بر امتداد صد یک ذرع طول دمش که
بورش مانند موی کباب فوقانه آن دم قدری سیاه است و موی زیر تنش خاکستری کم رنگ و دماغ و گلو
و سینه و شکم پوشیده خاکستری رنگ وحشی مانند موای چون خار خس جوگان جوانند جبه آن که رنگ
وارد تیزتر یک سیاه است یعنی موبان که در ریشه خاکستری رنگ‌اند در سر سیاه و کم رنگ‌اند در ماه فوریه
نور سال گذشته که بنیمه رشد خود رسیده‌اند بکلی از موی درون خود با لباس تازه حاصل میکنند

بر

گوشت پوشیده و از یک پرده سادهش در نهایت لطف لذیذ است فیما بین لحم گوساله و خوک است
و کبابش بغایت لذیذ و گوارا از برای اهل بلد شبیه بهم هضم مانند و در میان شکم انها لذیذ تر متعلقات است
سکان مر که اکل گوشت انها را ناگوار و محال الاکل است در نهایت حریص در اکل احشا و امعای
این حیوانند و در اواسط ماه مارس اواخر برکه‌ها که از عقب خود گذارده بود واسطه سد قسیم نیکنی
مرد آب شده و پس از آنکه همه این اجزا انها خشکیده با میان که در روی سطح و پایان انها مانده بود به
سهولت گرفتار می‌آیند جمیع اهل بلد زیاده مشغول این صید بوده‌اند خوانک رهسپاری خود را کردم مشغول
تماشای طرز غریب آن‌ها گرفتن اهل بلد کرده دم در جابجا سگه رفته خاطر چوب چهار پایم در آن هوا
داشت که رانند و برابر یخ دراز ارتفاع راست رانده بچه فوقانیش از یک بچه کل رسن آهنین قرمز
هر فرج در رشته عرض بجو آهن در زیر این پرده اهنین قرمز یک پرده آهن حمایل شده یک ذرع دیگر
ثلث قطر موجود است و این هر در روی زمین از سنگ کنیس که گویا جمیع زمین آن دره از آن مرکب است
واقع است خلاصه کار در آن شیر از سینه حالی پیش اظهار شعف را که زر رسیده اشباه مربوط از
خار خوم برایم حاصل شده عاقبت کاغذم موجود کرده از برای دو باره از سر گرفتن جمع آوری نباتات
که در مدت چهار ماه اتفاق را کرده بودم بهار ابتدا او بیگرد در ای بسمن دفعه بود که آن در آن نوع گیاه
میکردم دلبند اند با چه امت و غیرت و اتفاق اثمار آن را بیکردم رجعت بنابات غلته وبعضی از جشن الالوهیه

چنان واضحا به ترقی فضلی را معلوم داشت که آنچه در آن باب نگاشتم میتواند مذکره رود عن آن مملکت آید
در عرا مارس یا در ربیع با ل ابوی جنوب شرق کشید و از آن چند قطره لؤلؤ آب بر عروس زمین نثار ریخت پس
هوا از آنجانب بر حرام مانده و در شب نوکان قرقر را در میان علفها و شماب سفید مانند شان شنیدم
و مانند که مدتی پس از آن در میان روز صدای زنجره را استماع نمودم و در ابتدای ماه اردیبهشت رطوبت هوا
ربیعانه زیاد شده بدون آنکه از درجه حرارت بکاهد که هیچوقت از درجه میزان الحرارت صد درجه
قدری بیشتر نبود و در سیم ماه اردیبهشت پس از یک باران شدید که اولین باران سخت فصل مملکت بود زمین
اطاق من پوشیده از انواع عنکبوتهای سوزنی و غیره و عقربهای سیاه گردید که بیچاره مرا از شر
کینه خود محل صدمه و الم نگران نمودند و در همه ماه اولین ارضه های بالدار از لانه های مخروطی خود بیرون
آمده بال بر روی زمین کشیدند در آن وقت چنان در تنگی بسر میبردیم که نابدید شده [illegible] مهمانی نوروزی بر
کلاها انگشت بند که از این جمله شنیدند پسر کوچک صاحب خانه و ملک با من شریک خانه جدید اما من
در چنان دست تنگی بودیم که در هفته که شود با مامیش خود را دیده بودم خیلی در رفاه تر میبودم در منزل
کاتا که در این ماکولات کمالی نداشت ولی ناچار با بشر التماسها و اصرارهای یک [illegible] خود را [illegible]
و همراه آمی [illegible] و ربان [illegible] نوبی که مرحمت رودم در ۱۲ ماه از اینجا حرکت نمودیم و در خانه ابوفرون
همان قحطی را یافتیم که در مقر خلیفه دیده بودیم اما آن چند میوه یک کیسه را که در نهایت تلخ بود چندین

دفعه در آتش بشکستند و با آن یک قسم شوربا و یا حریره عملی میآوردند میوه جات نباتات بستیا
ابتیاعی را که آتش در لغت نیست در افتاب خشک شده و در [illegible] ساییده همان معروف را آن [illegible]
میکردند هر قدر بیشتری آنجا میماندم متحیرتر میشدم از دیدن بلای زیاد که در همه منازل کنار رودخانه طولو
جمع بودند و یقین از برای یافتن موشان و مار آن در کوهساران که از آتش کیاهان جنگل افتاده بیک
یافته بودند حکایت دارالتجاره کاتا رسیدیم در اینجا قدری از دور و چند راس حیوانات بود و حوالی در آنجا
قدری راحتی برای ما حاصل شد و مصاف خود آن مکان مرا بسیار منفور بود با آنکه آتش آن
پاک کرده بود موشان را تمام کرده بود که خانه ها را ویران میکردند و نیازی که کوه حیوانات
موذی را آتش در لغت [illegible] باتحش دیگر دیده نمیشد که تنها مملو از کثافات بودند نه از اکام ها که
یک قسم برسهارت در [illegible] که با سرای سرخشان در روی تارهای کهنه سید ودیند و ملاآن بنا از روی
نقشه قدیمش دوباره ساخته شده بود و خانه ها با حالتی توهم آمیز پیوسته یکدیگر و درهم و برهم واقع بودند و
مردان آن تغییری نیافته بودند باز همان جبه ها بودند پوشیده از جرب و قراح که اطراف را از عفونت
لش های خود متعفن داشتند باز همان شب در آن بوی سرکه پوشیده از کیچ و بدن سوزان
و غلطان در کثافات خود همان ناله های محتضرین مرگ و همیشه همان کثره مادیاوه کوچها از همه بنایات
باغ ها چیزی باقی نمانده بود مگر بادنجان زنگی و کلی اقاقیا چند عددی از انها شاخ و برگها بیحد و [illegible]

خود را آماده نه ذرع و نیم پیش ساخته بود و باکره‌های کلی شاخ زرین انها که رو بسوی آفتاب داریم
جلوه خوشش را شامله در میان این خلق چک نه شکوه این کلها در مزرعه و جاذبه ها اختیاری موجود
ساخته بود ما انقلاب فتنه در مقابل انها نشستیم و کلهای پر جلوه و شکوه غرق در روشنائی مرا او کرده
یاد آورده شدند هنگامه از برای رنج و درد حزن و ملال که ملاحظه داشت بر آنم داشت که رفته
آخرین روزهای خود را در کنار کنداراتم و باین وسیله دیدن وداع خود را با تک تا تمام از برای این
طایفه مراکن السکنه حاصل شده بود بر آن شده بودم که یک طفل از این طایفه را بسر تجیس خود
تو کمک آن برم و آن کسی را که از برای این کار انتخاب کرده بودم باشش اله کاب بود پسر یه خدادادی
تند تر و کشفته تر از سایر بسیر و حتی ذراشا می خیال اسبی تر از او طایفه و پیوندان او در کیم متو داشتند
این طفل را در جنگ اسیر کرده بودند و پس از آن انها با در لیس درخته بود لش بعرض حیوانات دزد دیده تیوثی از دیگر
هیچ اقتدار بر او نداشتند ولی از خوش بختی او خوش بخت بودند اله کاب خود نیز راضی و ممنون بود از شدن
از خویشانش که مدتهای دراز بود خیلی ملاقات انها را اضافت نکرده بود مصاحب و تنگی ادمی شده ما در او که
از برای او سعی و محبت تمام در دل داشت جز تعریف حیرانات دیده بود بی کار طرم فرت ده شده بود اله
کاب را اصلاح از ما در نمود و با وجود یک ثابت زیاد و حس نداشتیم او را چه بر سر آمده طفل همیشه در فکر با ربه
جنت داراند ما در وتشکیه عادی برسوم زندگانی تازه خود شده بود اغلب مرا اینکفت که مادرم را در خواب دیدم

که با چشمان پر آب در روی برهنه راز برده بود در کیر تصورات زیاد کشید از آنجمله یا نقشه قریه بود که در
صفحه ۲۸۵ مصورات قانها و هذا روانها پیش در اطراف یک درخت بید بزرگ و قشنگ با سبیا ریخته
شده اند که باشش ازالف تیت در جنب یکی از قبر ها ست که در پیش برحی از آن رفته شد و در آن یک
زنهایش مشغول در خورد کردن تخم دراون که در صفحه ۳۱۹ جلد ۲ ما شرح کرده زنان دل باید
بیشتر دارند که اغلب دیده ایم زن نشسته را که یک چوبی در پیش است که طفل در آن است درباره واد
مدار الحتاره شدم پس از قلیل مدتی ماه نو رسیده و بنا برسم با شبکهای شقیقه نه که شوکب بود نتیجه حاصل
نماید سلام داده شد همیشه بون حکایت و در هیچ یک کلوله های رنگی از اطراف قرا فرشکر دیگ بر آتش
گرفت آتش را خاموش کردند قبل از آنکه زیاد کار ساخته و لاد در فرح حباب صرد آب پاره شدو در شد
بیقرار ایم گشته و چون مخواهتم که تا تازه مرا و از ده ابد لهدا نهایت اصرار و چه نا میخوردم که مدارک نیتی
بشیرا و را میب گفته که ما کاشش مال بود در این بین شنیدم که عبدالمسیح پسر کاتا و را هلاک و مقلی اهل
خود جدا شده و اینک بدیدن ما خواهد آمد از وقت حاکم را گفتم که این دیدن را غنیمت خواهم شمرد از برای
شکایت کردن از ما بار ادبا ما که اسباب وقوع احتراق کرده و مطالبه خسارتی را خواهم نمود که از آن
احتراق مرا وارد آمد او لیس دانست که نه بهمین جا پی خود را کم خواهد کرد بلکه چون محضر اعلی روانه خواهم
و در چهارم تردان روانه بودیم بسوی غزال کاروان مرکب بود از پنجاه نفر سرباز و سی و سه نفر حمال و خود

روی پاپش گرفتیم که در مارس ۱۸۶۹ رفته بودیم و لهذا این دفعه چون فصل بیشتر رفته بود منظر و کیفیت
مملکت دیگرگون بود نباتات بسیار دراز در موسم زمستان رنگهای گوناگون مشتعل خود نموده رفته بودند علف
بهاری که از برای زمین چون فرشی زمرد فام بود و درختان سبز و خرم مانند عروسان در عبا و رسبز [illegible]
دسته در آن انجمن قد زیبا علم داشتند از یک سراشیبی که از تپه سرازیر شدیم دلفت بیشتر شدیم که [illegible]
سنگ‌شیم [illegible] زمین سنگلاخ که پس از عروج از کوش اولین مرغزار خاک دیگ [illegible] الحال کاه و یک درخت
که سر بهوا برافراشته بقعه سبز چون عرصه بهشت را مانند مرکز بود که گویا پرگار قرار گرفته بود اشجار جوان
وحشی و درختان انجیر کانه [illegible] عجیب خود را نموده و به انبوه های درخت [illegible]
میداد اولین [illegible] در میان حصار شهر آبادی خلق قرار یافت که از قصبه [illegible] و چاه های
عمیق که از برای داشتن آب در آن حفر کرده بودند در باب جنس زمین اطلاعات مفید مرا دادند از
تماشای دقیقانه آن چاهها پرده بچگک را دیدم از رنگ پوشیده پرده [illegible] ریگ خاکستری که
سه ذرع که سه و یک ثلث ضخامت داشت بنابراین از انتهای زمین اینجا [illegible] هفت هزار قدم آمده بودیم
این ارتفاع سطح تقریبا درجه ارتفاعات با سطح دریای غزال مساوی است و این واسطه [illegible]
اما انتهای فصل باران [illegible] پوشیده از بند [illegible] در همه جا دیده میشود و [illegible] از برای این [illegible]
[illegible] کانا که سنگ پشت [illegible] است که در رود غزال جاری و آزاد و در برکه های آب [illegible] که [illegible]

و خانه [illegible] آینه روز دیگر از خاک طایفه [illegible] گذشتیم که از افزون باران مانند یک مرداب عمیق
شده بود داخل [illegible] العواج شدیم در آن قدیم خود را در [illegible] نهاده قدری از جانب مشرق میل نمودیم [illegible]
[illegible] آدم ملک در نهایت وسعت و خرابی گشته شده بود [illegible] و یک شدن همه اهل [illegible]
[illegible] بدون [illegible] تخم در خانه [illegible] یک جوان در حصار [illegible] سنگها [illegible]
[illegible] یک [illegible] از حصار [illegible] بودند [illegible] را [illegible] که [illegible]
جوان داشته باشند اهل کاروان [illegible] قدری بجانب جنوب انحراف داده و داخل [illegible] شهر [illegible]
[illegible] و یک [illegible] از [illegible] زیاده از نیم فرسخ از محل حرکت پیش نرفته بودند که
[illegible] آوردند یک قسمت مختصری از حیوانات [illegible] و مانند بقیه را در یک [illegible]
کردند هرگز چنان [illegible] بودیم روز دیگر [illegible] خاکستری که زمین حصار را پوشانیده بود جمیع از خون حیوانات
مقتول [illegible] شده بود روز پس از آن [illegible] کوچ [illegible] به [illegible] و منزل [illegible] ما [illegible]
[illegible] دیوار حصار [illegible] چهارپایان ما را [illegible] و [illegible] کاروان [illegible]
برای [illegible] آمد تفصیل [illegible] را از برای [illegible] ما را از [illegible]
که [illegible] در آنجا [illegible] ما مهمان نوازی کرده بود [illegible] از خاکستر از جمیع
ان اسباب [illegible] علامتی باقی نمانده بود که [illegible] شکسته متفرقه [illegible] عرق بود [illegible]



عمل کمترین خانه زاد ... غفاری ... مسعود

تصویر موش آبی

بود که آب رودخانه طغیان نماید شب اول که گذشته شیخ ... ظاهر بود که بگذرد و منزل قدیم خود رسیدیم و در

و باره در و برپا شد از دو ارتفاع کاتا تا ساحل ... پنجاه قدم بشمار رفته آمده بود و دو کروه ...

و پنجاه و بیرون قدم از رودی که تماشای این صاحب را گذرانده بودیم آن جزیره کوچک ما در وقت ... نمانده بود و آن

قطع درختان تفاوت دیگر در کیفیت شراح ساحل گشته بود اشجار پاپیروس یعنی درختان کاغذ (۱) کمتر

شده بود که زورقهای ما که در دو طرف آن با انهای سفید چتر مانند خود را بر جلوه با گشوده در دوم شوله

بود این رود غزال رسیده و متعجب شدم از دیدن در آن نباتات ... را بهمان و فور که ...

دیده بودم روز سیم در نهر ... منحرف شده در وقت عصر دهنه رودخانه زیراف را که گشتیم روز دیگر

باد داشته ... که با چهار زورق ... از کنار راست رود طی ... میکردند در موضعی که ما توقف

کردیم کمتر از چهل قصبه در کنار دیگر رود بحر غزال بنا شده جمیع این ناحیه که تمام این دهات در آن واقع

بودند و جمیع ملوک مجاوران در تحت فرمان ... قوی و با قدرت بودند از وقت که سلطنت گذشته ما از آنجا

جمیع این بلاد و دهات ... در رفته بود و آن روز ... مصر ... آمده بود در ... ما متوجه تماشای

شتلوکها که از برای ... مجتمع شده چهار نفر ... که در لباس سفید و در دیگر کنار رود باش ... ما را

ندا میکردند ما را متوجه خود ساختند و اینها اشخاص بودند از اهالی خارطوم که مدیر ... از برای ...

ما فرستاده بود که باید بر سفینه در زورقها ... نزول بکنیم در اراده ما متوقف شوم که در قلیل فاصله ای

شانزده هزار

(۱) ... کاغذ ... [illegible]



عمل کمترین خانه زادجان نثار مسعود غفاری
تصویر موش فی ۱۲۹۳

بود که آب رودخانه طغیان نماید [illegible]
[illegible]
[illegible]
قطع درختان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

بوده‌اند برای آنکه تجربت و دقت ایشان کم کم از ایشان شود پس از اندک زمانی یک سفینهٔ جهاز کشتی و زورقها

ما را در جانب و بندر رهوه خانه ثابت جبرد و ما را داخل یک شعبه از نیل که گل نام دارد و دیگر این شعبه که

ایشان را حرکتی بسیار بطی است و در زمستان نزدیک بحیره در آن وقت ذرع و ذرع و هشت المیخ ذرع عمق

داشت و در بعضی مواضع او روایت و هفت و شش ذرع و در بعضی الا سیصد و در ته ذرع و هشت عمق داشت

و مسواری بیست فاصله که از یک هزار الا هشت هزار ذرع می‌شود جاری است از در ناحیه فانکاها

در دو هزار ذرع مانده به بندر رهوه گل واقع بود در آن از دو چهار رهبه نفر سوار سیاه و جوان بود و پنجاه

نفر سواره از طایفه با کار را دو عراده توپ بغلی سوار کشتی کوچکی که ما را آورده بود و با قوت

بیست و چهار اسب بود فرمانه کشتی دولتی و دو زورق بزرگ در آنجا بود که از بحر محیل آمده بود این دو زورق

مذکوره حاصل سیصد نفر جمعیت بوده‌اند که ضبط دولت شده بود جمیع اهل دارالتجاره متفق اللفظ می‌گفتند

که بعضی خیلی کرده‌اند پادشاهی انگلیس سیر موقع ما را که در آن وقت جمیع در نیل عبوری بود از فاسد بودن جهت

منفعت خود چنین رسم قدیمش یکسر از او چه آن خلاف دولت دیگر زاید ان انتفاع را بر آن خواهد داشت و اهالی

دارالتجاره بهت مهمان خود را ندیده بودند و شخصش را هم ندیده بودند مگر از جانب پادشاه سخت دیده

که اتفاق مثل حضور ما آن وقت که من در آنجا بودم و یقین میدانست که من در روزنامه خود ضبط و نظم اوراق

خواهم کرد نهایت دقت را در نظم آن رسم دقت فرمان داشت جمیع علامات حشر آن از که هر جمله کنی بوده

بکار رفته بود شدند و بعد دست و پس و حمل اسیر شدن و بچه بنوال گرفتار کردن و بچه نوع بدست آوردن صاحب
ملوک شدن انها از دست کاشی که مخصوص این شغل بود در دفتر دیوان نگارش رفت و مرقوم داشته ام آمد
که اسم و رسم و شغل و حقوق و عدد غلامان خود و قیمتی که انها از برای شان تمام شده بود بگوید پس از آن صحبت شد
آمد که در روز قبل بود از کشتن و فروختن اشکال کشیدن و غیره علاوه حاکم توانست که از کجاها بهره را بسته
ستد و آبرو عرب که اشخاص مامور برای این کار بودند چنان مراقب دقیق در جمیع تحت بودند که مرا اسباب
حیرت شدند که هرگز احتمال این همت را در انها نداده بودم سوای این حکام بعضی شرح میرزا احمد زاده
دیگر بود که بر ان عمارات و آهنگران نیز اقدام نمودند یکصد نفر بود که لاینقطع مشغول ساختن الات آهنی و اسباب
بسته بودند از برای شان و بعد از گذراندن مهمات کشتی که خدمات شان کردم دائما در اندیشه جمیع مراقبت
و دقایق بکار رفته بود حتی داشتن مهربانی و غیره که با تمام اشیاء و اوراد را صورت نماید تجسس و اسرار دقتهای
ما اقلا دو روز طول کشید و پس از آن ما را اذن گذشتن دادند دو روز پس از آن در خانه بودیم در اینجا لازم
را دانم که دیدم فراش از شنیدن خبر رانده که از احتراق برهم وارد آمده فرستاده بود این تدارکات تعدادی
فراوان بود که میتوانست مرا ما باقی تمام راه گذران شود به جنبه نه زیاد و در عین رسیده اگر انها در تهیه که
هنوز در داخله بودیم برسید یکسال دیگر در آن نواحی میماندم با وجود لطف و کمک آنکه مانع آمده بود زورقها را
از بالا رفتن در رودها و انهار و آن تدارکات و آن تدارکات لابد در خانه مانده بودند خلاصه دو ۲۱

ژوئیه سنه ۱۸۷۱ بیست و پنجم پس از خروجمان از شیر اشش روزه اطراف مان محبوب بود از انجا بخرطوم رسیدیم
با قلبی در نهایت طپش و سینه مملو از شعف سرور روشنه خرطوم و دیدن آن گرفتم چون شام تار بود احدی از اشخاص
با قبای رو بسته که ابا سیم مرا با زیورها نماید پیشواز و لانه که از برای افتخار ما با خون نقطه دنیا سپرده
بجهه ها مبرا هستند فرض نمایند یک ساعت الانا با چه حس غریبه مرا به جای ترتیب رفته اما دو ساعته بعض از انها
ملاقات و دیدن آشنایان رفتم اما افسوس چند نفر از انها باقی مانده بود هر کس بر یک رفته بود جنگ
محترم که در جای آن مراقب و متحمل اموات مرتب شده بود و مرا یعنی تمام تکلیف واجب بود که تشکر از دوست
و مهمانیهای او نایم دیری نمود که مرده بود و با فراش در نهایت مهمانی و الفت مرا چه زراعت کرده دیگر اطرافش
حافی را مرخص داد و ما هر قدر که از مهربانی او ممنون کردیم بهای قدر تحمل دیدیم و تمام شدیم
که همه خدا همراه بود و با سیکو نه سوال و جواب و تجسس و تفحص غل و زنجیر وارد کردن بجست ان انداخته اند
این راست که بدون چند نفری عبید از رودهای دارالتجاره با برسم امانت گرفته بودند که بمقصد رسانیده و
بخیال انکه انها را بجز عیال در همراه نیست و با این وسیله انها را بقدر پانزده نفر عبید همراه بود ضبط میدان
را مرا حرف بجهه گرفتن تمام انها و هیچ چنین حکم سختی را که خدام و در آن گرفتار آمده بود او خون نمیدانست
چهار مین سط بدن خود انها را آزاد در سخت و از زنان و اطفال انها را نه با شاروانه مصر بود و نیز
نیز با بیش بروم نفهم انستم اشخاص را در گرفتاری کرده ام و انکه در تحت حکم او آزاده که به دیانتی از آنجا بجبهه مجبور بودم

که در مدت سه سال در نهایت وفا و صداقت مرا خدمت کرده بودند لهذا نپسندیدم آنها را با خود ببرم و نخواستم آنها را
قبل از آنکه علاقات در حق آنها بشود از خود دور سازم در نهم اوت با همه خدام حباره برگشتن نشستم و چهار روز
بعد از آن وارد به بربر و در منزل دوست خود داخل نازل شدم و پس از مهمانی مهربان او ... بوده که با هم
دوست قرین شده بودیم بعد از ملاحظات ... مبرهن کرده بود از دوست کردن خطوط تلگراف فیمابین خارطوم
و سواکن با وجود مشاغل پر زحمتش در آن کار ... کرده و در یک ... از برای سفید جلدان مزاج او را
المی و کسری حاصل گشته بود و حال آنکه در آن سال ... و مرده بود در خارطوم نزدیک تمام فرنگیها را
وداع گفته بودم از آنجمله دکتر ... عالی معتبر در علم طبیعی حیوانات که مدت ده سال در این حیوانات ... زبان
ماب آورده بود یا دیگر مسیو ... بود عالم از قنسولخانه فرانسه مسیو ... شراکت کرده بود سیاحت لایق و حفظ
خواطر که از آن ... در سنه ١٨٧٢ ... سرچشمه نیل ... کرده بود از آن وقت که در
خارطوم مقیم شده بود جمیع فرنگیها که بدان سرزمین می آمدند پذیرائی میکرد و شغل ... محض دادن خبر ...
آنها بود و آن بود که در سنه ١٨٧٤ تفصیل ... رئیس مجلس جغرافیه پاریس نوشته بود آمده ام ... قبل ...
و الم شما را مجبور سازم از خبری حزین که حال بروز ... رسید همشهری من ... بیست و سه روز قبل
بخارطوم خود را رسانید ... پس از ... روز صدمه و الم دنیای ... را وداع گفته است در
هشتمین درجه عرض شمالی در جائی ... در نزد سیاه جلدان مدفون گشته ... که خبر

در آن

وحشت اثر این مرگ را شنیدم که گویا از اهانات که زیاد در قلب ... سیاحت ...
و نواحی ... که من با جناب رفتم آن ... طویل شده بجهت آنکه ... از ...
سه ... بود و آن سیاه نوجوان حتی به ... رسیده بود که ... ابتدا او عاید از برای
من سفر ... بود ... و در آخر همیشه در غصه و الم مرگ دوست عزیز خود لافارگ بودم نایب قنسول
در بربر مرحوم ... مرده بود عاقبت مرگ در ... مختصر رخنه کرد در بربر بود که نزد ... کوچک ...
مرا برد باز در خارطوم یک مرض ورم امعاء گرفتار گردید که گویا بسبب تغییر هوا و ... حاصل کرده
بود جمیع مراقبات و معالجات من بیحاصل افتاد و هیچ معالجه مؤثر نشد روز بروز ضعیف تر شد تا سه هفته بعد
در ضعف نهایت ... مرد هر که چیزی از من گرفته بود که مرا القدر متالم سازد چنانکه ... سال ... از آن گذشته
و هنوز بفکر آن ... و خود به غم از جراحت دلم جاری ... و ... روز ... نهادم در
روزی که در سنه ١٨٧٥ آمده بودم و پانزده روز بعد از آن در سواکن بودم و در آنجا روز دیگر سوار کشتی شدیم
در قاهره اصلاح کار زیرا که آمده بودند ... از برای خدام نمودم و ... تمام
که بجهت رنج و ... و هم ... آورده بودم و از خدام با وفایم با دل تنگ وداع جسته از خاک
افریقا بیرون آمدم باتفاق ... که ... از برای آنکه در آنجا یکسال نماند در رجوع نمایم
سنه ١٨٧٦ به ... رسیدم و از ... سال و چهار ماه بود که از اروپا بیرون نهاده بودم در سنه ١٨٧٦ ...

دو بار با فرنگیها برفت و بیابانهای لیبی را سیاحت کرده و در ماه ژوئن گذشته مراجعت و پس از
مراجعتش کاغذ مفصل ذیل از عبدالصمد باو رسید — از مکلفه [illegible] دارالتجاره محمد عبدالصمد به مملکت اروپا در ۲۹
رجب سنه ۱۳۲۹ هجری مطابق ششم سپتامبر سنه ۱۹۱۲ مسیحی به دوست محترم ما مسیو دکتر ژرژ شوینفورت [illegible]
پس از سلام و دعاهائی که شما را شایسته باشند شما را مخبر میسازم که بواسطه مسیو [illegible] قنسول [illegible] مقیم خارطوم
کاغذی مورخه ۱۷ ذی‌حجه سنه ۱۳۲۹ بما رسید بوسیله آن که تمثال شما را چون یادگاری در جوف داشت مسرور
قنسول ما را خبر بدهد که شما پس از رجعت خود به اروپا همه خلق را از کارها و کیفیت‌ها مخبر ساخته اید و تحقیقاً از
سلطان خواهش کرده اید بزرگترین افتخاری را که از شما قبول کرده اند یعنی نشان یادگار امپراطور آلمان که
از محترم و مکرم سلطان و حکمران ما واقف و مشعوف به همه التفات که این همه قدرت ثبت یا کرده اند شما را تشکر
در حالیکه بغایت متشکر از این التفات هستیم زیرا که ما [illegible] این علامات افتخار را که احدی از اهالی
ما حاصل کرده و ما در نهایت از آن ممنونیم و از خدا استدعا میکنیم که به شما هرگونه نیکوئی را ابلاغ [illegible]
مزبور ما را مخبر بسازد از میل شما در داشتن یک مکتوب در زبان عرب دارای [illegible] که در [illegible]
صورت پذیرفته و ما در کمال تعجیل جواب این خواهش شما میدهیم پس از روانه شدن شما بجانب اروپا [illegible]
از سربازان سیاه ما [illegible] با غیاب ما را نصیحت [illegible] و یا [illegible] اعلم ساخته [illegible]
آتش [illegible] دارالتجاره فرار کرده رفته در ملک [illegible]

با طلیان در [illegible] از چندین نفر از خدام دیگر کمپانی ما را ملاقات و آنها را [illegible]
آنها گرفته اند بر سیاهان به سلاح سر در کار ما را واقع و در خاک [illegible] هجوم [illegible]
جنس و آن [illegible] و پس از آن [illegible] دارالتجاره الکه هجوم بردند که متعلق به کمپانی [illegible]
[illegible] حاصل کرد و پس از تاراج [illegible] با طلیان کرده که [illegible] ما شده و ما مجبور
از آنچه واقع شده رسیدیم و محقق اگر با طلیان ما را بدیدند صف جدال و قتال کشیده [illegible] آتش [illegible]
و ما را [illegible] لازم آمد از برای حفظ خود از شر [illegible] آنها که [illegible] و از آنجمله
ده نفر [illegible] و ما چون [illegible] هجوم [illegible] در مقام دفاع برآمدیم [illegible] ماه [illegible]
علاوه بر این [illegible] جنگ ما تمام شده بود و عدم [illegible] و آب و باروت روز بروز در تزاید بود [illegible]
شما را معلوم میشود که در چه درجه [illegible] در کیفیت [illegible] بعقب نشستن [illegible] شدیم [illegible]
[illegible] پس از نصف شب [illegible] را ابتدا نمودیم و با طلیان [illegible] از این [illegible] را
[illegible] کار [illegible] نمودند و در آنجا مردان ما [illegible] کلوله دشمن متفرق کردند
و [illegible] دارالتجاره سید محمد احمد [illegible] روانه دیم از برای طلب امداد و حمایت [illegible]
شهر [illegible] دارالتجاره [illegible] که [illegible] حمله شد [illegible] حمایت [illegible]
[illegible] باید [illegible] که [illegible] از برای [illegible]

دارالتجاره با حمال پنج نفری بعنوان از برای شما در جعبه‌ای را که زنده داشتن هزار کات و تفرقه گردان
داشتیم که در آنوقت زیاده از دوازده نفر باقی نمانده بودند در این کیفیت جدید دارالتجاره را رسیدیم
الان ما رفتیم از برای دریافت بار و ته که از خارطوم برای ما ارسال شده بود بحول اعانت خداوند باز تا
آوردیم و پس از آن بجمع آوری مردان گرسنه مان پرداختیم که شاید قریب پنجاه نفر گردیدند پس از انجام این
تا خبث دارالتجاره الکه بردیم که در کنار نهر لهی در خاک بیتوها واقع است و در یک بیکه ماطل اعلام آن
را آمده الان میکردیم با غیاث رجعت بپا کرده و با اسلحه خود زمین را کاویده تا نهان دندانهای فیل را قبضه
و پس از برداشتن قسمتی عمده از انها بقیه را سوزانیدند و رفته در کوه وزراک پنجاه دسته الکاه از این
واقعه بلا تامل در دل شب در سر آن کوه با پنجاه نفر مرد خود بر ایشان تاختیم و پس از جنگ سخت که چند نفر از
انها را کشتیم چند پانزده نفر از روسای انها را دستگیر و سی و هفت قبضه تفنگ ربودیم و در دارالتجاره قراول
در پهلوی مقر انها بنا کرده برپا کردیم ما انجا و انها را محاصره نمائیم و مال برده را از انها باز ستانیم این کیفیت
زیاد ما را پریشان دارد و الا مرقوم نمار خارطوم بجهة دریافت افتخار از پذیرائی شان که بواسطه
شما وارد شده ایم اما مجبوریم و مملکت نیام نیام و ... با عین طایفه بکه که عبارت از کوچک اندامان
در کیفیت خود باقیمند بلکه بهتر زیرا که زیادت رفتن نیاها دولت و آدن در زراعت خود معتبر تر گردیده اند
روابط تجارتشان با ما پسندیده است و تجارت ما را با انها وسعت است و همچنین است روابط ما با سلطان

نموده اند با ما آشتی کرده و امور قرین نظم شده بر از قبیل فالک و آبجور و کبث و اندیجا و سوتر و دزین
و آن با نهایت آزادی قرار دارند جمیع این سلاطین طالب ملاقات شما و ترقه و خوشی نیکی و فتح
شما میباشند بحول خدا در سال آینده مکتوبی بشما خواهم نوشت که زیاده از اینها تفصیل آنچه روی
داده باشد خواهد داشت و با صورت وقایع عجیبه که شما را خوشنود خواهند کرد و امید دارم که مرا
عفو خواهید کرد که امسال عجیب وقایع ... در قبال گذشتم و این را سبب آن شد که از انها بشماش
معذور کرده‌ام و نیز امیدوارم در آنکه جزئی اشیائی را که با این عده ظرفی ارسال خدمت داشتم قبول
خواهند فرمود

از برای شما خوشی بخشد انتها

محمد کاهی عبد الصمد وکیل سرکار آقا سید محمد احمد آقا